

گزارش و نقد کتاب «ایران بین دو انقلاب»

اثر پرواند آبراهامیان

احمد رهدار

أ. مقدمه و کلیات

کتاب ایران بین دو انقلاب،^۱ اثر دکتر پرواند آبراهامیان^۲ است که در دهه ۹۰ قرن گذشته برای تحلیل رویدادهای اجتماعی - سیاسی سده اخیر ایران (از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷) در سه بخش نوشته شده است. نویسنده دارای گرایش‌های فکری چپ‌گرایانه است؛ به همین علت کوشیده تا اولویت تحقیق خود در ایران را به سیر ظهور و افول حزب توده در جایگاه یکی از احزاب چپ ایران اختصاص دهد. به گمان وی، حزب توده از نادرترین احزاب موفق است که به رغم حساسیت زیاد توده مردم^۳ و

۱. این کتاب را در چند سال گذشته دو گروه ترجمه و به طور مستقل در دو انتشارات به شرح ذیل، منتشر ساخته‌اند:

□ پرواند آبراهامیان، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدبر‌شانه‌چی، تهران، مرکز، ۱۳۷۹ش.

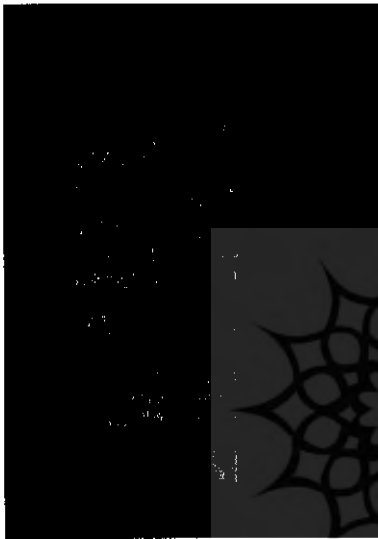
□ پرواند آبراهامیان، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولی‌لایی، تهران، نی، ۱۳۷۸ش.

* شماره صفحات ارجاع داده شده در مقاله حاضر بر اساس ترجمه نشر مرکز است.

۲. وی استاد تاریخ کالج باروک در دانشگاه شهر نیویورک است.
۳. توده مردم ایران دارای ایدئولوژی اسلامی بودند که در ذات خود با ایدئولوژی کمونیستی و مارکسیستی در تضاد بود.

حکومت^۱ توانسته است دو دهه در فضای سیاسی ایران، تأثیرگذار و قریب به چهار دهه در این فضا زنده بماند. نویسنده علت اصلی کامیابی حزب توده را شکست احزاب گذشته و کارنامه سیاه تاریخی - سیاسی آن‌ها می‌داند.

وی برای تدوین و تبیین تاریخ سیاسی حزب توده، در بخش نخست کتاب، به «زمینه



تاریخی» (ص ۱۰ - ۱۴۹) ایران نو اشاره می‌کند و ضمن بررسی اجمالی «ساختار اجتماعی» سلسله قاجار، به طور مشخص به تبیین دو دوره تاریخی «عصر مشروطه» و «عصر رضاخانی» می‌پردازد و در بخش میانی کتاب، تحت عنوان «سیاست برخوردهای اجتماعی» (ص ۱۵۲ - ۳۸۰)، ضمن تبیین دوره تاریخی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ که به سیر تبدیل شدن سلطنت متزلزل محمدرضا شاه^۲ به سلطنت نظامی می‌پردازد، به ظهور

«حزب توده»، «پایگاه‌های طبقاتی» و «قومی» آن اشاره می‌کند و در تمام این بخش به دنبال کشف «مبانی اجتماعی سیاست» از لایه لای رفتارهای سیاسی است. نویسنده در قسمت پایانی کتاب، تحت عنوان «ایران معاصر» (ص ۳۸۲ - ۴۹۷)، در ابتدا به نقد نظریه‌های معروف در باب علل پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد و خود، نظریه «سیاست توسعه ناموزون» را مطرح می‌کند و برای اثبات آن، از اطلاعات و داده‌های آماری بسیاری در خصوص توسعه اجتماعی - اقتصادی و فقدان این توسعه در حوزه سیاست بهره می‌گیرد. وی، سپس در بخش دیگری از احزاب سیاسی، روحانیان و

۱. حکومت ایران دست‌نشانده آمریکا با ایدئولوژی کابینالیستی، رقیب شوروی با ایدئولوژی سوسیالیستی بود. حزب توده منفذی برای ورود شوروی به منطقه نفوذ آمریکا بود؛ از اینرو، هرگز آمریکا به شاه اجازه نمی‌داد با این حزب کنار آید؛ چه این‌که پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا حد زیادی اعضای این حزب نارومار شدند.

۲. از این پس، «شاه» یاد می‌شود.

سازمان‌های چریکی در جایگاه «مخالقان» بر نامه‌های شاه یاد می‌کند و در پایان، در قالب نظریه‌ای مارکسیستی بر محور «طبقه - اقتصاد - سیاست»، سیر گام‌به‌گام سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی را به قلم می‌کشد.

در مجموع، کتاب مورد بحث، دارای سه بخش و ۱۱ فصل است و بسیار سریع جای خود را میان کتاب‌های مهم و مرجع باز کرد و در جایگاه یکی از منابع مهم با نگاه مستشرقی درباره تاریخ معاصر ایران شناسایی شد. بررسی و نقد هر سه بخش کتاب، خود مستلزم نگارش کتاب مستقلی است؛ از این‌رو، در این نوشته فقط به بررسی بخش اول و سوم آن که به انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی مربوط است، می‌پردازیم. پیش از ورود به بررسی محتوایی کتاب، ذکر برخی از اوصاف آن را ضرور می‌دانیم:

۱. نوع نگاه

در این کتاب، «مؤلف با دید یک مورخ جامعه‌شناس به تاریخ نگاه کرده و در نقل رویدادها، اطلاعاتی را گردآورده که از دید جامعه‌شناختی، ارزش تحلیلی و تفسیری داشته باشند و به شناخت و درک جامعه‌شناسی سیاسی ایران کمک کنند» (ص نه). نویسنده، جامعه ایران را بر محور طبقات تحلیل کرده است. وی از آن‌جا که به شدت از تامپسن متأثر است و خود نیز می‌نویسد: فرض اساسی در سراسر این کتاب، رویکرد نومارکسیستی ئی. پی. تامپسن است که پدیده طبقه را نباید صرفاً بر حسب ارتباط آن با شیوه تولید، بلکه بر عکس، در متن زمان تاریخی و اصطکاک اجتماعی آن با دیگر طبقات معاصر» (ص ۷) درک کرد، طبقه را به نفس «رویداد» (ص ۴) معرفی می‌کند؛ یعنی تحلیل طبقات از دید وی، همان تحلیل رویدادها است. در این نوع نگاه، بر خلاف مارکس که طبقه را صرفاً بر حسب نوع ارتباط آن با روابط تولید مورد تحلیل قرار می‌داد، مؤلفه‌های دیگری نیز (افزون بر روابط تولید) برای تحلیل طبقه در نظر گرفته می‌شوند.

دقیقاً نویسنده به خاطر تأثیرپذیری از این رویکرد نومارکسیستی است که در تحلیل خود از یک سو گروه‌های قومی در ایران را وارد تحلیل خود می‌نماید و از سوی دیگر، اصطکاک اجتماعی طبقات در ایران را در هر دوره‌ای متغیر می‌بیند و به این امر اذعان پیدا می‌کند که در ایران، مانند

بسیاری از کشورهای جهان سوم، برخوردهای اصلی حول تقسیمات قومی، قبیله‌ای، نژاد، کاست، دین و خاستگاه‌های منطقه‌ای بوده است؛ البته این مسأله به معنای عدم شکل‌گیری نزاع طبقاتی خصوصاً در مقطع بعد از ۱۳۲۲ نمی‌باشد. به این ترتیب، آبراهامیان با الگوگیری از تامپسن، مفهوم طبقاتی مارکسیستی را توسعه داده است و با نگاهی تاریخی، حوادث سیاسی - اجتماعی ایران، از جمله انقلاب اسلامی را توضیح داده است. فرقی دیگر نویسنده نو مارکسیست با مباحث ارتدوکس مارکس این است که تا اندازه‌ای دولت، بازیگر مستقلی فرض شده و در تعامل با جامعه قرار می‌گیرد و حوادث اجتماعی از تعامل این‌ها زاده می‌شود. دقیقاً بدین منظور، او کار خود را در درون «جامعه‌شناسی سیاسی» پیش می‌برد؛ یعنی او همانند جامعه‌شناسان سیاسی که در مطالعه جوامع غربی، بین سیاست دولت، سازمان‌های سیاسی و ساخت‌های اجتماعی رابطه برقرار می‌کنند، تلاش می‌کند به جای متغیر مستقل انحصاری قرار دادن دولت برای توضیح نوسازی جامعه و نیز به جای متغیر مستقل انحصاری قرار دادن نظام اجتماعی برای توضیح فروپاشی نظام سیاسی در شرق، به چگونگی شکل معانی برخورد سیاسی از طریق مبارزه اجتماعی و نیز تعامل نیروهای اجتماعی با سازمان‌های سیاسی بپردازد. به نظر نویسنده، در قرن ۱۹ بین جامعه و دولت تضاد وجود داشت. در مطالعات مارکس ارتدوکس، جامعه، دولت را مفهوم می‌نمود و در مطالعات شرقی نیز دولت را به وجود آورنده شکل اجتماعی نوسازی شده تلقی می‌کردند.^۱

۲. پرسش‌های محوری

۲-۱. در خصوص مباحث مربوط به حزب توده، نویسنده بیش‌تر به دنبال یافتن پاسخ برای این پرسش بوده است که «چرا سازمانی آشکارا غیرمذهبی، رادیکال، و مارکسیستی در کشوری شیعه‌مذهب یا سلطنت سنتی و حسّ ملیت شدید توانست به صورت نهضتی توده‌ای درآید» (ص ۱). به عبارت دیگر، سؤال اساسی آبراهامیان در این بخش، «راز کامیابی حزب توده» به رغم شکست‌های پی‌درپی احزاب دیگر است.

۲-۲. در خصوص کل کتاب، آبراهامیان معتقد است که بیش‌تر پژوهش‌ها درباره دولت‌های غیرغربی در دو قالب مکتب ساختاری کارکردی که در آن بیش‌تر، چگونگی

۱. محمود شفیع: *تناقض یا هارمونی؟ دوسی که باید آموخت*، نگاه حوزه، ش ۳۷، ص ۷.

نوسازی جامعه به وسیله دولت، بررسی بحران‌های مشروعیت، چگونگی ایجاد نهادهای جدید مثل بوروکراسی‌ها، ارتش‌ها، احزاب و... مورد بحث قرار می‌گیرد،^۱ و مکتب رفتاری که در آن بیش‌تر به تحلیل رفتارهای جامعه پرداخته می‌شود،^۲ است؛ از این‌رو، در هر دو مکتب به این بحث که نظام سیاسی چگونه نظام اجتماعی را متحول می‌کند و نظام اجتماعی چگونه از طریق خشونت، شورش و از خودبیگانگی، نظام سیاسی را از هم می‌پاشد، پرداخته‌اند؛ اما از این بحث که چگونه مبارزه اجتماعی به برخورد سیاسی شکل می‌دهد و به چه ترتیب نیروهای اجتماعی که با سازمان‌های سیاسی در تعامل هستند، در روند توسعه کشورهای غیرغربی اثر می‌گذارند، غفلت کرده‌اند. آبراهامیان برای نیل به این مقصد، افزون بر این‌که می‌کوشد خود را از قالب‌های دوگانه پیشین برهاند، از شیوه‌ای که ایران‌شناسی آن متکی بر بررسی‌های گسترده تاریخی، و ناظر بر تأثیر رویدادهای بین‌المللی بر حوادث داخلی است، و نیز از شیوه‌ای که به وجوه خاصی از نظام سیاسی یا نظام اجتماعی می‌پردازند، پرهیز کرده، و مدعی است که در این کتاب، «در صدد بررسی سیاست در ایران نو از طریق تحلیل کنش متقابل سازمان‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی» (ص ۵) بوده است. وی بر آن بوده تا «مبانی سیاست در ایران را با بررسی برخوردهای اصلی طبقاتی و قومی یکصد سال اخیر، رابطه بین نوسازی اجتماعی - اقتصادی و توسعه سیاسی، ظهور طبقات جدید و نیز زوال جماعات قدیم و ترکیب اجتماعی و نگرش اعتقادی احزاب عمده سیاسی تحلیل کند» (ص ۶). به عبارت دیگر، وی برای تحلیل مقطع مورد بحثش به نوعی «جامعه‌شناسی سیاسی» روی آورده است.

۱. «وابستگی مکتب ساختارگرایی می‌گویند جوامع نه به چند طبقه اصلی، بلکه به اقشار متعدد شغلی تقسیم می‌شوند. این اقشار بنا به تأکید آنان به سبب تقسیم کار به همدیگر وابسته‌اند؛ اما به واسطه درجات متفاوت حیثیت، حرمت و درآمد، از هم متمایزند» (ص ۶).

۲. «رفتارگرایان ادعا می‌کنند که افراد در کشورهای در حال توسعه غالباً به ایدئولوژی‌ها وابسته‌اند تا به اعضای طبقه اجتماعی - اقتصادی خود. به گفته آنان، نیروهای سیاسی را آرای متقابل به وجود می‌آورند نه طبقات متنازع. اگر مارکس با این حکم که خودآگاهی انسان با هستی اجتماعی وی تعیین می‌شود، هگل را کله‌پاکرد، رفتارگرایان معاصر با تأکید بر این که هستی اجتماعی انسان (دست‌کم در جهان سوم) با خودآگاهی وی تعیین می‌گردد مارکس را وارونه کرده‌اند» (ص ۶).

۳. سبک نگارش

در خصوص سبک و میزان دقت نگارش این کتاب، به اعتراف مترجمان آن، «نویسنده در چندین مورد، نقل به مضمون کرده و محتوای مطلب را به طور گسیخته از صفحات مختلف، تلخیص و ذکر کرده» (ص دوازده) است که به طور طبیعی در نقل «گزینشی»، «مضمونی» و «تلخیصی»، امکان تحریف و جهت‌دهی بیش‌تر می‌شود. نیز نویسنده «در موارد زیادی در ضبط اسامی و اعلام متن به لحاظ آوانگاری، مسامحه» (ص سیزده) کرده است تا جایی که مترجمان، تعبیر «خطای فاحش» (ص سیزده) را درباره برخی اطلاعات وی به کار برده‌اند. این امر، از درصد اعتماد به نویسنده و به محتوای کتاب می‌کاهد.

از سوی دیگر، نویسنده برای تاریخ‌نگاری ظهور و سقوط حزب توده فقط به تولد و مرگ آن توجه نداشته است؛ بلکه برای رسیدن به نتایجی تحقیقی و دقیق، چندین دهه پیش از ظهور و مدتی پس از افول کامل حزب توده را در قلمرو تحقیق خود وارد کرده و این امر باعث شده است تا زمینه‌های تاریخی - اجتماعی را که به شکل‌گیری و سرانجام به افول آن می‌انجامد، بهتر شناسایی کند.

۴. منابع

بر اساس گزارش نویسنده، منابع مهم کتاب مورد بحث، «گنجینه اطلاعات دفتر هند و دفتر امور خارجه بریتانیا، مذاکرات مجلس شورای ملی، نشریات فارسی‌زبان داخل و خارج» (ص ۲) است، و مترجمان آن نیز ادعا کرده‌اند که نویسنده، «تقریباً از همه منابع فارسی جدید و قدیم که به شکلی با ابعاد گوناگون بحث مرتبط بوده، استفاده کرده است» (ص دوازده)، و آن را «دست‌کم از سه لحاظ جامعیت، روش و وسعت اطلاعات، بی‌نظیر و منحصر به فرد» (ص یازده) معرفی کرده‌اند؛ اما حقیقت این است که:

اولاً به اذعان خود مترجمان، «آبراهمیان در این اثر [از] منابع مختلف انگلیسی که در کشورهای مختلف انتشار یافته است» (ص دوازده) استفاده کرده؛ به گونه‌ای که برای ارزش‌گذاری و داوری در بسیاری از مسائل مهم تاریخی به منابع انگلیسی استناد شده

است؛ به طور مثال می‌توان به استنادهای وی به کسانی چون فردریک بارت، آن لمبتن، ادوارد برجس، کنت گوینو، ادوارد براون، ولادیمیر مینورسکی، جیمز موریه، شیل، استاک، بیشاب، لندور، جاستین پرکنیز، فریزر، و... اشاره کرد که برخی از این افراد، سیاح و جاسوس بودند و فقط از بخش خاصی از ایران، آن هم در یک مقطع محدود، آگاهی داشتند؛ ولی نتایج استنباطی آنان به وسیله آبراهامیان تعمیم داده شده است. چه این‌که خود آبراهامیان می‌نویسد:

این کتاب با مطالعه موردی در مبانی اجتماعی سیاست، امیدوار است هم بر مسائل عمده در توسعه سیاسی (به ویژه نقش ستیزهای قومی در کشورهای در حال ظهور) و هم بر مسائل نظری در جامعه‌شناسی سیاسی (به خصوص مزایا و نیز معایب تحلیل طبقاتی) پرتوی افکنده باشد (ص ۶ و ۷).

با توجه و تفضن به این امر که در تمام این مقطع و دورانی که کتاب حاضر به بحث از آن پرداخته، ایران به طور غیررسمی تحت استعمار و به طور رسمی تحت سلطه انگلیس و شریکش امریکا بوده است، استناد به منابع انگلیسی و امریکایی برای ارزیابی و ارزش‌گذاری در اموری که بیش‌تر آن‌ها به دولت متبوع نویسندگان آن‌ها مربوط می‌شود، غیرعلمی و به دور از «روش و رویکرد محققانه و بی‌طرفانه» ای است که مترجمان محترم درباره این کتاب ادعا کرده‌اند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ثانیاً دقت در منابع فارسی این کتاب نیز روشن می‌کند که برخی از استنادهای آن به کتاب‌های نویسندگانی است که وابسته به دولت‌های بیگانه بوده یا به روزنامه‌هایی است که در صورت استقلال آن‌ها، تحت کنترل و سانسور بوده‌اند. افزون بر این، گزینش نویسنده از منابع داخلی به گونه‌ای است که در تحلیل هیچ یک از رخدادها، از گفتمان‌های دینی استفاده نکرده است. بسیاری از رخدادها، مهم در تاریخ گذشته ما، ریشه مذهبی داشته است که غفلت از آن‌ها نویسنده را از تحلیل واقعی دور می‌کند و به کج‌راهه می‌برد.

ثالثاً با توجه به این‌که بیش‌تر بخش‌های این کتاب در دهه چهل شمسی تحقیق و تحریر شده است می‌توان حدس زد و بلکه یقین داشت که نویسنده از بسیاری از اسناد

روشنگر دربارهٔ حزب توده، کودتای ۱۳۳۲، نهضت ملی نفت و... که در فاصلهٔ یک یا دو دهه پیش از آن تاریخ بوده‌اند، آگاهی نداشته است؛ زیرا در دههٔ چهل، بسیاری از اسناد مربوط به این رخداد‌های تاریخی محرمانه و غیرسوخته بوده، و سال‌ها بعد از آن تاریخ منتشر شده است و نویسنده، هرچند به لحاظ زمانی، فرصت برای ملاحظهٔ آن‌ها را داشته، در برخی موارد از روی غفلت یا از روی عمد به این کار مبادرت نورزیده است؛ به طور مثال، در بخش‌های مربوط به حزب توده، از نوشته‌ها و اعتراف‌های مهم «کیانوری» در کتاب کزراهه^۱ استفاده نشده است. این امر می‌تواند قدح و تعریضی بر این مدح باشد که نویسنده، «تقریباً از همهٔ منابع فارسی جدید و قدیم که به شکلی با ابعاد گوناگون بحث مرتبط بوده، استفاده کرده است».

رباعاً نویسنده، خود اذعان دارد که در این کتاب نتوانسته است به «منبعی عمده» و اسنادی پرارزش یعنی «آرشیوهای اتحاد شوروی دربارهٔ ایران» دست یابد (ص ۲)؛ از این رو، با توجه به این‌که «نویسنده خود اعتراف نموده است که از تکیه‌گاه‌های منبع‌شناسی او خاطرات، تاریخچه و مقالات فعالان سیاسی، سیاستمداران بازنشسته و تبعیدیان مقیم خارج، پس از ۱۳۳۲ می‌باشد، طبیعی است که هر یک از این‌ها گرایش‌های خاص خود را دارند و لذا منطقی حکم می‌کند که بگوییم: نویسنده نتوانسته است تحولات ایران را جامع‌الاطراف نظاره کند».^۲

خامساً هرچند همان‌گونه که ناشر ایرانی این کتاب اذعان می‌کند، امتیاز آن به «بهره‌جویی آن از منابعی است که پیش از این به اندازهٔ کافی بدان‌ها توجه و از آن‌ها بهره‌برداری نشده بود» (ص نه)، با این همه، بر خلاف ادعای مترجمان محترم کتاب که هدف از تألیف و ترجمهٔ آن را «معرفی روش و رویکرد محققانه و بی‌طرفانه در نگارش تاریخ دورانی متلاطم و حساس از تاریخ ایران و تفسیر و نتیجه‌گیری مستند و انتقادی» (ص سیزده) بیان کرده‌اند و معتقدند که «نویسنده به حق، همهٔ رویداد یا جنبش را صرفاً از دیدگاه امر واقع و سندیت تاریخی آن و نه لزوماً از جنبهٔ ارزشی و عقیدتی آن بررسی

۱. ر.ک: احسان طبری: کزراهه؛ خاطراتی از تاریخ حزب توده.

۲. محمود شفیعی: تنالض با هارمونی؛ درسی که باید آموخت، بگاه حوزه، ش ۳۷، ص ۸.

کرده است» (ص سیزده)، این کتاب، به دلیل وابستگی مؤلفش،^۱ نه تنها توانسته است «بر بسیاری از گوشه‌های تاریک تاریخ معاصر، روشنی بیش‌تری بیفکند» (ص سیزده)، بلکه در بسیاری موارد به تحریف آشکار وقایع و جهات تاریخ ایران انجامیده است؛ زیرا رویدادهایی که بر محور ارزش‌های عقیدتی رخ داده‌اند که بسیاری از رویدادهای مقطع مورد بحث این کتاب چنین هستند، «واقع امر و سندیت تاریخی» آن‌ها بدون در نظر گرفتن و فهمیدن روح این ارزش‌ها قابل فهم نیست و غفلت از این امر و نیز ضعف معرفتی به آن، نه فقط دامنگیر آبراهامیان شده، بلکه در طول تاریخ معاصر ما، همواره همه نویسندگان خارجی که تاریخ‌نگاری و تحلیل تاریخی آن‌ها مادی بوده است و بیش‌تر به تجزیه و تحلیل ابزار مادی قدرت پرداخته‌اند، از فهم این قضیه ناتوان بوده‌اند و شاگردان بومی آن‌ها نیز هرچند کوشیده‌اند تا در لباس روشنفکری دیندار ظاهر شوند، همچنان در تفسیر این نوع رویدادها راه را به غلط پیموده‌اند. این در حالی است که محققان ژرف‌اندیش، امکان تخلیه اندیشه انسان از هرگونه ایدئولوژی و ارزشی را که در معرفت‌شناسی غرب جدید از آن با عنوان «ضرورت تفکیک دانش از ارزش» یاد می‌کنند، مورد سؤال قرار داده و در آن تردید کرده‌اند^۲ که در این صورت، اذعان به جهت‌دار نوشته شدن این کتاب موجه‌تر می‌شود.

۵. تناسب محتوا

از آن‌جا که کتاب مورد بحث «در آغاز به قصد تألیف اثری درباره پایگاه‌های اجتماعی حزب توده طرح شده و سپس دامنه بررسی آن توسعه یافته» (ص ده) است، محتوای

۱. یکی از مهم‌ترین دلایل وابستگی نویسنده، حمایت مالی مؤسسات و دانشگاه‌های آمریکایی و انگلیسی از آن می‌باشد. در نوشتن کتاب مورد بحث، مراکز ذیل سهم بودند: مؤسسه پژوهش در تحولات بین‌المللی وابسته به دانشگاه کلمبیا برای کمک هزینه پژوهشی از ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸؛ دانشگاه نیویورک به خاطر بورس سفر تابستانی در سال‌های ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۵۵، ۱۳۵۸؛ شورای تحقیقات اجتماعی برای بورس فوق‌دکتر در ۱۳۵۶؛ کالج باروخ در دانشگاه نیویورک به خاطر بورس ایام تعطیل برای اتمام کتاب، و سرانجام سرپرستی دفتر علیاحضرت ملکه در بریتانیا برای اجازه نقل مطلب از اسناد منتشر نشده دفتر امور خارجه موجود در بایگانی کل و دفتر هند در لندن (ص ۲ و ۳).

۲. برای مثال، رک: محمدتقی جعفری: حقوق جهانی بشر، ص ۴۰۸.

کتاب به مقدار قابل توجهی «تأکیدی نامتناسب» بر وصف و تاریخ حزب توده دارد که این امر باعث می‌شود تا خواننده به زحمت بتواند کتاب را در جایگاه مرجعی مناسب و متناسب برای مطالعه تاریخ بین دو انقلاب مشروطه و ۵۷ بپذیرد؛ چه، نویسنده فقط وقایعی را دیده که به نوعی، به حزب توده و جریان فکری چپ مربوط می‌شده است و همان وقایع را هم بیش‌تر با عینک حزب توده دیده است؛ در حالی که در بسیاری از وقایع مهم تاریخ گذشته، حزب توده یا تأثیرگذار نبوده یا فقط به صورت یکی از چند عامل عمل کرده است؛ به طور مثال می‌توان به نقش اربعین‌ها و چهلم‌های مذهبی در سرعت بخشیدن به پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ اشاره کرد که حزب توده در آن هیچ تأثیری نداشته، و به همین علت، مورد غفلت نویسنده قرار گرفته است.

ب. زمینه تاریخی

۱. ساختار اجتماعی، سازمان‌های گروهی، درگیری‌های طبقاتی

آبراهامیان، سرزمین ایران را «سرزمین تنوع بی‌کران»، «شبهه موزاییکی رنگارنگ و شهر فرنگی غریب» (ص ۱۰)، «سرزمین اقلیت‌های زبانی» (ص ۱۳)، و «تنوع گروهی» (ص ۱۷) معرفی می‌کند که «تفاوت‌های قومی»، «دشواری‌های جغرافیایی» و «تفاوت‌های مذهبی»^۱ در آن باعث تشدید شکاف‌های طبقاتی شده است (ص ۱۳ و ۱۴). وی دو خصوصیت کلی و عمومی^۲ را برای وصف ایران قرن سیزده به کار می‌برد: «خودمداری اقتصادی» و «فقر ارتباطات» و نیز «خودمداری اقتصادی» را معلول «فقر ارتباطات» و نتیجه این دو خصلت را «انزوای کامل» معرفی می‌کند (ص ۱۱).

وی سازمان‌های گروهی ایران قرن سیزده را «بازتابی از ساختار اجتماعی» تلقی، و آن‌ها را به سه دسته عشیره‌ای، روستایی (دهقانی) و شهری تقسیم‌بندی می‌کند و می‌نویسد که هر گروه، اعم از عشیره‌ای، دهقانی یا شهری دارای شبکه محلی و

۱. وی به تفاوت‌های شیعی - سنی، نعمتی - حیدری، بهایی - ازلی، شیخی - کریم‌خانی، علی‌اللهی و... اشاره می‌کند. (ص ۱۴ - ۱۶)

۲. در نوشته‌های آبراهامیان می‌توان به خصلت عمومی سومی هم اشاره کرد که عبارت است از «تشتت قومی - طبقه‌ای».

جداگانه‌ای» بودند. وی مراتب سازمانی عشیره‌ای را در سه پله «چادر یا اردوگاه»، «خرده قبیله یا طایفه» و «قبیله یا ایل» معرفی می‌کند و معتقد است که مراتب سازمانی روستایی و شهری، شبیه مراتب عشیره‌ای و وظایف افراد آن‌ها در مقیاس بزرگ‌تر و پیچیده‌تر است. (ص ۱۷ - ۲۳).

۵ نقد و ارزیابی

در خصوص دقت‌های آبراهامیان درباره‌ی گروه‌های متفاوت ایران قرن سیزده، نکات ذیل قابل ذکر است:

۱- غفلت از تأثیر دین در جهت‌دهی به رفتارهای اجتماعی کلان

وی در تحلیل جامعه‌شناختی خود، از تأثیر نهاد دین و مذهب و متولیان اصیل و غیراصیل آن در جهت‌دهی به رفتارهای اجتماعی غافل نبوده است؛ به طور مثال، او به حق، «مجتهدان بانفوذ»، مساجد، تکایا و زورخانه‌ها را از زمره‌ی عوامل و اماکن مهم برای مهار اقتدار کدخدا معرفی می‌کند (ص ۲۰). آبراهامیان در برخی موارد دیگر نیز توجهات دقیقی به عنصر مذهب و روحانیت داشته است. او هنگام وصف انحراف‌ها و انشعاب‌های مذهبی، روحانیان اصیل شیعه را در زمره «عناصر پیرو» یاد نکرده است؛ بلکه منحرفان و پیروشدگان این قشر را «روحانیان جزء» می‌داند (ص ۱۵)، و از شیعه ۱۲ امامی با عنوان زیبای «اثنی عشریه مجتهدی» یاد می‌کند که بدین سان، ناخواسته در متن معرفی این گروه، به عنصر «اجتهاد» که از بیداری و پویایی نشان دارد، اشاره کرده است (ص ۱۴).

با این همه، وی به استناد نوشته‌های مستشرقانی چون شیل، استاک، بیشاب و... در بسیاری از مواقع، یکی از ریشه‌های مهم اختلاف‌های قومی را «درگیری‌های مذهبی» به «سرکردگی خانواده‌های فرودست مذهبی» می‌داند و به نظر می‌رسد که در این میان، در وصف درگیری‌های دسته‌های عزاداری و آمار تلفات آن‌ها راه غلو را پیش گرفته است (ص ۲۸ و ۲۹).

آبراهامیان فقط به چند درگیری مصداقی در این دسته‌ها اشاره می‌کند و از آن‌ها

نتیجه‌ای غیرمنطقی و تعمیمی می‌گیرد. این در حالی است که تحلیل دقیق جامعه‌شناسانه اشاره به این مطلب را می‌طلبد که در بحران‌های کلان‌تر از بحران‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای (به ویژه هنگام حضور بیگانه در سرزمین ایران) نقش دین و مذهب که در ایجاد وحدت بین ایلات گوناگون بسیار زیاد بوده، مورد دقت قرار می‌گرفته است. غفلت از این مسأله باعث شده تا آبراهامیان در پاسخ این پرسش: چرا برخوردهای طبقاتی که در جوامع اروپایی به ناهنجاری‌های فراوان منجر شده، در ایران به آن نتایج نینجامیده است، (ص ۲۴)، فقط به این گفته لمبتن که ارباب و رعیت به رغم سوء ظن به یک‌دیگر به دلیل وابستگی کاری و حمایتی ناچار از سازش با یک‌دیگرند، بسنده کرده است. وی با استناد به لمبتن می‌نویسد:

زمینداران و دهقانان به رغم سوء ظن فی‌مابین، به هم وابسته بودند؛ زیرا اولی به کار دومی نیاز داشت و دومی برای از میان برداشتن دشواری‌های جدید، به اولی متکی بود (ص ۳۲ و ۳۳).

آیا به راستی میان اربابان و رعایای اروپا به طور منطقی این وابستگی وجود نداشته است؟ وی هیچ دلیلی را برای فقدان این وابستگی میان اربابان و رعایای اروپایی بیان نمی‌دارد؛ همچنان که هیچ برهانی برای وجود این وابستگی در میان اربابان و رعایای ایرانی اقامه نمی‌کند. ضمن این‌که تقلیل ناهنجاری‌های اجتماعی در اروپا هم فقط به برخوردهای طبقاتی از ادعاهایی است که اثبات آن به راحتی نمی‌تواند میسر باشد. افزون بر این، وی هنگام ذکر بزرگان شبکه‌های محلی، از «علمای بزرگ» و «بنیادهای مذهبی» (از قبیل اوقاف که در آن زمان به دست عالمان اداره می‌شده است) در ردیف خان‌ها، اعیان، تیول‌داران، تاجران عمده، مالکان و... یاد، و یکی از وظایف اجتماعی آنان را «دفاع از منافع خارجی تیره» معرفی می‌کند و جامعه آنان را «جامعه مرتبه‌ای» و نه جامعه «ساده برابر» یا «پیچیده قشرندی شده» می‌شناساند. (ص ۱۷ - ۲۰)؛ حال این‌که تاریخ «علمای بزرگ» شیعه گواه است که آنان از این‌که مانند خان‌ها، اعیان، تیول‌داران، تاجران عمده، مالکان و... رسالت و وظایف خود را محصور به تیره و ایل خاصی کنند، ابا کرده‌اند. آنان هرچند درون قشر خاص «روحانیت» قرار داشتند، اما، حتی مصالح

صنف و قشر خود (تا چه رسد به تیره و ایل و...) را بر مصالح اسلام مقدّم نکرده‌اند. اگرچه ذکر عنوان عام «علمای بزرگ» در کنار افراد متمول و پولدار تداعی کننده این امر است که «علمای بزرگ» نیز خود در زمره اعیان بوده‌اند، بسیاری از عالمان بزرگ - هر چند امانتدار مبالغ هنگفتی از وجوهات شرعی بوده‌اند - به لحاظ شخصی در نهایت فقر و تنگدستی زندگی می‌کردند.^۱

۲- ۵) استفاده از سبک «تعمیم جزء بر کل» در داوری در مورد قومیت‌های ایرانی
آبراهامیان بر تشنّت و اختلاف‌های قومی ایران زیاد پای می‌فشرد و می‌نویسد:

تاریخ ایران قرن سیزدهم بسیار پیچیده‌تر از مبارزهای ساده بین چند گروه عمده بود. این تاریخ، شاهد کشمکش‌های چندگانه بین مجامع کوچک، بی‌شمار... بوده است (ص ۲۵).

از نظر وی، همچنان که درگیری‌های حیدری - نعمتی^۲ می‌تواند نماد اختلاف‌های مذهبی آن عصر باشد،^۳ درگیری‌های دو گروه هفت لنگ و چهارلنگ ایل بختیاری نیز می‌تواند نماد تشنّت و اختلاف قومی آن عصر باشد.

در این جا نیز آبراهامیان به روش غیرعلمی «تعمیم جزء بر کل» عمل کرده و مطالعات خرد خود در یک ایل را به سایر ایلات و بلکه به کل جامعه تسری داده است و در مسیر این عمل، گاه به استدلال‌هایی تمسک ورزیده که واضح‌البطلان است؛ به طور مثال، وی برای اثبات تعمیم تشنّت در نواحی گوناگون ایران آن روز به نقل غیرمستندی از اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

همه نواحی جنوب شرقی را که بر اثر نفاق شوم محلی خالی از سکنه شده بود... (ص ۲۸)؛

۱. «مجله حوزه» در بسیاری از شماره‌های خود به زندگینامه و حیات معیشتی علّمان بزرگ پرداخته که مطالعه آن در این خصوص مفید است.

۲. آبراهامیان ریشه تقسیم حیدری و نعمتی را به نقل از ملکم، به شاه عباس صفوی نسبت می‌دهد (ص ۲۸).

۳. آبراهامیان فقط به وصف پاره‌ای از تعاملات دینی - اجتماعی می‌پردازد؛ به طور مثال، وی می‌توانست در کنار این تشنّتی که تحت لوای مذهب و فرقه دینی ذکر کرده است، به نقش دین در رفع اختلافات قومی، در وحدت‌بخشی و ائتلاف‌بخشی همه قومیت‌ها هنگام بحران‌های کلان و... که مصادیق آن در تاریخ معاصر ما کم نبوده است نیز اشاره کند.

حال آن که می‌توان برای خالی از سکنه بودن آن جا به علل دیگری نیز از قبیل بدی و خشکی آب و هوا که هنوز هم با گذشت نزدیک به دو قرن از آن تاریخ، باز هم از سکنه مناسب خالی است، اشاره کرد که در این صورت به واقعیت هم نزدیک‌تر بود.

هرچند تا حدودی می‌توان با آبراهامیان همراه شد و بر تشّست قومی ایران قرن سیزده انگشت صحّت گذاشت، تأکید مصرّانه و در عین حال زیرکانه وی، محقّق تاریخ را حسّاس کرده، بر آن می‌دارد تا به خود اجازه دهد از زوایای دیگری (غیر از زاویه تاریخ نقلی) نیز این امر را تحلیل کند. دقّت در سفرنامه‌های مستشرقان تا حدودی می‌تواند راه‌گشا باشد. می‌توان گفت: در بیش‌تر این سفرنامه‌ها به دو عامل و سدّ مهم برای ورود استعمار در مشرق‌زمین اشاره شده است: یکی دین و دیگری قومیت. آنان در عرصه خارج نیز به خوبی دریافته بودند که چگونه فتوای دینی می‌تواند همه منافع آنان را به خطر اندازد و نیز دریافته بودند که در قراردادهای کاپیتولاسیون از همه اقتدار و صنوف توانستند سواری بگیرند، مگر از دو قشر: یکی روحانیان که عنصر دین‌پشتوانه‌شان بود و یکی عشایر که عنصر قومیت و درهم‌تنیدگی فامیلی را به همراه داشت. کشورهای استعماری برای باز کردن راه خود در این خطّه، به ناچار برای برداشتن این دو سدّ همت گماردند. اوّلی را با نظریه‌هایی نظیر «جدایی دین از سیاست»، «افیون بودن دین برای حکومت و ملت»، «تفکیک دانش از ارزش»، «پلورالیسم و قرائت‌های مختلف» و... کم‌رنگ ساختند و دومی را با شیوه‌هایی^۱ که یکی از آنها همین گونه تاریخ‌نگاری تحریفی است که در آن، بسیاری از مشکلات فراروی ترقّی کشور را با نظام‌های عشایری گره می‌زنند و از سایر مشکلات، آگاهانه ذکری به میان نمی‌آورند.

به نظر می‌رسد آبراهامیان با زیرکی تمام می‌خواهد از تعمیم تشّست قومی در ایران آن روز، دلیلی موجه برای حضور گسترده‌تر انگلیس و امریکا در این خطّه نیز ارائه دهد؛ وگرنه، دست‌کم جا داشت به جای ذکر مکرّر و جابه‌جای این تشّست، از خوداتّکایی

۱. یکی از این شیوه‌ها، جا انداختن تری «پرخطر بودن ازدواج فامیلی» است که با، سیره اهل‌بیت و بزرگان دین منافات دارد و نتایج و کشفیات علم پزشکی هم حداکثر بر این دلالت دارد که ازدواج فامیلی می‌تواند در زمره علّت ناقصه بیماری‌های جسمی - روانی کودک تلقی شود و نه بیش‌تر.

اقتصادی مناطق گوناگون آن روز ایران که فی نفسه می توانند مثبت تلقی شود نیز چند سطری به میان آورد و فقط بر این مطلب که «فقدان ارتباط حمل و نقل، بحران‌هایی ادواری را سبب می‌شد» (ص ۱۳)، تأکید نرزد. وی در جایی دیگر از همین کتاب، مهار کردن «رقابت‌های گروهی به خصوص خصومت‌های عشیره‌ای» را دلیل وطن‌پرستی رضا شاه ذکر می‌کند و می‌نویسد:

مهدی ملک‌زاده، فرزند یکی از شهیدان بزرگ انقلاب مشروطه [۱]، در تاریخ چندجلدی خود دربارهٔ انقراض سلسلهٔ قاجار شیکوه می‌کند: «اگر شاه وطن‌پرست بود، برای مهار رقابت‌های گروهی به خصوص خصومت‌های عشیره‌ای، نهادهای متمرکزی به وجود می‌آورد؛ اما چون وطن‌پرست نبود، با بدجنسی آن‌ها را به جان هم می‌انداخت و بدین سان، کشتی کشور را در دریای آشوب اجتماعی فرو می‌برد» (ص ۶۸).

بدین‌گونه، وی به طور تلویحی رضاشاه را که با همکاری انگلیس و در جهت منافع آن‌ها توانست بر عشایر و تشتهای قومی آن‌ها غلبه کند، می‌ستاید و او را شاهی وطن‌پرست معرفی می‌کند.

۳-۳) تحلیل جامعهٔ مذهبی ایران بر اساس مدل و کلیشهٔ طبقاتی مارکسیسم

آبراهامیان در وصف و تحلیل جامعه‌شناختی گروه‌های مختلف ایران، در حصار کلیشهٔ مارکس قرار گرفته است. او دقیقاً با تکیه بر تعریف دوگانهٔ اصطلاح طبقه در اندیشهٔ مارکس به سراغ تحلیل طبقات ایران می‌آید (ص ۳۰-۳۳). اسنادهای تاریخی - تحلیلی وی نیز در این خصوص بیش‌تر به اروپاییانی است که خود اعتراف می‌کند آن‌ها «تحت تأثیر نظریه‌های نژادی» (ص ۲۵) و طبقاتی اروپا بودند و با همان نظریه‌ها به شناخت گروه‌ها و طبقات ایرانی همّت گمارده‌اند. وی سخت می‌کوشد تا نظام طبقاتی ایران را با طبقات مشابه آن در اروپا مقایسه کند و به ادله و نتایج مشابهی برسد.

او در شگفت است که چرا میان گروه‌های ایرانی، «آگاهی طبقاتی» ایجاد نشده است؟! به گونه‌ای که تودهٔ مردم «در سرتاسر تاریخ قرن سیزدهم یک بار نیز بر ضد نهاد خان‌خانی قیام نکردند. ... شورش‌شان نه شکل یک قیام توده‌ای، بلکه شکل‌گریز از سلطهٔ یک

اریاب به قید حمایت ازبابی دیگر به خود می‌گرفت». وی سرانجام به این نتیجه می‌رسد که در ایران، «زندگی گروهی، آگاهی طبقاتی را مسکوت گذاشته» است، و ایرانیان به علت پابندی به علایق گروهی، «از ایجاد طبقات اجتماعی - سیاسی در ماندند. همین فقدان طبقات مؤثر، پیامدهای دامنه‌دار سیاسی داشت» (ص ۳۲ و ۳۳). آیا به راستی میان اقوامی که آگاهی طبقاتی یافته‌اند نمی‌توان زندگی گروهی پیدا کرد؟! و آیا منطقاً می‌توان اثبات کرد که هر کجا آگاهی طبقاتی رخ داده، زندگی گروهی رو به زوال رفته است؟

۲. سلسله قاجاریه

آبراهامیان ضمن بررسی اجمالی ساختار اجتماعی عصر قاجار، در فصلی مستقل به شیوه حکومت‌داری قاجاریه، رابطه دین و دولت در عصر قاجار، راهبردهای کلان سیاسی شاهان قاجار و... می‌پردازد و اطلاعات ذی‌قیمتی در اختیار خواننده کتاب قرار می‌دهد.

۱-۲. سیر تطور شیوه حکومتی قاجاریه

وی معتقد است که شیوه حکومتی قاجاریه پس از آغامحمدخان، سیر تجملاتی به خود گرفت. وی در وصف شیوه حکومتی آغامحمدخان می‌نویسد:

آغا محمدخان، نخستین و مهم‌ترین سرکرده قبیله بود [که] از طریق شبکه‌های قبیله‌ای، رقابت‌های قومی و پیمان‌های عشیره‌ای قدرت را جسته، به دست آورده و متمرکز کرده بود. او چه در فرمان دادن به افرادش در میدان جنگ و چه در کنارشان بر سر سفره طعام در چادرها، احساس خودممانی بودن و صمیمیت می‌کرد. در اواخر عمر، ملول از زندگی درباری، از پایتخت دور شد؛ تشریفات درباری را به حداقل رساند؛ از گذاشتن تاج جواهرنشان ابا کرد و به منشیانش دستور داد به جای اصطلاحات عجیب و غریب سنتی که فقط خود کاتبان از آن سر در می‌آوردند، به زبانی ساده و روشن مکاتبه کنند (ص ۳۴ و ۳۵).

وی معتقد است که پس از آغا محمدخان، این شیوه ریاست ساده قبیله‌ای، جای خود را به سلطنت‌های پادشاهی و بوروکراسی‌های پیچیده داد:

آغا جان‌شینان او، فتحعلی‌شاه (۱۱۷۶)، محمدشاه (۱۲۱۳ - ۱۲۲۷) و ناصرالدین شاه (۱۲۲۷ -

۱۲۷۵)، شیوهٔ قبیله‌ای را کنار گذاردند و سنت‌های قدیم سلطنت شاهنشاهی را پیشه کردند. [آنان] کوشیدند با ایجاد بوروکراسی دولتی، قدرت خود را عادی و جاری سازند؛ با پدید آوردن ارتش دائمی کارآمد، موقعیت خود را تثبیت کنند و با تقلید از رسوم درباری شاهنشاهان قدیم، به سلسلهٔ خود مشروعیت بخشند؛ [اما] تلاش برای ایجاد بوروکراسی دولتی به شکست انجامید. قاجارها اصطلاحات نامفهوم کاتبان فارسی‌گوی خویش را فراگرفتند، اقوام خود را در امور حکومتی به کار گماردند، دویت کارمند در بلدیۀ تهران استخدام کردند، برای هر ایالت، حاکم (فرمانفرما) با یک وزیر و دو مستوفی گماشتند و هیأت دولت سه نفرهٔ خیمه‌گاهی را به صورت هیأت دولت ده نفره‌ای با یک نخست‌وزیر (صدر اعظم) و یک وزیر مالیه (مستوفی الممالک) درآوردند. همچنین توانستند دربار بزرگ مرکزی را به چندین قسمت ویژهٔ خزانهٔ سلطنتی، ضراب‌خانه، زرادخانه، انبارها، جبهه‌خانه‌ها، اصطبل‌خانه‌ها، قراول‌خانه‌ها و کارگاه‌ها تقسیم کنند؛ اما به رغم این موفقیت‌ها، برای ایجاد نظام اداری وسیع و کارآمد نتوانستند بر مشکلات مالی آن فایز آیند. بسیاری از وزرای هیأت دولت درست تا آخر قرن سیزدهم فاقد وزارتخانه، ادارات و حتی کارمندان دائمی بودند (ص ۳۵).

۲-۲. دین (مذهب) و دولت در عهد قاجاریه

بر اساس گزارش آبراهامیان «قاجارها در بازیابی همهٔ شکوه شاهنشاهان باستان نیز ناکام ماندند. آنان به زودی سادگی زندگی چادرنشینی را کنار گذاشتند؛ مراسم مذهبی را به دقت به جا آوردند؛ برای اماکن مقدسه پول خرج کردند؛ از امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلام‌های منتخب دولت حمایت کردند؛ شمشیر صفوی (مظهر شیعی‌گری) به کمر، بر تخت طاووس جلوس کردند و به شهادت عینی جیمز موریه، دم و دستگاه عریض و طویل شاهنشاهان باستانی را به راه انداختند؛ اما قاجارها با وجود شکوه و تجمل درباری نتوانستند حرمت الاهی کسب کنند؛ زیرا بسیاری از مجتهدها علناً اظهار می‌داشتند که امام غایب مسؤولیت ارشاد عامه را نه به فرمانروایان زمان، بلکه به خادمان مذهب سپرده است. هرچند برخی از علما، به ویژه امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلام‌ها که از دولت مواجب می‌گرفتند، میل به شناسایی مقام سلطنت داشتند، مجتهدان بزرگ همچنان دور از دربار بودند و بر اساس متون اولیهٔ تشیع، دولت را در بدترین تعبیر، ذاتاً نامشروع و در بهترین وجه، شرعی لازم برای جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی

می دانستند. همان طور که حامد الگار در کتابش دین و دولت در ایران به ایجاز اشاره کرده است، بسیاری از مجتهدان، دولت شیعی را نوعی تناقض محسوب می کردند.^۱ همین طور، ساموئل بنجامین، نخستین سفیر دائمی ایالات - متحده، در سال ۱۲۶۶ اشاره می کند که بسیاری از مجتهدان به جبروت ظاهری توجّهی ندارند و عزل شاهان و نیز شاهزادگان و حکّام را در صورت تخطی شان از قوانین شرع اسلام، حقّ خود می دانند. بدین سان، قاجارها ظل الله هایی بودند که حیطة قدریشان اغلب از پایتخت فراتر نمی رفت؛ پادشاهانی که خود را نمایندگان خدا در زمین می دانستند؛ اما به دیده رهبران مذهبی، غاصبان قدرت الاهی بودند؛ فرمانروایی که پایه های تختشان را مقدّس می دانستند؛ اما برای اجرا و تنفیذ اراده خود وسیله ای نداشتند؛ شاهنشاهانی که نه تنها، برخلاف ادعاشان، به شاهان دیگر فرمان نمی راندند، بلکه توسط شاهان کوچک مانند رؤسای قبایل، زعمای قوم، و رهبران مذهبی، و بنابراین با خوشایند آنان، حکومت می کردند. شاهان در حرف، قادر مطلق بودند؛ اما در عمل توان سیاسی نداشتند» (ص ۳۷).

آبراهامیان وی حتّی دخالت دولت قاجار در امور اقتصادی و بازار را نیز نه از سر استبداد، بلکه از ضعف قاجاریه می داند:

بر خلاف ادعای اروپائیان لیبرال قرن نوزدهم، دخالت قاجار در اقتصاد بازار، به ویژه از طریق مهار قیمت ها و انبارهای قلّه، نه نشانه استبداد آنان، بلکه نتیجه مستقیم ناتوانی آن ها در مقابله با مشکلات و مسائل مردم بود (ص ۳۸).

۳-۲. راهبرد کلان سیاست داخلی قاجاریه برای حفظ حکومت

۱. تفرقه بینداز و حکومت کن

آبراهامیان معتقد است که سیاست همه گیر قاجارها برای حفظ تاج و تختشان، اجرای اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوده است. از توضیحات وی برمی آید که شیوه های استفاده و به کارگیری قاجارها از این اصل متفاوت بوده است و در یکی از شکل های ذیل قرار می گیرد:

۱. البته منظور عالمان، دولتی سلطنتی است که در آن، شاه (و نه مجتهد جامع الشرایط آگاه به شرایط زمان و مکان) مدعی پادشاهی حکومت شیعی است.

۱- ا. ایجاد درگیری برون قومی

به اعتقاد وی، قاجارها در بیش تر موارد از طریق ایجاد اختلاف میان اقوام گوناگون، از آب گل آلود ماهی می گرفتند:

غالب اوقات، قاجارها قومی را با قومی دیگر، جمعی را با جمعی دیگر و یک منطقه شورشی را با منطقه رقیب آن رودرو می کردند. دشمنان سنتی یک قوم متمدن می تودید دوستان مطیع و وفادار شاه می شدند و شاه با آن همه دوست، برای اعمال قدرت سلطنت نه به بوروکراسی نیاز داشت و نه به قشون دائم. آنان با میدان دادن به دسته بندی های محلی بین حیدری - نعمتی در شوشتر، اصفهان، قزوین و شیراز؛ شیخی - متشترعه در تبریز؛ کریم خانی - متشترع در کرمان؛ شاهسون - افشار - کرد - ترکمن - فارس در شمال شرق؛ لر - افشار - بختیاری - فارس - عرب در جنوب غرب؛ حضور خود را در مناطق دورافتاده حفظ می کردند و شاهزاده های خود را به حکومت ایالات می گماشتند (ص ۳۸ و ۳۹).

آبراهامیان در تحلیل علت کامیابی قاجاریه در ایجاد اختلاف بین قبایل، بر این تحلیل خانم لمیتن که معتقد است «قاجارها از ناتوانی ذاتی خاندان های عشایری در اتحاد و یکپارچگی، منظمأ بهره برداری می کردند و دائمی کردن کین جویی های قبیله ای را وسیله اجرای سیاست خود قرار می دادند» (ص ۴۱)، صححه می گذارد.

۲- ا. ایجاد درگیری درون قومی

به گفته آبراهامیان، هرگاه قاجارها از ایجاد درگیری برون قومی ناتوان می شدند، «بر تفرقه داخلی دامن می زدند تا حریفی بالقوه را از میدان به در کنند. بدین سان، از رقابت های درون قومی نیز چون رقابت های بین اقوام سود می بردند» (ص ۳۸). حکومت مرکزی «یک رئیس قبیله را به توطئه بر ضد دیگری وامی دارد، شاید دو سرکرده رقیب را حاکم یک ناحیه واحد قرار می دهد و چون آنان پس از صرف نیمی از دارایی خود به عنوان هدیه و رشوه، سرانجام افرادشان را به جنگ وامی دارند، هر دو را به این بهانه که نتوانسته اند آرامش را برقرار کنند، جریمه می کند و بارها، فرد سومی را به حکومت می گمارد» (ص ۴۰).

آبراهامیان بهترین نمونه از این موارد درگیری درون‌قومی را در چگونگی برخورد فتحعلی شاه با شورش ۱۱۹۳ حاکم استرآباد می‌داند که در آن، شاه با نوشتن چند نامه به رهبران مذهبی و کدخدایان و ایجاد تفرقه درون منطقه حکومتی حاکم استرآباد، به راحتی توانست بر وی غلبه کند (ص ۳۹ و ۴۰).

۳- ا. ایجاد دشمنی بالقوه و فرضی

قاجارها «در موارد نادری که نه رقابت داخلی وجود داشت و نه متفق توانای محلی، با یکپارچه کردن گروه‌های کوچک پراکنده به صورت یک حریف بزرگ‌تر و متحدتر، چنین متفقی را پدید می‌آوردند. بدین ترتیب، حتی در مناطقی که تعادلی برقرار نبود، تعادل و موازنه ایجاد می‌کردند» (ص ۳۸ و ۳۹). نویسنده، بهترین مثال این نمونه را ایجاد اتحادیهٔ خمسه می‌داند که «یک ساختهٔ مصلحتی» و مرکب از «پنج قبیله نامتجانس به سرکردگی یک اعیان‌زاده شهری» بود. این قبایل، عبارت از «ایل فارسی‌زبان باصری، گروه کوچکی که در محل به عرب‌ها شهرت داشتند، ایلات ترک نقر، بهارلو و اینانلو» بودند که در منطقه فارس با یکدیگر متحد شدند (ص ۴۱ و ۴۲).

ب. عقب‌نشینی‌های مصلحتی

شیوهٔ دومی که آبراهامیان معتقد است قاجارها برای حفظ تاج و تخت خود از آن استفاده می‌کردند، استفاده از عقب‌نشینی‌های مصلحتی و به موقع بود. وی معتقد است: آنان زمانی از این شیوه استفاده می‌کردند که شیوه‌های ذکر شده در قسمت پیشین کارایی خود را از دست می‌داد. وی می‌نویسد:

قاجارها که عاری از امنیت نظامی، فاقد ثبات اداری، و دارای اندک مشروعیت اعتقادی بودند، با تأسی قاعده‌مند به دو خط مشی متقارن، بر سر قدرت ماندند: عقب‌نشینی در هنگام مواجهه با مخالفت خطرناک، و مهم‌تر از آن، برانگیختن بسیاری درگیری‌های قومی در جامعه منشئت خود. سلسلهٔ قاجار نه با زور و نه با تدبیر، بلکه با عقب‌نشینی‌های سنجیده و انواع دسیسه‌های ممکن در شبکهٔ پیچیده رقابت‌های گروهی، بر ایران قرن سیزدهم حکومت کردند. رویهٔ

عقب نشینی زمانی اتخاذ می‌شد که مخالفت شدیدی روی می‌داد. هنگامی که مجتهد مشهوری در کاشان خواستار برکناری حاکم نامطلوب شهر شد و تهدید به شورش عامه بر ضد حکومت ظالم کرد، فتحعلی شاه چاره‌ای جز قبول نداشت. وقتی علمای تهران در اعتراض به ساختن مجسمه ناصرالدین شاه تظاهراتی کردند، حکومت بلافاصله مجسمه را برداشت و پذیرفت که چنین یادبودهایی مغایر با دستور شرع مبنی بر حرمت نمایش سه‌بعدی صورت انسان است (ص ۳۷ و ۳۸).

آبراهامیان علت این عقب‌نشینی‌ها را بیش‌تر در ضعف قدرت نظامی قاجاریه ارزیابی می‌کند و ضعف قدرت نظامی را معلول ضعف مالی دولت قاجار می‌داند:

قاجارها به علل مالی نتوانستند قشون دائمی کارآمدی سازمان دهند. قاجارها که در آغاز قرن سیزدهم از پشتیبانی هم‌قبیله‌های قهارشان برخوردار بودند، در پایان قرن، جنگاوران صحرائشین خود را در میان جمعیت شهرنشین تهران (طی دوره خاص انحطاط قبیله‌ای که این خلدون به خوبی آن را نشان داده است) از دست دادند و در عوض، چندان چیزی به دست نداشتند؛ زیرا که نیروهای جنگاور، تحت فرمان خان‌های مستقل قبیله بودند. همان‌طور که مونس اشاره می‌کند: هر گروه جنگاور تحت فرمان رئیس قبیله است و افراد آن از یک قبیله انتخاب می‌شوند؛ در نتیجه، فرمانده قلباً بیش‌تر به فکر منافع طایفه خود است تا منافع شاه یا قشون. نیروهای جنگاور همچنان از سرداران محلی فرمان می‌بردند. توپخانه، لاف پنج هزار خدمه را می‌زد؛ اما بیش از چهار عراده توپ نداشت. فوج قزاق تنها یگان موجود که نشانی انضباط نظامی داشت، در ۱۲۵۸ تشکیل شده بود؛ اما در ۱۲۸۵ کم‌تر از دوست نفر بود. علاوه بر آن، در عین این‌که حکومت نتوانسته بود قشونی فراهم آورد، قاجاق سلاح‌های انگلیسی پس از دهه ۱۲۵۰ بر قدرت نسبی قبایل افزوده بود. بنا به روایت سر پرسی سایکس، قبایل جنوبی سلاح‌های مدرن داشتند [و] از نیروهای حکومتی مجهزتر بودند و در نتیجه، خطر آن وجود داشت که منطقه را به اختیار خود گیرند. ناصرالدین شاه وقتی به صدراعظمش شکوه می‌کند که من نه قشونی دارم و نه مهماتی که قشونی درست را مجهز کنم، در موقعیت متزلزل خود اغراق نمی‌کند (ص ۳۶).

۴-۲. پشتوانه مالی قاجاریه

آبراهامیان پشتوانه اصلی مالی سلسله قاجار را مالیات می‌داند و چگونگی حصول آن را به طور کامل سلسله مراتبی بر می‌شمرد. وی در این خصوص می‌نویسد:

حکومت، بیش‌تر عواید خود را از مالیات اراضی، رمه، دکاکین و مستغلات تأمین می‌کرد. هر جمعی به قدر استطاعت مفروض خود مالیات می‌پرداخت. شاه و مستوفی‌الممالک وی تعیین می‌کرد که هر ولایت و مجتمع قبیله‌ای چه قدر می‌تواند بپردازد. والیان و ایسخانان به همراه مستوفیان ایالتی مبلغی را که هر ناحیه و قبیله باید می‌پرداخت، برآورد می‌کردند. کلانتران ناحیه و خان‌های قبیله، وجهی را که هر کدخدا باید تهیه می‌کرد، اعلام می‌داشتند. کدخدایان ده، عشیره، محله و صنف نیز مالیات هر خانوار را معین می‌کردند. کلّ این شیوه در معرض سوء استفاده‌های آشکار بود. جای شگفتی نیست که مالیات بعضی افراد بسیار سنگین برآورد می‌شد و بعضی دیگر، به قول لرد کروزن، به طور مضحکی، کم‌تر از حدّ معمول مالیات می‌پرداختند. وصول مالیات به صورت گروهی و بر اساس تبعیض گروهی بود. همین امر در خصوص مالیات‌های فوق‌العاده نیز صادق بود؛ مثلاً در پایان قرن، شهر بروجرد مالیات خاصی می‌پرداخت؛ زیرا در آغاز قرن مسؤل مرگ اسب محبوب شاه تشخیص داده شده بود و لرها هنوز بار غرامت سالیانه‌ای را بر دوش داشتند که سابقه‌اش به سال ۱۲۵۰ می‌رسید. در آن زمان، ناصرالدین شاه با تکدّر خاطر از آنان، دستور داده بود که خاطرات سفرهایش به اروپا را خریداری کنند. به نظر کروزن، با وضع این غرامت، همزمان، رعایا با جبروت شاه خود آشنا می‌شدند، و شاه، با منابع مالی رعایایش آشنا می‌شد (ص ۴۲).

۵-۲. استبداد قاجاری

آبراهامیان داوری کلی اروپائیان درباره سلسله قاجار را این‌گونه وصف می‌کند:

سلسله قاجار در نظر اروپائیان قرن نوزدهم، مظهر استبداد قدیم شرقی بودند. در واقع، قاجاریه تقلید ناموفقی از این استبداد بود. در نظر سیاحان اروپایی، حکومت قاجار بدان سبب بر جامعه تسلط داشت که از قدرت مطلق برخوردار بود.

وی در تحلیل ریشه این استبداد می‌نویسد:

در واقع امر، تسلط حکومت قاجاریه بر جامعه، نه چندان مرهون قدرت خود آنان، بلکه ناشی از ضعف شدید جامعه بود.

همین ضعف باعث شده بود تا قاجارها بتوانند تحت عنوان القابی چون «شاهنشاه، سلطان، ظلّ الله، رعیت‌پناه، مالک‌الرقاب و قبله عالم» بر کلّ جامعه فرمان رانند. وی از سرجان ملکم نیز کمک می‌گیرد و می‌نویسد:

ملکم در دیدار از دربار در اوایل قرن، نتیجه گرفت که سلطنت در ایران رها از قید و بند قانون و تشکیلات و ضوابط نظارت و موازنه است و بنابراین، یکی از مستبدانه‌ترین سلطنت‌های عالم محسوب می‌شود. زمانی که وی در صدد برآمد محدودیت‌های قانونی شاه بریتانیا را توضیح دهد، شاه جواب داد: پس این شاه تو بیش از یک قاضی‌القضات نیست. چنین اختیارات محدودی شاید دوام یابد؛ اما هیچ لطفی ندارد؛ اما من می‌توانم همه این اعیان و اشرافی را که دور و برم می‌بینی، به اوج بیرم یا به مذلت افکنم (ص ۴۳).

۶-۲. برقراری امنیت، توجیه‌کننده استبداد قاجاری

آبراهامیان به رغم استنادهای بسیاری که برای اثبات استبداد قاجاری ارائه می‌دهد، سرانجام به این دلیل که برای ایجاد امنیت در ایران چاره‌ای جز استبداد نیست، سلسله قاجاریه را به سبب برقراری امنیت نسبی که برقرار کرده بود، به طور تلویحی تحسین می‌کند. وی وقتی از سرجان ملکم (که به اعتقاد او، «به هیچ وجه دوستدار استبداد نبود») نقل می‌کند که یک روستایی پیر به او گفته است: «اگر سلسله قاجار کاری به نفع ما انجام نداده‌اند، لااقل خدا را شکر که از درگیری‌های قبیله‌ای راحتمان کرده‌اند»، بی‌درنگ با جیمز فریزر («که سفرنامه‌اش ادعای نامۀ ویکتوریایی مفصلی علیه استبداد شرقی است») همراه می‌شود و توجیه هابز را در مورد این لویاتان^۱ ایرانی به کار می‌گیرد:

ایران برای در امان ماندن از دشمنان داخلی و خارجی به سلطانی جنگجو و مصمم نیازمند است. شاهی ضعیف و آرامش‌طلب، هرچند هم سلیم‌النفس باشد، موجب استیصال و ویرانی کشور خواهد بود. او باید همواره شمشیری آخته برای حراست و مجازات آماده در دست داشته باشد.

وی برای این که در معرض نقد متفکرانی صلح‌جو قرار نگیرد، می‌نویسد:

اکثر معاصران، اعم از اروپایی و ایرانی، تا پیدایش نهضت مشروطه در پایان قرن سیزدهم، با این نتیجه‌گیری فریزر [و من] موافقت داشتند (ص ۴۴ و ۴۵).

۱. لویاتان به معنای اختاپوس دریایی است که هابز آن را برای هیبت استبدادی سلطنت‌های مطلقه استعاره گرفته است و کتاب معروف خود در فلسفه سیاست را به آن، نام نهاده است.

□ نقد و ارزیابی

۱- نادیده گرفتن استقلال قاجاریه از کشورهای بیگانه

می‌توان چنین برداشت کرد که هدف وی از تکرار مکرر ناتوانی دولت قاجاریه، صرفاً گزارش این امر نیست. گو این‌که پشت این وصف‌ها و مستندها، در صدد است تا پیامی پنهانی‌تر را القا کند. تردید خواننده منصف کتاب وی، آن‌گاه که به وصف‌هایش از سلسله پهلوی می‌رسد، تشدید می‌شود. نکته‌ای که در بسیاری از کتاب‌های تاریخی مربوط به تاریخ معاصر ایران (اعمّ از خارجی و داخلی) مورد غفلت قرار گرفته، این است که به رغم صحّت بسیاری از وصف‌های آبراهامیان درباره سلسله قاجار، تبیین تفاوت کلی این سلسله با سلسله پس از آن‌ها (سلسله پهلوی) صورت نگرفته است.

یکی از محققان معاصر، مهم‌ترین تفاوت دو سلسله قاجار و پهلوی را به حق در این می‌داند که سلسله پهلوی، سلسله‌ای استعماری و دست‌نشانده بیگانگان بوده است؛ ولی سلسله قاجار به رغم همه مشکلاتی که داشتند، دست‌نشانده بیگانگان نبودند:

این سلسله [=قاجار] بافت استبدادی داشتند؛ اما (همچون خاندان پهلوی) بافت استعماری نداشتند و به رغم عیوب بسیارشان، گهگاه مقاومت‌هایی نیز در برابر همسایگان سلطه‌جوی ایران از خود نشان می‌دادند و احیاناً از راه ایجاد یا تشدید تضاد میان قدرت‌های خارجی، راه تخلصی برای خود و کشورشان می‌جستند. ذیلاً به برخی از این اقدامات اشاره می‌کنیم:

- درگیری سخت محمد شاه قاجار و فرزندش ناصرالدین شاه با انگلیسی‌ها بر سر هرات و افغانستان که به اشغال موقت جنوب ایران و تجزیه مناطق غربی آن از کشورمان انجامید و ناصرالدین شاه (در دستخطی که هم اینک از وی در موزه لندن وجود دارد) نوشت: «از این مرحله، تأقیامت خواهم سوخت».

- تلاش محرمانه ناصرالدین شاه، به‌ویژه در اواخر عمر، برای اتحاد سیاسی - نظامی - اقتصادی با آلمان بismarck بر ضدّ روس و انگلیس.^۱

- تلاش مخفیانه ناصرالدین شاه برای استمداد از امریکا (به رغم روس و انگلیس) برای آبادی ایران.^۲

۱. فریدون آدمیت: *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ج ۱، ص ۱۹ مهدی ملک‌زاده: *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج

۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. مخبرالسلطنه: *خطرات و خطرات*، ص ۷۵ و ۷۶.

- مخالفت ناصرالدین شاه و جانشینان او با انجمن‌های فراماسونری و نیز فرقی ضائله و بهایی. [به گونه‌ای که یکی از بزرگان بهایی گفته بود: اگر ناصرالدین شاه نبود، ما بر اهل اسلام جزیه می‌بستیم].

- درگیری‌های مکرر مظفرالدین شاه با انگلیسی‌ها در قضایای مختلف: مأموریت سیر مارتیمور دوران (سفیر متبختر انگلیس در ایران)، تشریفات ورود لرد کُرژن به شهر بوشهر، غائله نشان زانوبند گارتر، تحدید آب هیرمند توسط گلداسمید.

همچنین ابراز علاقه شدید وی به ترویج کالاهای وطنی^۱ و ارسال میرزا محمدخان کاشف‌السلطنه به هند زیر سلطه انگلیس برای آوردن محرمانه نهال چای از آن مناطق و کشت آن در شمال ایران و نیز نشان دادن «سرسختی» در مقابل روس‌ها هنگام ولیعهدی^۲ و بالأخره پیغام محرمانه‌اش به تزار روس که به حرمت دوستی صد ساله فیما بین، عقد قرارداد تجزیه ایران با انگلیسی‌ها را امضا نکند و تزار قول داد که تا زنده است، این قرارداد را امضا نکند.

- اظهار شرور محمدعلی شاه از شکست روس‌ها از ژاپن در ۱۹۰۵ م، اعتراض و تهدیدش به وزرای مظفرالدین شاه به علت استقراض آنان از روسیه و نیز چالش پر نشیب و فراز وی در زمان سلطنت (به تحریک شیخ فضل‌الله) با سفرای روس و انگلیس بر سر تجدید مشروطه در استبداد صغیر که نهایتاً به عزل او توسط ایادی آنان منجر شد.

- پایمردی احمدشاه در جنگ جهانی اول در برابر تحکیمات متفقین، روابط و مذاکرات محرمانه او با آلمان، و حمایتش از مبارزین ضد استعمار (نظیر شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی). همچنین امتناعش از تأیید قرارداد ۱۹۱۹ در ضیافت لندن^۳ و درگیری شدیدش با وثوق‌الدوله و سید ضیاءالدین طباطبایی، به رغم حمایت لندن از آن‌ها که در فرجام، به خلع وی از سلطنت و افول دولت قاجار انجامید.^۴

هر چند از این اسناد و گزارش‌ها، نمی‌توان به اقتدار و عدم سستی و ضعف شاهان قاجار

۱. ملک‌التجار می‌گفت (مظفرالدین شاه) مرحوم در زمان ولیعهدی همیشه از این معنا [=استفاده از امتعه خارجی] متأسف بود تا دوره سلطنت به ایشان رسید. در وقت حرکت از تبریز به تهران برای تاجگذاری به من فرمود: ملک، حالا مانع از ترویج امتعه داخله چیست؟! خوب است اقلاکفن اموات از خودمان باشند! (صحیفه، ص ۱۴).

۲. دوران، سفیر انگلیس، چند روز پس از قتل ناصرالدین شاه به سالیسبوری می‌نویسد: مظفرالدین شاه در ابام ولایت‌عهدی «در موارد مختلف در مقابل... [= روس‌ها] نشان داده است که می‌تواند سرسخت و لجوج باشد» (یعنی، ص ۲۳، ش ۹، ص ۵۴۷).

۳. حسین مکتبی: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، ص ۷۰-۶۶؛ جلیل بزرگمهر: رنج‌های سیاسی دکتر معندق، ص ۲۷.

۴. علی ابوالحسنی: آخرین آواز قو، ص ۲۲-۲۷ (با تلخیص).

رسید، به روشنی می‌توان به بیگانه ستیزی آنان ایمان آورد. آن‌ها در مواردی که در برابر بیگانگان کوتاه می‌آمدند، در نهایت ضعف و سستی بودند و در عین حال، از این کوتاه آمدنشان می‌رنجیدند. خود نویسنده نیز بر این ناراحتی شاهان قاجار در مواردی اشاره کرده است (ص ۳۶)؛ اما در عین حال، نویسنده در فصل سوم از بخش اول و نیز در بخش سوم کتاب که به وصف سلسله پهلوی می‌پردازد، اقتدار و کامیابی آن‌ها را در کنار هماهنگی آن‌ها با انگلیس و امریکا بارها تکرار می‌کند. به نظر می‌رسد نویسنده، در پی القای این امر است که هرگاه ایران سرسپردگی دولت‌های بزرگ بیگانه را قبول کرده، کشوری رو به رشد و نیرومند بوده است و هرگاه خودگردان بوده، دچار ضعف و سستی شده است.

۲-۵) القای این امر که عالمان مذهبی تحت سلطهٔ دربارند

نویسنده، مانند بسیاری دیگر از مستشرقان، با قرار دادن مکرر نام عالمان مذهبی در کنار نام خان‌های بزرگ، ملاکان، کدخدایان و دربار، در صدد کمرنگ و غیراصیل نشان دادن نقش دین و رهبری دینی در تاریخ معاصر ایران و اثبات تز کهنهٔ مارکسیسم (دین افیون توده‌ها) بوده است. وی، عالمان را به نوعی، جیره‌خواران شاه معزفی می‌کند که هرگاه شاه در خطر سقوط و انقراض قرار گیرد، با «نوشتن نامه» و «وعدۀ پاداش» و «تحریک عواطف صنفی‌شان»، می‌تواند آن‌ها را با خود همراه کند (ص ۳۹)؛ در حالی که به گواهی تاریخ، رهبران دینی به جز مواردی که حمایت از دربار را از باب «دفع افسد به فاسد» به صلاح دین و دنیای مسلمانان می‌دیدند،^۱ تصمیم‌های سیاسی خود را به صورت مستقل اتخاذ می‌کردند؛ به ویژه که به موقعیت و نفوذ معنوی خود میان توده واقف بودند و بدین علت، برای خود عذری در همکاری و هماهنگی با شاه نمی‌دیدند. خود نویسنده به اقتدار مستقل و زیاد عالمان در همان عصر قاجاری اشاره می‌کند. وی هنگام ترسیم خط مشی سیاسی قاجارها برای حفظ دولشان، به دو شیوه اشاره می‌کند که یکی از آن‌ها «عقب‌نشینی در هنگام مواجهه با مخالفت خطرناک» بود. وی می‌نویسد:

۱. به طور مثال؛ رک: علی ابوالحسنی: دیده‌بان، پیدار، ص ۶۸ و ۶۹.

رویه عقب‌نشینی زمانی اتخاذ می‌شد که مخالفت شدیدی روی می‌داد. هنگامی که مجتهد مشهوری در کاشان خواستار برکناری حاکم نامطلوب شهر شد و تهدید به شورش عاشره بر ضد حکومت ظالم کرد، فتحعلی شاه چاره‌ای جز قبول نداشت. وقتی علمای تهران در اعتراض به ساختن مجسمه ناصرالدین شاه تظاهراتی کردند، حکومت بلافاصله مجسمه را برداشت و پذیرفت که چنین یادبودهایی مغایر با دستور شرع مبنی بر حرمت نمایش سه‌بعدی صورت انسان است (ص ۳۷ و ۳۸).

این گزارش نشان می‌دهد که بحرانی‌ترین اوضاع برای دولت قاجار زمانی بوده است که عالمان شهرها در برابر آن‌ها صف می‌کشیدند و آن‌ها نیز چاره‌ای جز عقب‌نشینی در برابر آنان نداشتند. اقتدار عالمان به گونه‌ای بوده است که شاهان مستبد قاجاری که همه گفته‌ها و کردارهای خود را برای توده مردم، قانون قلمداد می‌کردند، به اعتراف خود نویسنده: «حرف خود را مادام که علناً با شرع اسلام مغایرتی نداشت، قانون می‌دانستند» (ص ۴۴)، و مرجع تشخیص این مغایرت، مسلماً عالمان بودند.

۳-۳) دفاع از استبداد قاجاری به علت ایجاد امنیت

نویسنده با طرح دیدگاه جیمز فریزر و سرجان ملکم در خصوص امنیت حاصله تحت استبداد قاجاری، به طور ضمنی به دفاع از آن می‌پردازد. وی در این دیدگاه، ضمن تن دادن به تز باطل دیگری از مارکسیسم (هدف وسیله را توجیه می‌کند)، با دفاع از فلسفه سیاسی هابز و لویاتان ایرانی به شعور سیاسی عنصر ایرانی توهین کرده است. به این جمله که در مورد شاه مطلوب ایران گفته شده و وی آن را تأیید کرده است، دقت شود: او باید همواره شمشیری آخته برای حراست و معجزات، آماده در دست داشته باشد (ص ۴۵).

۴-۳) نادیده گرفتن ضربه‌های استعمار بر پیکر کشور

آبرهامیان به رغم تکرار مکرر ضعف و سستی شاهان قاجار و نیز ضعیف بودن ملت در برابر استبداد آن‌ها، در هیچ موردی به ریشه‌های خارجی این ضعف اشاره نمی‌کنند. به طور مسلم در کنار برخی علل مهم داخلی، برنامه‌ها و نقشه‌های تحمیلی کشورهای

بیگانه به ویژه انگلیس نیز در ناتوانی ملت و دولت آن روز ایران سهم بسزایی داشته است. تحمیل قراردادهای کمرشکن، ساخت و پاخت‌های پنهانی دولت‌های بزرگ به ویژه انگلیس و روسیه برای چپاول و غارت منابع داخلی ایران به ویژه نفت‌های جنوب و شمال، اشغال برخی مناطق کشور و انصراف مضاعف هم و غم دولتیان از خدمت به ملت، به رفع غائله‌های ساخته دست بیگانه و... از جمله مواردی هستند که باعث شدند تا در درازمدت، بر ناتوانی ملت و دولت ایران افزوده شود؛ اما آبراهامیان یا به هیچ یکی از این موارد نپرداخته یا آن‌ها را بسیار کم‌اهمیت جلوه داده است که این امر، خواننده کتاب وی را در صداقت داوری‌های تاریخی وی به تردید جدی وامی‌دارد.

۳. انقلاب مشروطه

۱- ۳. مقدمات و پیش‌زمینه‌ها

أ. تأثیر غرب بر ایران قرن سیزدهم (عصر قاجاری)

نویسنده معتقد است که ارتباط با غرب در قرن سیزدهم، از جهات متفاوتی نارضایتی عمومی مردم ایران از سلسله قاجار (که این نارضایتی مقدمه‌ای برای مشروطه بوده است را تشدید کرد:

- اولاً نفوذ غرب به‌ویژه نفوذ اقتصادی‌اش بازار را تهدید کرد و از این رهگذر به تدریج علایق تجاری مناطق پراکنده را واداشت تا در یک طبقه متوسط فرامنطقه‌ای که برای نخستین بار به نارضایی مشترک خویش آگاه بود، فراهم آیند.

- ثانیاً تماس با غرب، به ویژه تماس عقیدتی از طریق نهادهای نو آموزشی، به پیدایی مفاهیم جدید (مثل دسپوت، فئودال، پارلمان، سوسیال، دموکرات، آریستوکرات و...)، ایدئولوژی‌های جدید (مثل لیبرالیسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و...)، آرزوهای جدید (مثل نظام مشروطه، صنعتی شدن و...)، و مآلاً طبقه متوسط شغلی جدیدی موسوم به روشنفکران انجامید.

این امور جدید از بسیاری جهات با روند گذشته و حال آن روز ایران ناسازگاری داشت و خواسته‌های جدیدی را بر زبان مردم جاری ساخت. از سوی دیگر، این امور

جدید باعث شد تا بر بسیاری از واژه‌های قدیم، معانی نوی تزریق شود؛ به طور مثال، معنای استبداد از «سلطنت» به «سلطنت مطلقه»، و معنای ملت از «جماعت مذهبی» به «ملیت غیرمذهبی»، و معنای مردم از «معنایی عاری از هر مفهوم ضمنی سیاسی» به «معنایی دموکراتیک و میهن‌پرستانه»، تغییر یافت. این مفاهیم رادیکال، همراه با عقاید شیعی ضد دولتی بود که به پیروزی آتی انقلاب مشروطه در سال‌های ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ یاری رساند.

ثالثاً تماس با غرب و شوروی باعث شد تا ضمن تحمیل برخی جنگ‌های هزینه‌آور و سنگین، و عهدنامه‌های حقارت‌باری از قبیل عهدنامه‌های گلستان (۱۱۹۲) و ترکمنچای (۱۲۰۷)، سلسله قراردادهای کاپیتولاسیون که به تحقیر شدید روحیه ایرانی انجامید نیز بر ایران تحمیل شود. انقلاب مشروطه در حقیقت انفجاری بود که برای جبران این حقارت رخ داد (ص ۴۶ و ۴۷).

رابعاً به دستور ناصرالدین شاه برخی کتاب‌های غربی‌ها از جمله رابینسون کروزوئه اثر دانیل دیفو، نمایشنامه‌های مولیر، سه تفنگدار، اثر آلكساندر دوما، دور دنیا در هشتاد روز، اثر ژول ورن، طنز مشهور جیمز موریه درباره ایران، ماجراهای حاجی بابا، ده عنوان تاریخ ایران از جمله تاریخ ایران، اثر سرجان ملکم، و تاریخ مختصر ایران، اثر مارکام و... ترجمه شد. «شاه ترجمه بسیاری از این کتاب‌ها را برای تجلیل از سلطنت سفارش داد؛ اما همین ترجمه‌ها، ناخواسته، با ترسیم تفاوت فاحش بین شاهان ایران و پادشاهان نامدار اروپا، و بین فقر ایران و ثروت اروپا برای خوانندگان ایرانی، کم‌کم سلطنت قاجار را تضعیف می‌کرد» (ص ۵۳).

خامساً تماس با غرب، غیر از پدید آوردن روشنفکران جدید و طبقه متوسط سنتی، نارضایتی اجتماعی گسترده‌ای را ایجاد کرد. روشنفکران نگران پیشرفت سریع، نارضایتی فزاینده خود را از حرکت کند نوسازی و رشد فراوان فساد دربار اظهار می‌داشتند. طبقه متوسط سنتی، بی دفاع در برابر رقیبان بیگانه، کم‌کم دریافته‌اند که قاجارها بیش‌تر در صدد تقویت دولت در برابر جامعه‌اند تا حمایت جامعه در برابر قدرت‌های سلطه‌جو. در این میان، سطح زندگی عامه مردم به ویژه پیشه‌روان شهری و توده دهقانان، از سویی بر اثر

رقابت غرب، از طرفی در نتیجه واگذاری هرچه بیش‌تر امتیازات، و از جانبی به دلیل آن‌که تولید ناخالص ملی با رشد تدریجی جمعیت کاستی گرفت، پایین آمد (ص ۶۴).

ب. نحوه موضعگیری سلسله قاجار در قبال غرب

۱- ب. همکاری با غرب (اصلاحات به نفع بیگانگان)

در عهد قاجار «شکست‌های نظامی به اعطای امتیازهای دیپلماتیک انجامید؛ امتیازهای دیپلماتیک، کاپیتولاسیون‌های تجاری به بار آورد؛ کاپیتولاسیون‌های تجاری، راه نفوذ اقتصادی را هموار کرد، و نفوذ اقتصادی، با متزلزل کردن صنایع بومی، اختلالات اجتماعی شدیدی پدید آورد. سلسله قاجار این تهاجم را به دو شیوه کاملاً متفاوت پاسخ داد. در نیمه نخست این قرن کوشید دو برنامه بلندپروازانه برای نوسازی سریع، تدافعی و دولتی آغاز کند؛ اما چون ناکام ماند، در نیمه دوم قرن به اصلاحات جزئی پرداخت. در این اصلاحات بیش از آن‌که با غرب مقابله کند، همکاری کرد؛ دولت را در برابر جامعه تقویت کرد، نه جامعه را در برابر دول خارجی، و به جای تغییرات کلی در سطح دولت، اندک تغییراتی در دربار صورت داد» (ص ۴۸)، به طور نمونه، «ناصرالدین شاه و وزرایش، نوآوری‌هایی انجام دادند؛^۱ اما این نوآوری‌ها به جای آن‌که به تغییر سریع

۱. برای مثال، وی تجارت برده را ممنوع کرد و قول داد مالکیت خصوصی را محترم شمرد. کشت محصولات جدید به ویژه سیب‌زمینی را تشویق کرد. در شهرهای اصلی برای حذف مجازات‌های سنتی به ویژه شکنجه، زنده به گور کردن، و قطع دست و پای مجرمان، زندان‌هایی ساخت. یک انجمن مشورتی، هرچند کوتاه مدت، به نام مجلسی مصلحتخانه و یک مجلس تجار در تهران و در شهرهای اصلی ایالات تشکیل داد. به حکام ایالات توصیه کرد علما را در سیاست دخالت ندهند و در حوزه دعا و نماز، درس گفتن، امور شرعی و رابطه با خدا محدودشان کنند. به میسورهای کاتولیک و پروتستان اجازه داد که در بین یهودیان، آشوری‌ها و ارامنه فعالیت کنند و در تبریز، اورمیه، تهران، اصفهان و همدان، مدرسه، درمانگاه و جایخانه بسازند. علاوه بر این، دارالفنون را توسعه داد و چهل نفر از نخستین فارغ‌التحصیلان آن را به فرانسه فرستاد [ص ۵۲]؛ البته از آن جا که این اصلاحات بیش‌تر شکل دسیسه داشت و در راستای تأمین منافع خود دربار ناصری بود، این دسیسه در کنار دو ویژگی دیگر ناصرالدین شاه، یعنی سرکوب و انزوا باعث شد تا در سال ۱۲۷۵ ش، در حالی که شاه در تدارک جشن‌های پنجاهمین سال سلطنتش در حضرت عبدالعظیم بود، به دست پیشه‌ور ورشکسته‌ای از پیروان سید جمال‌الدین افغانی هدف تیر قرار گیرد و کشته شود. نویسنده معتقد است که «گلوله وی نه تنها عصر ناصرالدین شاه را به پایان آورد، بلکه آغازی برای پایان سلسله قاجار بود» (ص ۶۷ و ۶۸)

منجر شوند، حرکتی بطیء به سوی تغییر برانگیختند. به جای آن که کشور را در برابر دشمنان خارجی حفظ کنند، حامی دربار در برابر مدعیان داخلی بودند، و به جای حمایت از اقتصاد، توجه غریبان را به اقتصاد ایران جلب می‌کردند» (ص ۵۰). این موضعگیری دولت قاجار، عملاً مردم را در برابر آن قرار داد و در آینده، پیش‌زمینه‌ای مناسب برای انقلاب مشروطه شد.

۲- ب. اعطای امتیاز به بیگانگان و تحقیر روح ملی مردم

امتیاز رویتز (در دو مرحله)، امتیاز برادران لیتج، امتیاز شرکت انگلیسی تلگراف هند و اروپایی، امتیاز شرکت خصوصی روسی سی دو لاروت^۱ و...، برخی از امتیازات عصر قاجار است که همه آن‌ها به ضرر ایران و به نفع بیگانه بوده؛ به گونه‌ای که سرمایه‌گذاری خارجی، طی نیمه دوم قرن سیزدهم، از تقریباً صفر به ۱۲/۰۰۰/۰۰۰ پوند رسید. آن چه بر ضرر این امتیازها می‌افزود، صرف غیربینه هزینه آن‌ها بود که اغلب به دربار انحصار می‌یافت. هزینه دربار به قدری زیاد بود که افزون بر صرف عواید حاصل از این امتیازها، دربار مجبور بود از طریق فروش القاب و عناوین و حتی مناصب و مشاغل از جمله سفارت، قضا، وزارت و...، بخشی از هزینه‌های خود را تأمین کند. فروش القاب و عناوین به قدری زیاد بود که یکی از مورخان درباره آن نوشت:

در دربار، به ندرت روزی بدون فروش چیزی، به کسی، به قیمتی، سپری می‌شد (ص ۵۰ - ۵۲).

پس از ناصرالدین شاه نیز برخی اصلاحات از جانب دربار مظفرالدین شاه (۱۲۷۵ - ۱۲۸۵) صورت گرفت: وی مناطق مالیاتی را از مسئولان سابق پس گرفت، و سخن از افزایش مالیات اراضی، کاهش مستمری‌های دربار به خصوص برای روحانیون، و اعمال نظارت بر املاک موقوفه را مطرح کرد؛ با شرکت‌های اروپایی قراردادی جهت احداث یک کارخانه جدید آجریزی، یک واحد نساجی، یک شبکه تلفن برای تهران، و نصب چراغ برق در خیابان‌های اصلی تهران، تبریز، رشت و مشهد منعقد کرد و برای تضمین این وام‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها، مسیونوز بلژیکی را به مدیریت کل گمرکات برگماشت؛ ورود روزنامه‌های آزادخواهی چون حیل‌المتین از کلکته و پرورش از قاهره را آزاد کرد؛ ممنوعیت سفر را لغو کرد؛ شدت عمل مأموران نظمی را تخفیف داد؛ ملکم‌خان را به سفارت رم گماشت؛ تشکیل مجامع تجاری، فوئنگی و آموزشی را تشویق کرد (ص ۶۸ و ۶۹).

۱. این شرکت، طی یک قرارداد، امتیاز لایروبی بندر انزلی و سنگفرش جاده انزلی تا قزوین، قزوین تا تهران، قزوین تا همدان، و از مرز شمالی تا تبریز را به دست آورد. برخی شرکت‌های دیگر روسی نیز از قبیل این امتیازات به دست آوردند. به همین علت، این سال‌ها را «دوره سنگفرش جاده‌ها» در ایران نامیده‌اند.

ج. حرکت‌های نوسازی و اصلاح طلبانه

نویسنده معتقد است که جریان نوسازی و اصلاح طلبی که با عباس میرزا آغاز شد و اصلاح طلبان پس از وی، از قبیل امیرکبیر، ملکم خان ناظم الدوله، سید جمال‌الدین اسدآبادی، روشنفکران و... آن را ادامه دادند، در عمق وجود خود باعث خودآگاهی مردم و رویایی آن‌ها با سلسله قاجار شد. از نظر وی، این اصلاحات به طور خطی صورت می‌گرفت و اصلاحات بعدی در حقیقت، ادامه دهنده اصلاحات قبلی بود. وی مهم‌ترین این اصلاحات را این‌گونه می‌شمارد:

۱- ج. اصلاحات عباس میرزا

- تأسی به سلطان سلیم سوم و اجرای سبک نظام ارتش ترکیه در تبریز؛
 - تأسیس دارالترجمه به صورت پشوانه علمی نظام جدید ارتش؛
 - اعزام دانشجو به خارج از کشور جهت تحصیل علوم نظامی (اسلحه‌سازی، نقشه برداری و...)
 - حذف مستمری‌ها و ولخرجی‌های دربار؛
 - منع استفاده از لباس‌های خارجی؛
 - اخذ فتوای عالمان و روحانیان درباره ضرورت اصلاحات به سبک جدید.
- وی در ادامه می‌نویسد که اصلاحات عباس میرزا، خصومت درباریان و مستمری‌بگیران و مالیاتچی‌ها را برانگیخت تا جایی که وی را متهم به بدعت، بی‌دینی و... کردند و نگذاشتند اصلاحات وی به ثمر بنشیند (ص ۴۸ و ۴۹).

۲- ج. اصلاحات امیرکبیر

- راه‌اندازی مجدد نظام ارتش جدید (ادامه کار نیمه‌تمام عباس میرزا)؛
- راه‌اندازی نخستین روزنامه رسمی کشور (روزنامه وقایع اتفاقیه)؛
- راه‌اندازی نخستین مدرسه غیرمذهبی کشور (دارالفنون)؛
- کاهش هزینه‌های دربار؛
- افزایش عوارض واردات.

اصلاحات امیرکبیر نیز باعث شد تا دولت‌های خارجی به ویژه انگلستان و روسیه از سوی، آفاخان نوری و ملکه مهد علیا از سوی دیگر، از وی کینه به دل بگیرند. سرانجام امیرکبیر در ۱۲۳۰ معزول، به خارج از پایتخت تبعید، و کمی بعد در همان‌جا کشته شد (ص ۴۹ و ۵۰).

۳- ج. اصلاحات ملکم‌خان ناظم‌الدوله

- تأسیس انجمنی سرّی به نام فراموشخانه، با الهام از فراماسون‌های اروپایی؛^۱
- تهیه و تدوین دفتر تنظیمات (ملهم از جنبش تنظیمات معاصر در امپراتوری عثمانی) برای دربار. دفتر تنظیمات یکی از نخستین پیشنهاد‌های نظام‌یافته برای اصلاحات است که در قرن نوزدهم به نگارش درآمده است. این طرح با این هشدار آغاز می‌شود که کشور به زودی به کام قدرت‌های بیگانه فرو خواهد رفت، مگر آن که شاه فوراً دستور آغاز اصلاحات را صادر کند.^۲

ناصرالدین شاه نخست به پیشنهادها توجه کرد و حتی به قبول سمت استاد اعظم در فراموشخانه تمایل نشان داد؛ اما به محض این‌که مقامات مذهبی در تهران مفهوم قانون را «بدعت» دانستند و فراموشخانه را به داشتن ارتباط با فراماسون‌های «جمهوری‌خواه بی‌دین» اروپایی متهم کردند، ناصرالدین شاه انجمن را ممنوع ساخت؛ دفتر تنظیمات را کنار گذاشت، و ملکم‌خان را به امپراتوری عثمانی تبعید کرد.

- نگارش و انتشار خاطرات یک سیّاح^۳ (یکی از نخستین هجویه‌های ضدّ روحانیان)؛

۱. نویسنده تأکید می‌کند که فراموشخانه ملکم اگرچه با الهام از فراماسون‌های اروپایی تأسیس شد، وابسته به آن‌ها نبود!

۲. ملکم‌خان برای این اصلاحات و ضوابط، واژه «قانون» را وضع کرد تا آن‌ها را هم از احکام مذهبی «شریعت» و هم از مقررات قدیم دولتی «عرف» متمایز سازد. ملکم‌خان تأکید کرد که این قوانین جدید باید استوار بر دو اصل بنیادی باشند: «بهبودی رفاه عمومی»، و «برابری» همهٔ آحاد جامعه. دفتر تنظیمات، با فهرستی از سفارش‌های خاص به پایان می‌رسید: تقسیم حکومت به شورای قانونگذاری و قوهٔ اجرایی که هر دو را شاه باید تعیین و منصوب می‌کرد، توجه به آرای عمومی، تدوین قوانین، تشکیل قشون حرفه‌ای، ایجاد ادارهٔ مستقل مالیات، تدوین نظام جامع آموزشی، احداث شاهراه‌های جدید بین شهرهای اصلی، و تأسیس بانک دولتی به منظور کمک به توسعهٔ اقتصادی.

۳. در این اثر، از یک سو روشنفکران، منشیان و شاعران درباری را به سبب زبان مبهم، عبارت‌پردازی بیپوده،

- انتشار روزنامه قانون^۱ در پاریس که در تهران توجه فراوانی برانگیخت؛ به طوری که سرانجام ممنوع، و نگهداری آن اقدام ضد مصالح کشور قلمداد شد و بعد جزو عوامل عمده وقوع انقلاب مشروطه به شمار آمد.

- ارائه طرح مجلس شورای ملی با عضویت «دستکم صد نفر از مجتهدان بزرگ و فاضلان نامی» (ص ۶۰-۶۳).

۴- ج. اصلاحات سنید جمال‌الدین اسدآبادی

- طرح اتحاد دنیای اسلام در برابر دنیای غرب؛^۲

- دعوت به اصلاحات در اسلام به‌ویژه از راه اثبات سازگاری اصول قرآنی با کشفیات علوم جدید؛

- درگیر شدن با شاه ایران و شکستن صولت وی؛

- ترویج و تبلیغ علوم جدید در برابر علوم قدیم؛

- معرفی کارویژه‌های اجتماعی خاص و مفید مذهب اسلام در بسیج توده‌ها (ص ۵۷-۵۹).

۵- ج. اصلاحات روشنفکران

- ارائه تفسیر جدید از تاریخ (نه آن‌طور که روحانیان معتقد بودند به نمایش اراده خداوند،

۱- ابتذال، جاهلوسی در برابر قدرتمندان، و از سوی دیگر، مقامات مذهبی را به دلیل تفرعن، جهل، تعصب، بی‌اعتمادی به علوم جدید، استفاده از عربی نامفهوم، توسل به اوراد و غرایب، دامن زدن به احساسات فرقه‌ای، و بهره‌برداری مالی آنان از مؤمنان، به سخره گرفت.

۱- نخستین شماره آن که در ۱۲۶۹ منتشر شد، فحوائی چهل شماره بعدی را که در عرض هشت سال آتی انتشار یافت، تعیین می‌کرد: «قانون» با شعار «اتحاد، عدالت، ترقی».

۲- تفکر وی در این خصوص از سه مسأله نشأت می‌گرفت:

- این‌که امپریالیسم با تصرف هند، خاورمیانه را تهدید می‌کند؛

- این‌که شرق از جمله خاورمیانه، فقط با اقتباس فوری فن‌آوری غرب می‌تواند در برابر بورش غرب ایستادگی کند؛

- این‌که اسلام، به رغم سنت‌گرایی‌اش، مذهبی مؤثر در بسیج کردن مردم ضد امپریالیست‌ها است.

- این‌که مسلمانان اگر افزون بر شهود الاهی، از راه تعقل بشری به دنبال کسب دانش باشند می‌توانند شکوه و عظمت از دست رفته خود را باز یابند.

و نه طبق اظهار نظر لاینقطع وقایع‌نگاران دربار به ظهور و سقوط سلسله‌ها، بلکه بیشتر به سیر مداوم پیشرفت بشر اشاره داشتند)؛

- مبارزه با سه زنجیر استبداد سلطنتی، تعصب روحانیان، و امپریالیسم بیگانه؛^۱

- معرفی مشروطیت، دنیوت و ناسیونالیسم به صورت سه وسیلهٔ حیاتی برای توفیق در ایجاد ایرانی نو، نیرومند و پیشرفته.^۲
- استفاده از تز سازگاری تاکتیکی^۳ (ص ۵۶-۵۷)

د) توژم‌های اقتصادی و نارضایتی مردم

شواهد نشان می‌دهد که به رغم زندگی مناسب و تقریباً راحت مردم در اوایل قرن سیزدهم، متوسط سطح زندگی مردم در ادامهٔ این قرن رو به کاهش گذاشت؛ به گونه‌ای که ناظران ایران در اوایل قرن چهاردهم متفقاً زندگی روستائیان را سخت فلاکت‌بار و به‌طور وحشتناکی ناامن وصف کرده‌اند. نارضایتی روستائیان که بخش بزرگی از مردم ایران در قرن سیزدهم را شامل می‌شد، در کنار دیگر عوامل ذکر شده، تشدید می‌شد؛ به گونه‌ای که در فضای انقلاب مشروطه، به راحتی منفجر شدند (ص ۶۴ و ۶۵).

این انفجار که معلول بحران اقتصادی اواخر سال ۱۲۸۳ بود، واپسین تکان را به دربار وارد ساخت. بد بودن محصول در سراسر کشور و رکود ناگهانی تجارت شمال ناشی از شیوع وبا، جنگ روسیه و ژاپن، و انقلاب متعاقب آن در روسیه، سبب گرانی یا افزایش سریع قیمت مواد غذایی در داخل ایران شد. طی سه ماه آخر سال ۱۲۸۳، قیمت قند و

۱. روشنفکران، اولی را دشمن ناگزیر آزادی، برابری و برادری؛ دومی را مخالف طبیعی تفکر علمی و عقلانی و سومی را استثمارکنندهٔ سیری‌ناپذیر کشورهای کوچکی چون ایران می‌دانستند.

۲. آنان می‌گفتند که اولی قدرت ارتجاعی سلطنت را از بین می‌برد؛ دومی نفوذ سنتی روحانیت را زایل می‌سازد، و سومی چنگال‌های استثمارگر امپریالیست‌ها را قطع می‌کند.

۳. آنان گاهی با شاه ضد روحانیان، گاهی با روحانیان بر ضد شاه، زمانی با شاه بر ضد قدرت‌های استعماری، و گاه، مثلاً در انقلاب مشروطه، با روحانیان، هم ضد شاه و هم قدرت‌های استعماری متحد می‌شدند. این سازگاری تاکتیکی را همراه با سازگاری کلی می‌توان در زندگی و آثار دو عضو بسیار مهم روشنفکران قرن نوزدهم (سید جمال‌الدین افغانی و میرزا ملکم‌خان) مشاهده کرد.

شکر تا ۳۳ درصد و قیمت گندم تا ۹۰ درصد در تهران، تبریز، رشت و مشهد افزایش یافت. در همان زمان، دولت با ملاحظه کاهش درآمد گمرک، افزایش قیمت مواد غذایی، و رد شدن درخواست‌هایش برای اخذ وام خارجی جدید، عوارض بیش‌تری برای تاجران بومی وضع کرد و بازپرداخت اقساط وام بستانکار محلی را به تعویق انداخت. این بحران اقتصادی فوراً سه اعتراض عمومی را برانگیخت که هر یک از قبلی شدیدتر بود و به انقلاب مرداد ۱۲۸۵ انجامید.

اعتراض نخست به صورت تظاهرات آرامی در مراسم عزاداری ماه محرم رخ داد. حدود دویست دکاندار و صراف، فروتنانه از حکومت خواستند که مسیو نوز، مدیر بلژیکی گمرک را معزول سازد و قروضی را که از آن‌ها گرفته بود، تأدیه کند. شایگان چون پاسخی نگرفتند، مغازه‌های خود را تعطیل کردند و با بخش عکس نوز در لباس ملایان در مجلس رقص، احساسات مذهبی را برانگیختند، و به سرکردگی شال‌فروش معتبری، به سوی حرم عبدالعظیم به راه افتادند. پس از دو هفته مذاکره، مظفرالدین شاه، در شرف مسافرت به اروپا و بیمناک از اعلامیه‌های آتشین، قول داد که در بازگشت، نوز را معزول سازد؛ دیون را تأدیه کند، و کمیته تاجران را در وزارت تجارت تشکیل دهد؛ اما این وعده‌ها هرگز عملی نشد. کمیته فقط جنبه مشورتی یافت؛ دیون همچنان تأدیه نشده ماند، و روس‌ها تهدید کردند که اگر گمرک از دست افراد «مطمئن» خارج شود، به «اقدام‌های لازم» دست می‌زنند.

اعتراض دوم در آذرماه هنگامی روی داد که حاکم تهران برای پایین آوردن قیمت قند و شکر دستور داد دو تن از تاجران عمده قند و شکر را چوب بزنند. یکی از قربانیان، تاجر ۷۹ ساله محترمی بود که به تعمیر بازار مرکزی و بنای سه مسجد در تهران کمک کرده بود. او یهوده اعتراض می‌کرد که گرانی نه معلول احتکار، بلکه ناشی از اوضاع مغشوش روسیه است. به شهادت یک ناظر عینی، خبر این بی‌حرمتی مثل صاعقه‌ای در سراسر بازار پیچید.

دکاکین و مغازه‌ها تعطیل شد؛ مردم در مسجد جامع گرد آمدند؛ و دو هزار نفر از تاجران و طلاب علوم دینی به پیشگامی طباطبایی و بهبهانی در حرم عبدالعظیم بست

نشستند. آنان از همان‌جا چهار درخواست اصلی (تعویض حاکم تهران، عزل نوز، اجرای احکام شرعی، و تأسیس عدالتخانه). برای حکومت فرستادند تقاضای آخر در خصوص مذاکرات آتی به عمد مبهم نگه داشته شد. حکومت، نخست ایراد گرفت که چنین تشکیلاتی همه مراتب و مدارج را «حتی میان پسر پادشاه با یک نفر بقال» به هم می‌ریزد و به معترضان گفت: اگر ایران را نمی‌پسندند می‌توانند به آلمان «دمکراتیک» مهاجرت کنند؛ اما پس از یک ماه تلاش برای درهم شکستن اعتصاب عمومی تهران، چون نتیجه‌ای نگرفت، تسلیم شد. معترضان پیروز، در بازگشت به شهر، مورد استقبال جماعتی قرار گرفتند که فریاد «زنده باد ملت ایران» سر داده بودند. ناظم‌الاسلام کرمانی در یادداشت‌هایش می‌نویسد که عبارت «ملت ایران» پیش‌تر هرگز در خیابان‌های تهران به گوش نخورده بود.

سومین اعتراض در ماه محرم، طی تابستان ۱۲۸۵ روی داد. مسبب آن به طور عمده کوتاهی شاه در تأسیس عدالتخانه و عزل نوز، و از سویی اقدام نسنجیده نظمی برای دستگیری یک واعظ به دلیل متهم ساختن علنی حکومت بود.^۱ دستگیری واعظ و دیگر مخالفان سرشناس سبب شد که انجمن‌های مخفی، اعلامیه‌های خشمناکی انتشار دهند

۱. متن سخنرانی وی چنین است: *روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

ای ایرانیان! ای برادران سرزمین محبوب! تاکی این مستی خائنانه، شما را دستخوش خواب غفلت خواهد کرد؟ دیگر مستی بس است. سر بلند کنید، چشم باز کنید به دور و برونان بنگرید و ببینید دنیا چه قدر متمدن شده است. وحشیان آفریقا و سیاهان زنگبار به سوی تمدن، علم، کار و کوشش و ثروت پیش می‌روند. به همسایه‌هایتان (روس‌ها) نگاه کنید که دویست سال پیش وضعشان بدتر از ما بود که حالا چه‌طور همه چیز را دارند. ما در گذشته همه چیز داشتیم و حالا همه از دست رفته است. دیگران در گذشته چون ملتی بزرگ به ما نگاه می‌کردند. حالا به وضعی افتاده‌ایم که همسایگانمان در شمال و جنوب همه چیز ما را مال خود می‌دانند و کشورمان را هر وقت که بخواهند بین خود تقسیم می‌کنند. ... ما اسلحه نداریم، قشون نداریم، پول مطمئن نداریم، حکومت درست نداریم، قوانین تجاری نداریم. در سراسر ایران یک کارخانه نداریم که مال خودمان باشد؛ زیرا حکومتمان انگل است. ... علت همه این عقب‌ماندگی‌ها، استبداد و ظلم و فقدان قانون است. روحانیون شما هم اشتباه می‌کنند چون مرعظه می‌کنند که زندگی فانی است و ظواهر دنیا ارزشی ندارد. این مرعظه‌ها شما را از دنیا منفک می‌سازد و به تسلیم و بندگی و غفلت می‌راند. در عین حال، سلاطین، با تسلطی که بر اموال شما، آزادی شما و حقوقتان دارند، شما را غارت می‌کنند و با وجود همه این‌ها خارجی‌ها سر می‌رسند و پولتان را می‌گیرند و به جایش پارچه‌های الوان سبز و آبی و قرمز، شیشه‌آلات برزق و برق و اشیای تجملی بارتان می‌کنند. علت فلاکت شما و شکوه و تجمل شاهان، بعضی روحانیون و خارجیان همین است (ص ۷۵ و ۷۶).

و جماعت برانگیخته‌ای از طلاب، به سوی مقرّ مأموران انتظامی به حرکت درآیند. در زد و خوردی که صورت گرفت، نظمیه‌چی‌ها یکی از طلاب را که اتفاقاً سید بود کشتند. صبح روز بعد، هزاران نفر از طلاب، مغازه‌داران و اصناف (اغلب به نشانه آمادگی برای مرگ در جهاد، کفن پوشیده) جنازه سید را بردست گرفتند و از مرکز بازار برای تشییع به سوی مسجد جامع به راه افتادند؛ اما بیرون مسجد قزاق‌ها جلو جمعیت را سد کردند. درگیری کوتاه، اما خونریزی بود. ۲۲ نفر جان باختند و بیش از یکصد تن زخمی شدند. اکنون، جوی خون، دربار و مردم را از هم جدا می‌کرد. از آن زمان به بعد بعضی از روحانیان، قاجار را آشکارا با یزید (امیر رسوایی که امام حسین شهید شیعیان را به قتل رسانده بود) مقایسه می‌کردند (ص ۷۴ و ۷۵).

ه) ظهور و رشد تشکلهای اصلاح طلبانه و سیاسی

ظهور و رشد تشکلهای اصلاح طلبانه - هرچند همه آنها در یک جهت نبودند - لحظه به لحظه فضا را برای دربار تنگ‌تر می‌کرد و بر نارضایتی بیشتر مردم از دربار دامن می‌زد. برخی از این تشکلهای عبارتند از:

۱- ه. شرکت اسلامیة اصفهان

در اصفهان، گروهی (!) از تاجران (!) با تشکیل «شرکت اسلامی» نخستین شرکت سهامی سرتاسری را پدید آوردند. هدف آنان «حفاظت از استقلال کشور با تقویت صنایع جدید مانند نساجی و حمایت از صنایع دستی سنتی به خصوص میناتورسازی» بود.

۲- ه. محفل روشنفکران ترکان جوان

در تبریز، محفلی از روشنفکران جوان که به دلیل دانستن ترکی می‌توانستند جریان‌های فرهنگی قفقاز و امپراتوری عثمانی را تعقیب کنند، روزنامه فارسی زبان بانفوذی با عنوان گنجینه فنون انتشار دادند.

دو مرد در کانون این محفل وجود داشتند که نقش‌های مهمی در انقلاب آینده ایفا

کردند: میرزا محمدعلی خان تربیت، صاحب کتابفروشی متجددی که معیادگاه اعضای این گروه بود، و سیدحسن تقی‌زاده که از محیط روحانیان محافظه‌کار خود قطع رابطه کرده بود تا شوق سوزانش به شیخی‌گری را دنبال کند، سپس با کشف غرب، به زبان‌های اروپایی و علوم جدید فیزیک، طب و شیمی علمی روی آورده بود.

۳- ه انجمن معارف تهران

گروهی از روشنفکران در تهران «انجمن معارف» را برپا کردند و کتاب‌هایشان را روی هم گذاشتند تا نخستین کتابخانه ملی کشور را پدید آورند. انجمن معارف با پشتیبانی دربار، در برابر روحانیان محافظه‌کار افراطی توانست در دوره کوتاهی از بدو تشکیل تا زمان انقلاب [مشروطه]، پنجاه‌وپنج مدرسه متوسطه خصوصی در تهران تأسیس کند. شخصیت پیشگام هر دو نهاد کتابخانه و انجمن، واعظ مشهور حاج میرزانصرالله ملک‌المتکلمین بود (ص ۶۹).

و. سازمان‌های سیاسی و نیمه‌مخفی

مظفّرالدین شاه امیدوار بود روش آزادمنشی وی، مخالفان سیاسی را راضی سازد؛ اما لیبرالیسم همزمان با نفوذ شدید غرب، صرفاً مخالفان را به تشکیل سازمان‌های نیمه‌مخفی ترغیب کرد. از این سازمان‌ها پنج نمونه ذیل در انقلابی که در راه بود، نقش‌های مهمی را ایفا کردند:

۱- و. مرکز غیبی

مرکز غیبی را دوازده تن رادیکال جوان وابسته به روزنامه گنجینه فنون در تبریز تشکیل دادند. رئیس گروه، تاجری شیخی به نام علی کربلایی بود که به علت علاقه‌اش به ادبیات فرانسه و فلسفه سیاسی فرانسوی به «مسیو» شهرت داشت.

۲- و. حزب اجتماعیون عامیون (سوسیال دموکرات)

حزب اجتماعیون عامیون (سوسیال دموکراتیک) ایران را در اواخر سال ۱۲۸۳ در شهر

باکو، جمعی از مهاجران که مدتی در حزب سوسیال دموکراتیک روسیه فعال بودند، تشکیل دادند. حزب با تأسیس باشگاهی به نام همت، فعالیت‌هایش را در میان حدود یک صد هزار نفر کارگر مهاجر ایرانی (اغلب از آذربایجان ایران) شاغل در تأسیسات نفتی باکو متمرکز کرد. رئیس حزب، نریمان نریمانف، معلمی آذربایجانی بود که بعد رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی سوسیالیستی شد. تقریباً سایر بنیانگذاران حزب، همگی روشنفکران آذربایجان ایران بودند. برنامه آنان اصولاً اقتباس خواسته‌های اقتصادی سوسیال دموکرات‌های روسیه بود. مرکز غیبی که به زودی روابط نزدیکی با اجتماعيون عاميون برقرار کرد، برنامه حزب را داخل ایران اشاعه داد.

۳- و. جامع آدمیت

جامع آدمیت در تهران از پوزیتیویسم رادیکال سن سیمون و آمانیسم لیبرال آگوست کنت الهام می‌گرفت. بنیانگذار جامع، میرزا عباسقلی خان قزوینی که بعد شهرت آدمیت را نیز بر نامش افزود، دوست نزدیک ملکم‌خان و از کارمندان عالی‌رتبه وزارت دادگستری بود. پسرش فریدون آدمیت، مورخ مشهور نهضت مشروطه می‌نویسد که «جامع» سه هدف اصلی داشت: انجام مهندسی اجتماعی برای نیل به توسعه ملی، حصول آزادی فردی به منظور شکوفایی خرد انسانی، و کسب مساوات قانونی برای همگان بدون توجه به دین و نژاد به سبب تضمین منزلت کلیه آحاد جامعه. «جامع»، اعضای خود را به طور عمده از بین رده‌های بالا، اما نه درباری حکومت مرکزی انتخاب می‌کرد؛ چرا که درخواست مساوات قانونی برای کارمندان منزجر از مزایای موروثی، گمراه بود؛ مفهوم مهندسی اجتماعی، نقش حیاتی برای آنان در روند توسعه ملی وعده می‌داد؛ امید به آزادی، مشوق آنان به مصونیت فردی از تصمیم‌های مستبدانه بود، و مخفی بودن مراسم که از فراماسون‌های اروپایی اقتباس شده بود، آنان را از مقام‌های محافظه کار و عوام متعصب مصون می‌داشت.

۴- و. کمیته انقلابی

کمیته انقلابی، هم در تاکتیک و هم در استراتژی رادیکال بود. به گفته ملک‌زاده که پدرش ملک‌المتکلمین رئیس این گروه بود، کمیته از ۵۷ «روشنفکر رادیکال» که از مراجعان

کتابخانه ملی بودند، تشکیل شده بود. این عده در جلسه‌ای مخفی در اطراف تهران (اردیبهشت ۱۲۸۳) طرحی برای «سرنگونی استبداد» و برقراری «حکومت عدل و قانون» تهیه کردند. این طرح خواستار بهره‌برداری از حسادت شخصی و نیز رقابت سیاسی بین درباریان، وزرا، و رهبران مذهبی، و حمایت از محافظه‌کاران معتدل در برابر محافظه‌کاران افراطی بود. طرح همچنین خواهان برقراری ارتباط با رهبران مذهبی «متورالفکر» و پرهیز از هر نوع فعالیت غیراسلامی برای رفع سوءظن روحانیان بود. ملک‌زاده سال‌ها بعد اظهار داشت که این رادیکال‌های غیرمذهبی ناگزیر از جلب کمک رهبران مذهبی بودند؛ زیرا «طبقه پایین» هنوز تحت نفوذ «طبقه حاکمه» شاهزادگان، خوانین عشایری، سرکردگان محلی، و اربابان زمین‌دار بود.

ترکیب کمیته انقلابی، هم بازتاب سنخیت عقیدتی و هم منعکس‌کننده تباین جامعه‌شناختی روشنفکران اولیه بود. این کمیته مرکب از ۵۷ تن بود. همه اینان با تمدن غربی از طریق دارالفنون یا تحصیل یک زبان اروپایی یا خواندن ترجمه‌های جدید یا تأثیر سیدجمال و ملک‌خان آشنایی داشتند. کمیته انقلابی، افزون بر ملک‌المتکلمین، شامل سیدجمال‌الدین اصفهانی، یحیی دولت‌آبادی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری، یحیی میرزا اسکندری و برادر کوچک‌ترش سلیمان میرزا بود.

۵- و. انجمن مخفی (۱۲۸۴)

انجمن مخفی، اعضای خود را به طور عمده از طبقه متوسط سنتی برگزید. ناظم‌الاسلام کرمانی، عضو مؤسس آن، تشکیل انجمن را در یادداشت‌های مشروحی که با عنوان تاریخ بیداری ایرانیان منتشر شده، بیان کرده است. انجمن طری نشستی در بهمن ۱۲۸۴ مقرراتی برای طرز رفتار اعضا و فهرستی از خواسته‌ها تدوین کرد. این اصول که عهد با قرآن کریم شمرده می‌شد، گویای نهانکاری، ضدیت با ستمگران، احترام به روحانیان، برگزاری نماز در هر جلسه، و پذیرفتن [حضرت] مهدی به عنوان واپسین و یگانه حافظ راستین امت بود. برنامه با این ادعا پایان می‌یافت که اگر حکومت این پیشنهادها را بپذیرد، ایران پس از یک نسل حتی دستاوردهای ژاپن را نیز پشت‌سر خواهد گذاشت (ص ۷۰-۷۳).

□ نقد و ارزیابی

۱- ۱) تکیه صرف بر اصلاحات روشنفکری

او/لاّ به نظر می‌رسد نویسنده، هرآن چه را که از سنخ تغییرات و تحولات اجتماعی بوده، اصلاحات نامیده است؛ چه، برخی از آن چه نویسنده تحت عنوان اصلاحات یاد کرده است، چیزی بیش از تغییرات و تحولات مناسب و مقتضی زمان و مکان نیست.

ثانیاً در حقیقت، نویسنده کوشیده است تا آن چه را که به تعبیر دقیق می‌توان تحت عنوان «سیر سرسپردگی رجال ایرانی به غرب» یاد کرد، اصلاحات نام نهد؛ به همین علت بیش‌تر آن چه را که در وصف اصلاحات عصر قجری ذکر می‌کند، به فعالیت عناصر روشنفکر و اغلب غرب‌زده مربوط می‌شود. وی حتی اصلاحات رجال نیکنامی چون عباس میرزا، امیرکبیر و سید جمال را نیز از زاویه تناسب و عدم تناسب آنها با اصلاحات غربی محک می‌زند. وی هرگز نتوانسته است میان خدمات و اصلاحاتی که این رجال نیکنام انجام داده‌اند و مبانی و اعتقادات دینی آنها رابطه‌ای برقرار کند؛ از همین رو افرادی چون سید جمال و امیرکبیر نزد نویسنده بیش از آن که مردانی معتقد و دینی باشند، مردانی سیاستمدار و روشنفکر مأب به شمار می‌روند.

۲- ۲) هم‌عرض‌سازی جریان‌ها، تشنگل‌ها و سازمان‌های اصلاح‌طلب

آبراهامیان هنگام ذکر اصلاحات رجال سیاسی عصر قاجار، هیچ‌گونه تفکیک و اولویت‌بندی و به تعبیر دیگر، هیچ‌گونه سهم‌بندی خاصی انجام نمی‌دهد. به عبارت دیگر، او سهم هرکدام از رجال در اصلاحات را فقط با جایگاه تاریخی آنها ارزیابی می‌کند و بر این اساس، سهم بیش‌تر، متعلق به متقدمان تاریخی است. این مطلب، خود مؤیدی است بر آن چه پیش‌تر ذکر شد که وی بیش از آن چه دغدغه تبیین سیر اصلاحات عصر قاجار را داشته باشد، به دنبال ذکر تحولات و تغییرات اجتماعی آن عصر بوده است.

بی‌گمان افرادی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و ملک‌خان ناظم‌الدوله که نخستین آنها خطّ «سیاست موازنه منفی» و دیگری، خطّ «سیاست موازنه مثبت» را تبلیغ

می‌کردند، سهم بیشتری بر جهت‌دهی اصلاحات عصر قاجار داشته‌اند؛ البته این به معنای نادیده گرفتن تلاش‌های افرادی چون عباس میرزا، قائم‌مقام فراهانی، امیرکبیر و... در جبهه موازنه منفی و تلاش‌های افرادی چون سپه‌سالار، آخوندزاده، طالبوف، تقی‌زاده و... در جبهه موازنه مثبت نیست؛ بلکه بیش‌تر به شفاف کردن جریان تأثیر و تأثیر در دو جبهه ذکر شده است.

غفلت از ضرورت تحلیل بر اساس نظام اولویت‌بندی نقش‌های تاریخی، باعث شده است تا نویسنده در تحلیل کلان خود از عصر قاجار نتواند جریان‌های محوری و تبعی اصلاحات را بازشناسد؛ به همین علت، از برخی جریان‌های اصلاح‌طلب، یا نامی به میان نیاورده و یا آن‌ها را در حاشیه قرار داده است؛ به طور مثال، وی هرگز نتوانسته است به عمق تأثیر جریان اصلاحی تحریم که میرزای شیرازی کبیر در نهضت تنباکو و بلکه قبل از آن پایه‌ریزی کرد،^۱ پی ببرد؛ به همین علت، وی هنگام وصف شرکت بزرگ اسلامی اصفهان که یکی از برکات این جریان اصلاحی بود و علمای اصفهان در تأسیس آن نقش زیادی داشتند، فقط به وصف ذیل بسنده می‌کند:

در اصفهان، گروهی [!] از تجار [!] با تشکیل شرکت اسلامی نخستین شرکت سهامی سرتاسری را پدید آوردند. هدف آنان حفاظت از استقلال کشور با تقویت صنایع جدید، مانند نساجی و حمایت از صنایع دستی سنتی به خصوص منبآتورسازی بود (ص ۶۹).

وی به تبع این غفلت، حتی نتوانسته است جریان بزرگ اصلاح‌طلبی دینی را که به وسیله بزرگانی چون مرحوم کاشف‌الغطاء، ملاعلی کنی، میرزای آشتیانی، شیخ فضل‌الله نوری و... به سیر تکاملی خود در عصر قاجار ادامه می‌داده است، شناسایی و تحلیل کند.

۲-۳. تحقق نظام مشروطه

آبراهامیان به طور کلی نهضت مشروطه را معلول اتحاد روشنفکران متجدد و طبقه متوسط سنتی می‌داند. وی در خصوص عوامل اتحادبخش آنان می‌نویسد:

۱. ر.ک: موسی نجفی: متون، مبانی و تکوین اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران.

روشنفکران متجدد با الهام از مشروطیت، ناسیونالیسم و دنیانگری، گذشته را رد می‌کردند. حال را با اعتراض می‌نگریستند، و نگاهی تازه به آینده داشتند. علاوه بر این، هم طبقه متوسط سنتی و هم روشنفکران متجدد، به‌رغم تفاوت‌هایشان، حملات خود را متوجه یک هدف کرده بودند: حکومت مرکزی. هر دو، سازمان‌ها، انجمن‌ها و احزاب سیاسی و نیمه‌مخفی خود را تشکیل می‌دادند. هر دو آگاه بودند که سلسله فاجار نه تنها از لحاظ مالی ورشکسته، که همچنین از نظر اخلاقی بی‌اعتبار، به لحاظ اداری بی‌کفایت، و مهم‌تر از همه، از لحاظ نظامی نیز ناتوان است (ص ۷۴).

وی در ادامه سیر تحولات و وقایع اجتماعی که متن انقلاب را رقم می‌زد، پس از توضیح کوتاهی درباره نقش مهاجرت کبرا در نهضت مشروطه، به توضیح مفصل بست‌نشینی در سفارت انگلیس می‌پردازد و به نقل از گزارش سفارت انگلیس به لندن می‌نویسد:

مردم پس از تومیدی از همه اقدامات خود تصمیم گرفتند که بست‌نشینند. ... دو نفر در قلهک در سفارت با ما تماس گرفتند و جويا شدند که اگر مردم در سفارت انگلیس بست‌نشینند، آیا کاردار سفارت برای بیرون راندن‌شان به قوای نظامی متوسل خواهد شد یا نه؟ مستر گرانت داف گفت که امیدواریم آنان چنین کاری نکنند؛ اما اشاره کرد که وی قدرت آن را ندارد که با توجه به متدوال بودن بست‌نشینی در ایران به زور متوسل شود. ... شب همان روز، پنجاه تن از تجار و ملایان به سفارت آمدند و خود را برای اقامت شبانه آماده کردند. تعدادشان کم‌کم افزایش یافت و به زودی ۱۴۰۰۰ نفر باغ سفارت را پُر کرد. جماعت را که عمدتاً اهل بازار بودند، کمیته سران اصناف، سازمان می‌داد. کمیته برای حفظ اموال، نظم را برقرار، و تظاهرات زنان را در بیرون کاخ شاه و سفارت ترتیب داد. همچنین نسبت به ورود تازه‌واردها به باغ سفارت مراقبت می‌کرد و پس از هفته اول فقط محصلان و معلمان دارالفنون و مدارس کشاورزی و علوم سیاسی را می‌پذیرفت. به گفته ناظم‌الاسلام کرمانی این تازه‌واردها با سخترانی درباره نظام‌های مشروطه اروپایی و بیان مطالبی که قبلاً اظهارش در ایران بسیار خطرناک بود، سفارت را به «مدرسه علوم سیاسی بزرگی در فضای آزاد» بدل کردند. تعدادی از محصلان دارالفنون حتی درباره مزایای حکومت جمهوری سخترانی کردند. علاوه بر این، کمیته از باب احتیاط با جمع‌آوری پول از تجار توانگر به کارگران فقیری که نمی‌توانستند اعتصاب طولانی را تاب آورند، کمک می‌کرد. سرانجام کمیته به توصیه پارانی که تحصیلات جدید داشتند، نه فقط عدالتخانه، بلکه مجلس ملی مؤسسان را از دربار خواستار شد.

دربار، ابتدا معترضان را «گروهی خائن مزدور انگلیس» خواند؛ لکن با اعتصاب عمومی در تهران و سیل تلگرام از ایالات در پشتیبانی از معترضان روبه‌رو شد و «مجلس اسلامی» را که کم‌تر دموکراتیک می‌نمود، پیشنهاد کرد؛ اما دربار که دوبار با درخواست مذاکره ناپذیر «مجلس ملی»، با تلگرام‌های واصل از باکو و قلیس که تهدید می‌کردند داوطلبان مسلح می‌فرستند، با شکاف فزاینده بین محافظه‌کاران و میانه‌روهای حکومت، و با این «خبیر مرگبار» که حتی قزاق‌ها آماده رفتن می‌شوند، مواجه شده بود، سرانجام عقب نشست. در ۱۴ مرداد (سه هفته پس از آن که نخستین اعتراض کنندگان در سفارت متحصص شدند) مظفرالدین شاه، مشیرالدوله، یکی از مقامات ارشد و لیبرال‌منش را صدراعظم خود قرار داد و فرمان‌گشایش مجلس ملی مؤسسان را امضا کرد (۷۶-۷۸: با تلخیص).

۳-۳. پیامدها و دستاوردهای مشروطه

أ. تشکیل مجلس ملی

در تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴، فرمان مشروطیت اعلام، و کمی بعد از آن تاریخ، مجلس شورای ملی افتتاح شد. نقش مهم طبقه متوسط سنتی در ترکیب اجتماعی مجلس انعکاس یافته بود: ۲۶ درصد نمایندگان رؤسای اصناف، ۲۰ درصد روحانیان و ۱۵ درصد از تاجران بودند. سیمای سیاسی مجلس نیز چنان‌که انتظار می‌رفت، در سه «مسلک» وسیع، اما مشخص که به تدریج به وجود آمد، یعنی سلطنت‌طلبان (مستبدها)، میانه‌روها (معتدل‌ها)^۱ و لیبرال‌ها (آزادی‌خواه‌ها)^۲ نمایان بود.

۱-أ. تدوین قانون اساسی

نمایندگان برای تدوین قانون اساسی مشروطه، نخست به تضمین نقش مجلس توجه کردند. در سندی که بعدها به قانون اساسی مشهور شد، مجلس ملی به عنوان «نماینده قاطبه مردم» اختیارات گسترده‌ای یافت. مجلس «می‌توانست در همه مسائل، اقدامی را

۱. تحت رهبری دو تاجر متمول محمدعلی شافروش و امین‌الضرب و تحت حمایت ارزشمند طباطبایی و بیجانی.

۲. به رهبری تقی‌زاده از تبریز و یحیی اسکندری از تهران.

که در جهت رفاه دولت و مملکت باشد، انجام دهد». تصویب نهایی کلیه قوانین، فرمان‌ها، بودجه، معاهدات، قروض، انحصارات و امتیازات با مجلس بود. مجلس به مدت دو سال دایر می‌شد و در این مدت، اعضا مصون از تعرض و دستگیری بودند، مگر با مجوز خود مجلس. امتیاز دربار این بود که به شاه اختیار داده شد سی نفر سناتور برای مجلس سنا (که متشکل از شصت سناتور بود) برگزینند؛ اما این حق برای مجلس شواری ملی محفوظ ماند که در آینده نقش دقیق سنا را تعیین کند. نمایندگان با تأیید این سند به اتفاق آرا، آن را به شاه که در بستر مرگ بود، عرضه کردند. شاه به ترغیب مشاوران معنوی خود و وزرای میان‌روتر خویش، قانون اساسی را در دی‌ماه، فقط پنج روز قبل از مرگش، امضا کرد (ص ۸۰ و ۸۱).

۲-۱. قوانین مالی مجلس اول

پیشنهاد‌های آزادی‌خواهان در مورد بودجه که مورد حمایت اعتدالی‌ها و بدین سان مورد تصویب مجلس ملی قرار گرفت، هزینه‌های دربار را قطع کرد؛ مستمری و حقوق شاهی را کاهش داد؛ بسیاری از تیول‌ها را حذف کرد، و «تسعیر» را که به مالکان اجازه می‌داد مالیات متعلقه خود را نه نقد که به‌طور جنسی (اما با نرخ تبدیلی پیش از افزایش شدید قیمت‌ها) بپردازند، لغو کرد.

روشنفکران با ارائه بودجه‌ای سخت‌گیرانه، حمایت بسیاری از کارکنان دربار را از دست دادند. آنان نه فقط تجملات معدودی درباری، بلکه معیشت هزاران کارمند دربار سلطنتی را که شامل اصطبل‌ها، مطبخ‌ها، انبارها، اسلحه‌خانه‌ها، کارگاه‌ها و باغ‌های گسترده بود، به خطر انداختند. یک روز پس از تصویب بودجه، خزانه‌داری حرم که برخلاف خزانه‌داری کشور مشهور بود که به تعهدات خود سخت پایبند است، به کارکنان کاخ اطلاع داد که دیگر نمی‌تواند حقوق و مواجب معمولشان را بپردازد.

نمایندگان، که به دلیل تصمیم به متوازن کردن بودجه نمی‌خواستند مالیات‌ها را کاهش دهند و در عین حال، به سبب تمایلشان به اقتصاد آزاد، به مهار قیمت‌ها راضی نبودند، آماج نارضایتی طبقه تهیدست قرار گرفتند.

۳-۱. قوانین انتخاباتی مجلس اول

لایحه آزادی خواهان برای اصلاح قانون انتخابات که با مخالفت اعتدالی ها روبه رو شد و از این رو به صورت قانون درنیامد، خواهان کاهش میزان دارایی، تجدیدنظر در تعداد نمایندگان به نفع ولایات، و ایجاد نمایندگی برای اقلیت های مذهبی بود. برخی به حق رأی کلیه افراد بالغ ذکور در جامعه ای که اکثریت عظیم آن بی سواد و فقیرند، و برخی به نمایندگی مخصوص برای اقلیت های مذهبی اعتراض کردند (ص ۸۴-۸۶).

۴-۱. متمم قانون اساسی و قوانین مجلس اول درباره شاه و دربار

نمایندگان براساس ترجمه ای از قانون اساسی بلژیک، یک نظام حکومتی پارلمانی تدوین کردند. سند نهایی موسوم به متمم قانون اساسی، دو بخش اصلی داشت: بخش نخست، مساوات هر یک از افراد جامعه در برابر قانون، امنیت جانی، مالی و ناموسی، مصونیت از بازداشت خودسرانه، آزادی انتشار روزنامه ها و تشکیل انجمن ها را تضمین می کرد. بخش دوم در عین تأیید اصولی تفکیک قوا، قدرت را به قوه مقننه در برابر قوه مجریه تفویض می کرد. اکنون، قوه تقنینیه افزون بر اختیاراتی که پیش تر به آن تفویض شده بود می توانست رئیس الوزرا، وزرا و کابینه ها را منصوب، بازجویی، و معزول کند؛ در مورد «قصور» وزیران حکم بدهد، و هر سال کلیه هزینه های قشون را تصویب کند.

شاه که می دید همه اقتدار شاهی وی زایل شده است، از تأیید «متمم قانون اساسی» امتناع کرد و در عوض، چهار تن از رهبران اپوزیسیون (ملک المستکلمین، جمال الدین [اصفهانی]، میرزا جهانگیرخان از روزنامه صور اسرافیل، و محمد رضا شیرازی از روزنامه مساوات را) «بابی های ملحد» و «ترونده گران جمهوری خواه» نامید. او اعلام داشت که در جایگاه مسلمان حقیقی، لفظ اسلامی مشروعه را می پذیرد؛ اما اصطلاح بیگانه مشروطه را نمی تواند بپذیرد. وی به همین سیاق به قانون اساسی آلمان علاقه نشان داد و پیشنهاد کرد که رئیس کشور، همه وزرا از جمله وزیر جنگ را منصوب کند؛ فرماندهی اسمی و رسمی نیروهای مسلح را بر عهده گیرد، و بر ده هزار محافظ خود نظارت شخصی داشته باشد.

این پیشنهاد، اعتراض مردم را در شهرهای عمده به ویژه تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد، انزلی، کرمانشاه، کرمان و رشت برانگیخت. شاه هراسان از ترور امین‌السلطان، صدراعظم و راهپیمایی عمومی، عقب نشست.

شاه، شاهزاده‌ها را به مجلس فرستاد تا سوگند وفاداری به قانون اساسی یاد کنند و خودش نیز فروتنانه در مجلس ملی حضور یافت؛ عهد کرد به قانون اساسی احترام گذارد، و مهر سلطنتی را به متمم قانون اساسی زد. وی برای اثبات صداقتش، برای خود و اطرافیان درباری از جامع آدمیت تقاضای عضویت کرد که پذیرفته شد. در اواخر سال ۱۲۸۶، درباریان، شاهزاده‌ها، و مقامات عالی‌رتبه بیش از نصف ۳۱۴ نفر اعضای جامع آدمیت را تشکیل می‌دادند (ص ۸۳ و ۸۴).

قوة مجریه، از طرف دیگر، «متعلق» به شاه اعلام شد؛ اما وزیران آن را اداره می‌کردند. شاه می‌بایست در برابر نمایندگان سوگند یاد کند و بودجه دربارش به تصویب مجلس برسد. ورود پسران، برادران و عموهای شاه به کابینه ممنوع بود. به خود وی فرماندهی اسمی نیروهای مسلح تفویض شد. سلطنت او ودیعه‌ای، نه از سوی خداوند، بلکه از جانب مردم اعلام شده بود. وزیران او فقط در برابر مجلس مسؤول بودند و نمی‌توانستند با «عنوان کردن دستور شفاهی یا کتبی پادشاه، خود را از مسؤولیت میرا سازند». «اگر مجلس ملی به اتفاق آرا نسبت به کابینه یا هر یک از وزرا اعلام عدم اعتماد کند، از کابینه یا آن وزیر سلب صلاحیت می‌شود». برای شاه در واقع فقط یک منبع مهم قدرت، یعنی اختیار تعیین نصف نمایندگان سنا، باقی ماند.^۱

۵. آ. مقابله محمّدعلی شاه با مجلس اول

محمّدعلی شاه پس از جلوس به سلطنت تصمیم گرفت نه چندان مانند پدرش مظفرالدین شاه و بلکه پیش‌تر چون پدر بزرگش ناصرالدین شاه حکومت کند. وی با دعوت نکردن نمایندگان به مراسم تاجگذاری خود، به آنان بی‌اعتنایی کرد. بیهوده کوشید نوز را ابقا و برای وام جدیدی با انگلستان و روسیه مذاکره کند. به وزرایش

۱. البته در عمل، تا چهل و سه سال دیگر مجلس سنا بی‌تشکیل نشد.

سفارش کرد مجلس ملی را نادیده بگیرند و به والیان خود دستور داد به انجمن‌های ایالتی بی‌توجه باشند. به جای مشیرالدوله، صدراعظم میانه‌رو، امین‌السلطان صدراعظم محافظه‌کار پیشین را گماشت که در این زمان، در نتیجه دیدار اخیرش از ژاپن معتقد بود نمی‌توان بدون حکومت مرکزی قدرتمند و در صورت لزوم مستبد، اصلاحات را انجام داد. محمدعلی شاه همچنین کوشید با تحریک دوبارهٔ اختلاف‌های گروهی (به ویژه بین شیخی‌ها و متشرعان در تبریز، کریم‌خانی‌ها و متشرعان در کرمان، مسلمانان و زرتشتی‌ها در یزد، فارس‌ها و آذری‌ها در تهران، حیدری‌ها و نعمتی‌ها در قزوین، شوستر، شیراز و اردبیل، مخالفان را تضعیف کند (ص ۸۱).

۶- ا. به توپ بستن مجلس و استبداد صغیر

محمدعلی شاه در نهایت توانست کودتایی موفق را انجام دهد. وی پس از کودتا، حکومت نظامی اعلام کرد؛ کلنل لیاخوف را فرماندار نظامی تهران کرد؛ کلیهٔ انجمن‌ها و اجتماعات عمومی، از جمله تعزیه و عزاداری را ممنوع ساخت؛ مجلس ملی را منحل، و ۳۹ نفر از مخالفان خود را که موفق به فرار یا تحصن در سفارت عثمانی نشده بودند، دستگیر کرد. با این زندانیان که شامل بعضی از شخصیت‌های پیشگام نهضت مشروطه بودند، به گونه‌های مختلف رفتار شد: ملک‌المتکلمین و جهانگیرخان، نویسندهٔ صور اسرافیل، بالای دار رفتند؛ قاضی قزوینی، قاضی آزادی‌خواه دیوان عالی، و سلطان‌العلماء، نویسندهٔ روح القدس، مسموم شدند؛ سید حاج ابراهیم آقا، وکیل آزادی‌خواه تبریز در حین فرار کشته شد؛ یحیی میرزا اسکندری در زیر شکنجه جان سپرد؛ جمال‌الدین اصفهانی به همدان تبعید شد و آن‌جا در وضع مشکوکی درگذشت، و بهبهانی و طباطبایی در خانه‌هایشان تحت بازداشت قرار گرفتند. در ضمن ۱۹ نفر دیگر به حبس محکوم شدند.

با آغاز استبداد صغیر، سه تن از پنج مجتهد بزرگ در کربلا و نجف، بی‌درنگ به حمایت از قانون اساسی پرداختند و شاه را به صراحت محکوم کردند. دواطلبان مسلح نخست در تبریز، سپس در اصفهان و رشت و سرانجام در بسیاری از شهرهای دیگر از

جمله تهران، به دفاع از انقلاب برخاستند. در گذشته، مسیر حوادث ایالت‌ها را پایتخت تعیین می‌کرد و اکنون، ایالت‌ها بودند که سیر حوادث پایتخت را تعیین می‌کردند. قضایای مهیج جنگ داخلی، بیش‌تر در تبریز رخ داد. انجمن ایالتی، جامعه اصناف و مرکز غیبی بیش‌ترین تلاش را برای برقراری مجدد مشروطه کردند (ص ۸۸).

۷- ا. مشروطه دوم (کشایش مجلس دوم)

در برابر اقدامات محمدعلی شاه، در رشت، چهار روشنفکر مسلمان و سه رادیکال ارمنی به سرکردگی آجرسازی به نام بیرم‌خان، کمیته مخفی ستاره را در سال ۱۲۸۷ ش تشکیل دادند و با سوسیال دموکرات‌ها، سوسیال رولوسیونرها، و دانشناک‌های^۱ ارمنی در قفقاز تماس گرفتند. بیرم‌خان به کمک ۳۵ نفر گرجی و ۲۰ نفر ارمنی اعزامی از باکو، رشت را گرفت و سپس پرچم سرخ خود را در تالار شهر انزلی نصب کرد. بیرم‌خان با پشتیبانی محمد ولی [خان] سپهدار سرکرده اصلی زمین‌دار در ایالات کناره خزر با نیروهای خود متشکل از چریک‌های قفقازی و دهقانان مازندارنی به سوی تهران به حرکت درآمد. این گروه به همراه گروه صمصام‌السلطنه و سردار اسعد بختیاری از نواحی اصفهان، موفق به فتح دوباره تهران شدند.

پانصد نماینده از میان مجلس منحل، نیروهای چریکی و بختیاری، بازار و آزادی خواهان دربار، بی‌درنگ در تهران گرد آمدند و خود را مجلس اعلا خواندند. مجلس مزبور با ایفای نقش هیأت موسسان، محمدعلی شاه را عزل کرد، پسر دوازده ساله اش احمد را به سلطنت برگزید و عضدالملک؛ ایلخان پیراما آزادی‌خواه قاجار را به عنوان نایب‌السلطنه انتخاب کرد. او پست‌های کابینه را بین اعیانی که از نهضت مشروطه حمایت کرده بودند، تقسیم کرد: سپهدار به مقام صدراعظمی و وزارت جنگ، و سردار اسعد به وزارت داخله منصوب شد. سپس محکمه ویژه‌ای برای محاکمه سلطنت‌طلبان اصلی ترتیب داد؛ پنج مخالف برجسته مشروطیت از جمله شیخ فضل‌الله نوری به دار آویخته شدند. سرانجام مجلس اعلا، قانون جدید انتخابات را تصویب کرد که به‌طور

۱. دانشناک‌ها از استقلال ارمنستان و انقلاب اجتماعی در خاورمیانه پشتیبانی می‌کردند.

ضمنی تقدیری بود از نیروهای اجتماعی که در طول جنگ داخلی از مجلس پشتیبانی کرده بودند. در ۱۴ مرداد ۱۲۸۸، درست چهار سال پس از آن‌که مظفرالدین شاه با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت کرد، کابینه فرمان گشایش دومین مجلس شورای ملی را صادر کرد.

مجلس ملی دوم در آبان ۱۲۸۸ در میان تحسین وسیع عامه گشایش یافت و بلافاصله رأی اعتماد شایانی به حکومت سپهدار و سردار اسعد داد، و سپس بر آن شد که شاه سابق را به اروپا بفرستد، از رزمندگان داوطلب داخلی و خارجی سپاس‌گزاری کند، و پیرم خان را که اکنون به گاریبالدی ایران شهرت داشت، رئیس نظمیۀ تهران قرار دهد. در عرض چند ماه آتی، حکومت توانست در خصوص عقب‌نشینی تقریباً همه نیروهای روسی که در دوره جنگ داخلی وارد ایالات شمالی شده بودند، مذاکره کند و وامی به مبلغ ۱/۲۵۰/۰۰۰ پوند از بانک شاهی برای بازسازی ساختار اداری وصول نماید. علاوه بر این، با تأیید مشتاقانۀ مجلس، یازده افسر سوئدی برای ایجاد نیروی پلیس روستایی که به ژاندارمری مشهور شد، و شانزده متخصص مالی امریکایی (به ریاست مورگان شوستر) برای سازماندهی دوبارۀ نظام مالیاتی، استخدام کرد (ص ۹۰-۹۳).

ب. ظهور سازمان‌های سیاسی

گشایش مجلس مؤسسان و انتخابات مجلس ملی، زمینه‌ساز پیدایی سازمان‌های سیاسی و روزنامه‌های رادیکال در سراسر کشور بود. در مراکز ایالات، مردم محل، به سرکردگی بازاریان، دست به کار تشکیل انجمن‌های مستقل از حکام ایالات و عموماً مخالف با آن شدند. در پایتخت بیش از سی انجمن مشروطه‌خواه در صحنه سیاسی ظهور کرد. بعضی از این انجمن‌ها مانند انجمن اصناف، انجمن مستوفیان، و انجمن طلاب، انجمن‌های صنفی بودند. بقیه، مانند انجمن آذربایجانی‌ها، آرامنه، انجمن کلیمیان، انجمن زرتشتیان، و انجمن ایرانیان جنوب، باشگاه‌های قومی شمرده می‌شدند. از بین این انجمن‌ها فعال‌تر و بزرگ‌تر از همه، انجمن آذربایجانی‌ها بود که سه هزار عضو داشت. این انجمن را تاجران تبریزی و مهندس جوانی در رشته برق از قفقاز به نام حیدرخان عمواوغلی

تشکیل دادند. حیدرخان، متولد خانواده‌ای طبابت‌پیشه در آذربایجان ایران بود؛ در آذربایجان روسیه درس خوانده و وارد حزب سوسیال دموکرات روسیه شده و با برادر بزرگش و نریمان نریمانف، حزب سوسیال دموکرات ایران را در باکو تشکیل داده بود.

ج. ظهور روزنامه‌های رادیکال

تعداد روزنامه‌ها و نشریاتی که در داخل ایران منتشر می‌شد، از شش فقره در آستانه انقلاب به بیش از یکصد فقره در مدت ده ماه پس از مجلس مؤسسان رسید. بسیاری از نشریات، عناوین خوش‌بینانه، ناسیونالیستی و رادیکالی چون ترقی، بیداری، وطن، آدمیت، اتحاد، امید و عصر نو داشتند. برجسته‌ترین و مشهورترین نشریه‌ها را اعضای انجمن‌های مخفی می‌نوشتند. میرزا رضا تربیت و سید محمد شبستری، اعضای مرکز غیبی در تبریز، روزنامه‌های آزاد و مجاهد را در می‌آوردند. ناظم‌الاسلام کرمانی از انجمن مخفی در تهران با ندای وطن ظهور کرد. پنج عضو کمیته انقلابی از جمله سلیمان اسکندری، روزنامه‌های مشهور حقوق، صور اسرافیل، مساوات و روح القدس را منتشر کردند.

د. پیدایی استبداد نو تحت لوای مشروطه

۱- د. غلبه ایل بختیاری

کمی بعد از مشروطه دوم، در اوایل سال ۱۲۹۰، خوانین بختیاری مقام‌های مهمی را در دست داشتند. صمصام‌السلطنه، ایلخان بزرگ، در تهران ریاست کابینه را داشت؛ سردار اسعد، برادر کوچک‌ترش، همچنان مورد اعتماد دموکرات‌ها بود؛ برادر دیگرش، ریاست محافظان کاخ را داشت؛ بزرگ‌خاندان، حاجی ایلخانی، وزارت جنگ را عهده‌دار بود، و خورشاوندان دیگر، حاکم اصفهان، عربستان [خوزستان]، یزد، کرمان، بروجرد، بهبهان و سلطان‌آباد بودند. گذشته از این، شش خان بزرگ خاندان ایلخانی توافق کرده بودند تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس را در قبال مشارکت در ۳ درصد از سود شرکت حفظ کنند. تعجبی نیست که بسیاری از قبایل دیگر، کم‌کم مشروطیت را

پوششی برای تسلط ایل بختیاری تلقی کردند و در صدد یافتن چاره برآمدند. بنا به گزارش وزیر مختار انگلیس به لندن، قبیله عرب بنی کعب به سرکردگی شیخ خزعل در صدد پیشروی به محمّره، بلوچ‌ها به کرمان، بویراحمدی‌ها به بوشهر، و قشقایی‌ها همراه ایلات خمسه به شیراز بودند. وقتی شازده ظل‌السلطان که در دوران حکومت اصفهان در زمان ناصرالدین شاه، پدر صمصام‌السلطنه را کشته بود، در سال ۱۲۹۰ املاک خود را تحت حمایت روس‌ها قرار داد و با روحانیان محل ضد بختیاری‌ها متحد شد، این پیمان هرچه بیشتر تقویت شد (ص ۹۷).

۲- د. ضعف تدبیری دولت مشروطه، زمینه‌ساز ظهور استبداد رضاخانی

در اوایل سال ۱۲۸۹، مجلس ملی به دو گروه رقیب (دموکرات‌ها و اعتدالیون) تقسیم شد که حامیان مسلحان، خیابان‌های تهران را به صورت میدان جنگی خونین درآوردند. در اوایل سال ۱۲۹۰، ایالات، دستخوش جنگ‌های عشیره‌ای بود؛ بنابراین، حکومت مرکزی بیش‌تر تضعیف شد. در اواخر سال ۱۲۹۰ نیروهای انگلیس و روسیه وارد شهرهای اصلی شمال و جنوب می‌شدند. در ۱۲۹۴ نیروهای عثمانی به مناطق غربی یورش برده بودند و عوامل آلمانی به عشایر جنوب اسلحه می‌رساندند. به گفته وزیر مختار انگلیس، «حکومت مرکزی در خارج از پایتخت وجود نداشت». زوال، کم‌کم پا می‌گرفت. در ۱۲۹۹ حکومت‌های خودمختار در آذربایجان و گیلان ایجاد شده بود؛ خان‌های عشایر، بیش‌تر کردستان، عربستان [خوزستان] و بلوچستان را در تصرف داشتند؛ انگلیسی‌ها در صدد بودند که برخی از «قسمت‌های سالم‌تر» جنوب را «نجات» دهند؛ شاه جواهرات سلطنتی‌اش را جمع کرده بود تا به اصفهان بگریزد، و خاندان‌های توانگر با مشاهده بیرق بلشویسم، نه به مجلس، بلکه به مردی که سوار بود، امید بسته بودند. در اواخر سال ۱۲۹۹ این سوار نجات‌بخش در هیأت رضاخان ظاهر شد که سرهنگ قشون قزاق بود و به زودی شاه ایران شد. در حالی که انقلاب ۱۲۸۴ - ۱۲۸۸ مشروطیتی لیبرال را جایگزین استبداد قاجار کرده بود، کودتای ۱۲۹۹ راه را برای انهدام ساختارهای پارلمانی و استقرار خودکامگی پهلوی هموار می‌کرد (ص ۹۳).

۳- دخالت و نفوذ بیگانگان (سرد شدن روحیه مشروطه خواهی)

در سال ۱۲۹۹، ایران به آینده‌ای بی‌امید از اشغال بیگانه و رکود داخلی تن داده بود. مقام‌های انگلیسی و روسی با رؤسای قبایل مراوده مستقیم داشتند؛ بر راه‌های اصلی مراقبت می‌کردند، و در شهرهای شمالی و جنوبی سربازخانه داشتند. بلژیکی‌ها نه تنها اداره گمرک را دوباره به دست گرفتند، بلکه مقام ریاست خزانه‌داری شوستر را به ارث بردند. بزرگان محلی توانستند تعداد افراد ژاندارمری را به کم‌تر از شش هزار تن محدود سازند. نمایندگان انگلستان و روسیه پروژه‌های یک‌دیگر را در خصوص راه آهن سرتاسری ایران و تو می‌کردند. سپهدار که با روس‌ها همکاری نزدیک داشت، بیش‌تر مناطق حاشیه خزر را تیول شخص خود ساخت. بختیاری‌ها که بیش‌تر با انگلیسی‌ها ارتباط داشتند، با وزارتخانه‌های مرکز چون غنایم قبیله‌ای رفتار می‌کردند. به قول کاردار انگلیس، خان‌های بختیاری، رسم مشارکت در اموال قبیله را در حکومت مرکزی هم منداول کرده‌اند.

رادیکال‌ها، روحیه‌باخته و بی‌رهبر بودند. تقی‌زاده، حیدرخان و رسول‌زاده در تبعید به سر می‌بردند. سلیمان اسکندری، مساوات و بسیاری دیگر به ایالات مرکزی گریخته بودند. پیرم‌خان حین نبرد با باقیمانده نیروهای شاه پیشین کشته شده بود. از گروه‌های رادیکالی که در انقلاب جنگیده بودند، فقط داشناک‌ها و داوطلبان ارمنی در نظمیة حالت سازمان یافته داشتند. بیش‌تر به سبب همین نفرات باقیمانده بود که نهضت مشروطیت زنده ماند؛ زیرا پس از آن که بحران اولتیماتوم فروکش کرد؛ آنان همراه با تعدادی از اصناف تهدید کردند که به اعتصاب دست خواهند زد، مگر آن‌که حکومت طبق قانون مشروطه به تعهدهای خود در برگزاری انتخابات عمومی برای مجلس ملی جدید عمل کند (ص ۹۸-۱۰۰).

□ نقد و ارزیابی

۱- فقدان تحلیل فلسفه تاریخی و معرفی عنصر محوری در تحولات عصر مشروطه تاریخ، فقط ذکر وقایع اتفاق افتاده در مقطعی خاص نیست، و بر خلاف آن چه مایکل

استنفورد معتقد است،^۱ وظیفه آن هم «آوردن چیزهای معین به ذهن و خاطر انسان» نیست؛ بلکه تاریخ، نسبتی خاص با مرکز حقیقت و هستی است که در هر زمان و مکان به شکلی خاص تجلی می‌یابد و منظور از مطالعه تاریخ هم درک این نسبت است که البته تا حد فراوانی می‌تواند منوط به فهم وقایع تاریخی باشد. برای درک این نسبت، باید تاریخ را با فلسفه تاریخ مطالعه کرد و در این سیر، باید در پی یافتن چگونگی تجلی اصول حاکم این فلسفه در وقایع تاریخی بود؛ البته این امر، دست‌کم مستلزم کلان‌نگری در مطالعات تاریخی است.

تاریخ‌نگاری به شیوه آبراهامیان که فقط به ذکر وقایع می‌پردازد بدون این‌که وقایع را در دستگاه فلسفی قابل دفاعی قرار دهد و روح حاکم بر این وقایع را کشف کند، حد اکثر می‌تواند خواننده را به برخی نتایج جزئی راهنمایی کند. ضمن این‌که در همان جزئیات نیز تا حد بسیاری از اتقان نتیجه می‌گاهد؛ به طور مثال، در مطالعه تاریخ معاصر ایران اگر به عنصر دین و مذهب و نقش آن در تحولات تاریخی اشاره نشود یا در جایگاه عنصری خرد، تبعی و در حاشیه به آن نگریسته شود (مثل نگاهی که آبراهامیان داشته است) نه تنها کلیت تاریخی ایران معاصر درک نمی‌شود، بلکه جهت بسیاری از ارزش‌گذاری‌ها در مقیاس‌های خرد هم غیرواقعی فهم می‌شود.

آبراهامیان با طرح وقایع بسیاری به صورت وقایع مؤثر در نهضت مشروطه که البته بحق، بسیاری از موارد ذکر شده چنین بوده‌اند، و تحلیل عرضی و افقی از آن‌ها، خواننده خود را در برابر این پرسش که عامل وحدت‌بخش، هماهنگ کننده و جهت دهنده این عوامل متکثر چیست، بی‌پاسخ می‌گذارد. وی که می‌کوشد ائتلاف موفق طبقه روشنفکر و طبقه متوسط سنتی را محور و رهبری نهضت مشروطه معرفی کند، با ذکر وقایع بسیاری از قبیل واقعه روس‌ها و قبرستان، مهاجرت صفرا و کبرا، فتاوی‌ای عالمان نجف و... که دست‌کم در آن‌ها فقدان یکی از دو عنصر روشنفکر و طبقه سنتی به روشنی دیده می‌شود، عملاً خواننده خود را به کمرنگ بودن نقش این ائتلاف در جهت‌دهی سیر کلی

۱. ر.ک: مایکل استنفورد: درآمدی بر فلسفه تاریخ، ص ۲۳۹.

۲. منظور مفهوم هگلی آن نیست.

نهضت مشروطه متقاعد می‌کند. به طور خلاصه، تحلیل آبراهامیان از معرفی نخ اتصال دهنده حلقات متکثر و متنوع اتفاقات جاری در عصر مشروطه، ناتوان است و بدون این رشته، خواننده نمی‌تواند به داوری کلی و در عین حال نزدیک به حقیقت درباره مشروطه برسد.

۲-۳) ضعف در تبیین سیر خودآگاهی تاریخی ملت ایران و نقش آن در نهضت مشروطه

آبراهامیان به دلیل سیر تدوین کتاب خود که توضیح آن در ابتدای این مقاله تحت عنوان «تناسب محتوا» گذشت، در نگاهش به تاریخ معاصر ایران، سیری از جزئی به کلی داشته است. وی که ابتدا فقط به دنبال تحلیل تاریخ حزب توده در ایران بوده، ناچار شده است تا چند دهه قبل و کمی بعد از ظهور و افول آن را نیز مطالعه کند؛ از این رو، وی هرگز مقطع تاریخی «ایران بین دو انقلاب مشروطه و ۱۳۵۷» را نتوانسته است در مقایسه با سایر مقاطع پیش از آن مورد مطالعه قرار دهد تا به این تحلیل و نتیجه برسد که مایز و اشتراک هر یک از این دو انقلاب با انقلاب‌ها، نهضت‌ها و شورش‌های پیش از آن‌ها چیست. به عبارت دیگر، هر کدام از این دو انقلاب چه چیزی را از تاریخ پیش از خود به ارث برده‌اند و چه چیزی را برای تاریخ پس از خود به جای گذاشته‌اند و این‌که آیا می‌توان عنصری واحد و مشترک را در هر سه مرحله تاریخی (پیش، متن و بعد از مقطع مورد بحث آبراهامیان) مورد شناسایی قرار داد.

آبراهامیان نه تنها نتوانسته است میان سلسله صفویه، نهضت مشروطه و انقلاب ۱۳۵۷ ربطی منطقی و تاریخی بیابد، بلکه میان نهضت‌های میرزا مسیح مجتهد، تنباکو و... و نهضت مشروطه ارتباط منطقی و تاریخی پیدا نکرده است. اگر نویسنده می‌توانست خود را از دام جزئیات و مکررات تاریخی رها کند، مسلّم عامل ریشه‌ای و اساسی را که از چند دهه قبل از نهضت مشروطه در خودآگاهی دادن به ملت ایران مؤثر بوده است، می‌توانست کشف کند.

به نظر می‌رسد عامل وحدت‌بخش و آگاهی دهنده به ملت ایران، در تحولات تاریخ معاصر، یعنی دین که روحانیان شیعه طلایه‌دار تاریخی آن بوده، همان چیزی است که آبراهامیان تعمّد دارد مورد غفلت و در حاشیه قرار گیرد. این در حالی است که می‌توان نهضت مشروطه را با نگاهی دینی این‌گونه تحلیل کرد:

ا. جریان مذهبی در عصر مشروطیت، به طور عام دارای مواضع ضداجنبی بوده و یکی از اهداف محدود کردن و مبارزه با استبداد داخلی را سد کردن نفوذ استعمار خارجی می‌دانسته است. ریشه این جریان در مبارزه‌های چند سال قبل از زمان تنباکو بوده و جبهه و جریان مذهبی، پیکارهای خود را به طور عام با اصول ضداجنبی همراه می‌کرده است. در حالی که در نوشته‌ها و روزنامه‌ها و جراید جناح روشنفکر و متجددان غربگرا در یک دهه یا دو دهه پیش از مشروطیت، بیش‌تر آه و افسوس خوردن از عقب‌ماندگی ایران از کاروان تجدد و تمدن نمودار است و این نوشتارها یا فاقد و یا دارای آثار کم‌رنگ ضد اجنبی و ضد استعماری بوده، کم‌تر ضد فرهنگ غربی است.

ب. اعلامیه‌ها و فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی عالمان در عصر مشروطه، بر تحرک گسترده و مردمی روحانیان شیعه دلالت دارد، و با این‌گونه تمهیدها و تحولات است که عالمان شیعه به استقبال عصر مشروطیت و جنبش عدالتخانه رفته‌اند.

ج. نوع شعایر و اهداف و اصول در نهضت‌های پیش از مشروطه، به زبانی گفته شده است که دقیقاً در عصر مشروطیت نیز در ابعاد دیگر خود را نشان می‌دهد و از این لحاظ، عصر مشروطیت به نوعی «فضاسازی» شده که عناصری را از گذشته به ارث برده است و به نظر می‌رسد ادعای روشنفکران در این‌که فضای عصر مشروطیت بیش‌تر وام‌دار فضای فکری و جو اجتماعی ساخته آنان است، کلامی غیردقیق و غیرمنتصفانه باشد.

به طور کلی می‌توان گفت: از لحاظ نوع رابطه با مردم و فضای غالب بر زمان، اندیشه دینی نوعی تحرک و فضای ضد اجنبی را به عصر مشروطه منتقل کرده بود، در حالی که فضای روشنفکری برای عصر مشروطیت، شوق تجدد و رفع عقب‌ماندگی و رسیدن به قافله تمدن را به ارمغان آورده بود.^۱

۳-۳) تاریخ‌نگاری منتقدانه و بر اساس پیش‌فرض (صدیت با عالمان و روحانیان)

مطالعه دقیق کتاب آبراهامیان به روشنی نشان می‌دهد که وی تا چه اندازه در خصوص روحانیان و عالمان شیعه بر اساس پیش‌فرض‌های ذهنی و تعصبات تاریخی داوری کرده

۱. موسی نجفی: اندیشه دینی و سکولاریسم در حوزه معرفت‌شناسی و غرب‌شناسی، ص ۳۳ - ۳۵.

است. برخی از شیوه‌هایی که آبراهامیان برای تحریف تاریخ و نقش روحانیان معاصر شیعه به کار می‌گیرد، عبارتند از:

۱. حذف نام عالمان از فهرست افراد و گروه‌های تأثیرگذار در وقایع

آبراهامیان برای تحلیل یک اتفاق و رویکرد (مثل نهضت مشروطه)، گمانه‌ها و احتمالات متعددی را مطرح می‌کند؛ سپس در پایان به نوعی نتیجه‌گیری تلویحی می‌رسد. چنان‌که بر پژوهشگران منصف پوشیده نیست، در همه نهضت‌ها و قیام‌های معاصر دارای این خصوصیت که قاطبه توده و ملت در آن‌ها شرکت داشته‌اند، عالمان و روحانیان شیعه نه تنها حضور داشته‌اند، بلکه طلایه‌دار آن‌ها بوده‌اند؛ اما بنا بر تحلیل‌های آبراهامیان، در هیچ اتفاق تاریخی مثبت در دو سده اخیر کشور ما، عالمان و روحانیان شیعه نقش محوری نداشته‌اند. وی حتی انقلاب ۱۳۵۷ را هم از این قاعده استثنا نمی‌کند!^۱ به طور مثال، در تحلیل واقعه قتل گریبایدوف، تمام نقش میرزا مسیح مجتهد که رهبری این حرکت دینی را بر عهده داشت، فقط در ذکر این جمله که «مجتهدی اعلام داشت مسلمانان موظفند از برده‌های مسلمان محافظت کنند» (ص ۶۵)، خلاصه کرده است.

وی همچنین در تحلیل نهضت تنباکو و اعتصاب‌های اولیه آن که در بازار شیراز اتفاق افتاد، فقط به گزارش این مطلب که بازار شیراز (منطقه اصلی کشت توتون) تعطیل شد» (ص ۶۷)، بسنده می‌کند و هیچ‌گونه نامی از آیت‌الله سید علی اکبر فال‌اسیری و نقش آن در رهبری این حرکت نمی‌آورد. این در حالی است که در شیراز، مرحوم آیت‌الله سید علی اکبر فال‌اسیری نهضت را به اوج رساند. این عالم مجاهد، پس از آماده ساختن مردم بر منبر می‌رود و در پایان نطق شورانگیز خود، شمشیری از زیر عبا برمی‌آورد و اعلام می‌کند:

موقع جهاد عمومی است. ای مردم! بکوشید تا جامعه زنان نپوشید. من یک شمشیر و در قطره خون دارم. هر بیگانه‌ای که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید، شکمش را با این شمشیر پاره خواهم کرد.^۲

۱. تحلیل تفصیلی این مطلب و مصادیقی که آبراهامیان به صورت جایگزین و بدل عالمان مطرح می‌کند، در بخش پایانی این تحقیق خواهد آمد.

۲. ابراهیم تیموری: *تحریم تنباکو*، ص ۶۹، به نقل از مرسی نجفی: *تعامل دیانت و سیاست در ایران*، ص ۵۷.

آبراهامیان همچنین نقش بسیار مؤثر شهید آیت‌الله سید حسن مدرس در ۱۲۹۰ شمسی در برابر اولتیماتوم سه‌ماده‌ای روس را که باعث شد مجلس شورای ملی دوم در برابر این اولتیماتوم تسلیم نشود، به طور کامل نادیده می‌گیرد و هیچ نامی از وی به میان نمی‌آورد (ص ۹۸ و ۹۹).

وی در جایی دیگر، هنگام وصف شرکت اسلامی اصفهان که با حمایت، همراهی و فتاوی متعاضد عالمان اعلام از شهرهای دور و نزدیک به ویژه حاج آقا نورالله اصفهانی به منظور استقلال کشور از کالاها و لباس‌های غربی تأسیس شده بود،^۱ بدون ذکر نام هیچ یک از عالمان فقط می‌نویسد:

در اصفهان، گروهی از تجار با تشکیل شرکت اسلامی نخستین شرکت سهامی سرتاسری را پدید آوردند (ص ۶۹).

آبراهامیان در حالی که در جریان‌های مهم و محوری تاریخ معاصر، نامی از روحانیان و عالمان شیعه نمی‌برد، در مسائل بسیار جزئی و خرد، به ویژه در مواردی که بیان آن‌ها به نوعی باعث وهن عالمان باشد، از آن‌ها نام می‌برد؛ برای مثال، وی هنگام نقل مخالفت مردم و عالمان با قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله می‌نویسد: مجتهدان بزرگ در کربلا بر ضد انگلستان فتوا دادند. طبق گزارش پلیس در بایگانی اداره امور هندوستان، دو مجتهد حتی به نفع بلشویک‌ها سخن گفتند! (ص ۱۰۳) و بدین‌گونه می‌خواهد افراط و تفریط کاری عالمان را نشان دهد که به مخالفت با یکی از بیگانگان و طرفداری از دیگری می‌انجامد.

ب. ذکر نام عالمان در کنار افراد و جریان‌های منفور و مطرود

نویسنده، بی‌آن‌که کینه یا دشمنی خود از عالمان را آشکارا بیان کند، به شکلی کاملاً غیرمستقیم اما مؤثر، می‌کوشد تا خواننده وی، از عالمان و روحانیان شیعه منزجر شود. یکی از راه‌هایی که وی برای نیل به این منظور به کار گرفته، این است که در جای جای کتاب خود، به نوعی در صدد همراه نشان دادن آنان با افراد منفور از قبیل تیول‌داران،

۱. برای اطلاع بیشتر، رک: موسی نجفی: متون، مبانی و تکوین اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران، ص ۸۷-۱۰۳.

شاهزادگان، درباریان، بیگانگان، افراد شرور و... است؛ برای مثال، وی از جمله طرفداران شیخ فضل‌الله و حامیان وی را «درباریان و ملازمان، به خصوص الواط مسلح، هزاران قاطرچی، نوکر، عمله و پادو» ذکر می‌کند و بی‌درنگ به نقل از ملک‌زاده می‌نویسد:

این نوکران ریزه خوار دربار، چنان مرتجعان متعصبی بودند که ذهنیت مهتری و شعور پادو به صورت فحش درآمد» (ص ۸۶).

آیا خواننده چنین متنی به این نتیجه نمی‌رسد کسی که طرفدارانش الواط مسلح، درباریان، مرتجعان متعصب، قاطرچی‌ها و... هستند، خودش نیز شخصی مرتجع، درباری و... است؟

وی در جایی دیگر، به نقل از سران حزب توده می‌نویسد:

حزب، به صراحت، روحانیون، زمینداران، تجار، نزول‌خواران و دیگر کسانی را که استثمارکننده طبقات زحمت‌کش‌ند، از خود راند (ص ۱۰۵).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این متن، روحانیان در کنار استثمارکنندگان طبقات زحمت‌کش، نزول‌خواران و... آمده است که باعث انزجار و نفرت می‌شود. وی در جای دیگر، از ائتلاف «روحانیان محل» و ظلّ السلطان (شاهزاده مستبد و حاکم اصفهان) سخن می‌گوید.

ج. تحریف در انگیزه حضور عالمان در جریان‌های اجتماعی و همراهی با مردم
آبراهامیان در بسیاری از وقایع تاریخی که ملت و عالمان کنار همدیگر حضور داشته‌اند، از آن‌جا که توانسته اساس این همراهی را منکر شود، کوشیده است تا در علت این همراهی تصرف، و قضیه را به گونه‌ای تحلیل کند که ارزش واقعه را تا سطح مطالبات و اغراض شخصی عالمان پایین آورد؛ برای مثال، نویسنده، علت همراهی آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی (یکی از سه مجتهد مهم پایتخت در عصر مشروطه) با مردم را «خصوصیت شخصی با وزرا» (ص ۷۳) ذکر می‌کند.

وی در جایی دیگر، علت مخالفت روحانیان با حیدرخان عمواغلی (از بنیان‌گذاران

حزب سوسیال دموکرات را که در مقطعی صاحب یک کارخانه برق در مشهد بوده است) این‌گونه بیان می‌کند:

روحانیون محل، به سبب خصومت با صاحب کارخانه برق، مردم متعصب را تحریک کردند که کارخانه را به عنوان بدعت به آتش بکشند (ص ۷۹).

حقیقت آن است که روابط عالمان و مردم فقط بر اساس اعتقادات دینی آن‌ها شکل می‌گرفته است و متعصب نامیدن خیل مردمی که در طول تاریخ گذشته و حال اکنون ایران کنار عالمان دینی به مناسک اجتماعی دینشان می‌پردازند، تحکم است. این در حالی است که همین مردم حتی در مقیاس بسیار کم‌تر، وقتی کنار ایادی بیگانه و روشنفکران دست‌نشانده قرار می‌گیرند، بسیار مورد ستایش نویسنده و دیگر مستشرقان قرار می‌گیرند.

د. انتساب رفتارهایی سطحی و مطرود به عالمان

آبراهامیان در برخی از موارد، کوشیده است تا از میان رفتارها، فتاوا و عقاید عالمان، فقط به آن دسته اشاره کند که به ظاهر قابل مناقشه و نقد است. یا فقط به بخشی از دیدگاه و عقیده آنان اشاره می‌کند و به شرح و تفسیر آن‌ها از این دیدگاه‌ها اشاره نمی‌کند؛ به طور مثال؛ در شرح وقایع مخالفت عالمان با «دفتر تنظیمات» ملک‌خان که محور اصلاحات جامعه را «قانون» معرفی می‌کرد، آبراهامیان می‌نویسد:

مقامات مذهبی در تهران مفهوم قانون را بدعت دانستند (ص ۶۰ و ۶۱).

نقل این مطلب بدون هیچ توضیحی درباره علت مخالفت عالمان با قانون، آیا انزجار ایجاد نمی‌کند؟ اگر نویسنده در باب علت این مخالفت می‌نوشت «قانونی که ملک از آن دفاع می‌کرد، قانونی بود که دارای منشأ و غایتی انسانی بود و ملاک و معیار صحت و سقم و حق و باطل بودن آن هم خود انسان بود، اما علما قانونی را قبول داشتند که موافق با شرع باشد و ملاک و معیار آن هم خارج از دایره انسان‌ها که دارای منافع و اقصاء شخصی هستند، باشد»، آیا باز هم از مخالفت عالمان با قانون ملک‌خانی انزجار و نفرت حاصل می‌شد؟

۴ - ۵) تفسیر بیگانه‌ستیزی ایرانیان به بیگانه‌هراسی

آبراهامیان در سیر تاریخی ایرانیان در سدهٔ اخیر متوجه شده است که عنصر ایرانی به بیگانه (به ویژه غرب) بدبین بوده است؛ اما همان‌گون که گذشت، از آن‌جا که وی در مطالعهٔ تاریخ، کلان‌روش نیست، کوشیده است تا علت این امر را در برخی وقایع جزئی و خاص ببیند. غافل از این‌که رفتارهای تاریخی یک ملت هرچند ممکن است به طور مشخص از یک واقعهٔ خاص آغاز شود، مطمئناً ریشه در گذشته دارند؛ به طور مثال، هرچند روحیهٔ بیگانه‌ستیزی ایرانیان به طور مشخص در قضیهٔ قتل گریبایدوف روسی تجلی عینی یافت، خشم و غیرت دینی که به آن نهضت انجامید، فقط برآمده از جنایت گریبایدوف نبود؛ بلکه معلول حقارتی بود که در قالب عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای بر عنصر ایرانی تحمیل شده بود.^۱ و از سویی، معلول نوعی خودآگاهی تاریخی - دینی بود که در کشاکش قرن گذشته و با حضور عالمان شیعه در لایه‌های پنهانی تر فرهنگ ایرانی حاصل شده بود؛ اما آبراهامیان، هرچند به این مسأله واقف شده است که قتل گریبایدوف و نهضت میرزا مسیح مجتهد، سرآغاز نوعی رفتار سیاسی خاص در برابر بیگانگان شده، از سویی توانسته است ریشه‌های تاریخی این خودآگاهی را بیابد؛ از این‌رو، فقط آن را در واقعهٔ قتل گریبایدوف خلاصه، و از سویی، این بیگانه‌ستیزی را به بیگانه‌هراسی تفسیر کرده است. وی می‌نویسد:

در اواخر قرن، سیاحان غربی بیگانه‌هراسی و تعصب در ایران مذهبی را از عناصر مشکلهٔ فرهنگ عمومی در ایران می‌دانستند. (ص ۶۶)

به نظر می‌رسد که وی، آگاهانه به این تفسیر دست زده است؛ زیرا بیگانه‌ستیزی متضمن نوعی خودآگاهی و فعالیت؛ در حالی که بیگانه‌هراسی، متضمن نوعی انفعال و ترس است. این در حالی است که حتی با توجه به آن چه خود آبراهامیان بدان اشاره کرده است می‌توان فهمید که ایرانیان در تجاربی که از طریق تعامل با بیگانگان حاصل کرده بودند، دریافتند که استقلال آن‌ها فقط در سایهٔ عدم اتکایشان به بیگانگان میسور است و نیز این مطلب که اغلب بیگانگان در ایران به خیانت، جاسوسی، بی‌احترامی به مقدسات

۱. ر.ک: موسی نجفی و موسی فقیه‌حقانی: تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۱۰۴.

مسلمانان و... دست می‌زدند؛ از این‌رو، عنصر ایرانی یاد گرفته بود باید به بیگانگان بفهماند که اولاً به تسلیم شدن و تن به ذلت دادن در برابر آن‌ها راضی نیست و ثانیاً مقدمات دینی آن‌ها به قدری برایشان مهم است که حاضر است برای حفظ آن‌ها حماسه‌هایی بزرگ بیافریند. این روحیه، در نوشته خود آبراهامیان به خوبی نشان داده شده است:

اروپائیان دیگر جرأت نداشتند در اماکن مقدّس، مراسم تزییه و دسته‌های عزاداری ماه محرم حضور یابند. ادوین ویکس از سیاحان دهه ۱۲۷۰ مجبور بود با تغییر قیافه وارد مسجد شود. اوستاش دولوری فرانسوی، تماشای دسته‌های ماه محرم را برای مسیحیان بسیار خطرناک یافت. میسیونرهای غریب آزادی پیشین خود را از دست دادند. آنان دیگر حق نداشتند در میان مسلمانان تبلیغ کنند. مدارس، کلیساها، و نشریات آن‌ها سخت محدود گشت، و دیگر هیچ میسیونری صلاح نمی‌دید که به مباحثه با روحانیون مسلمان بپردازد. به گفته لندور، غربیان، دزد و ماجراجو پنداشته می‌شدند: «غربی‌ها را دوست نمی‌دارند بلکه تحمل می‌کنند. کافی است در کوچه و خیابان قدم بزنی تا این واقعیت به عیان معلوم شود». تکنسین‌های اروپایی اکنون با بی‌مهری روزافزون عاقلانه رودرو بودند. هنگامی که بازرگانی ایرانی مهندسان بیگانه را برای احداث راه‌آهن انزلی - رشت استخدام کرد، قاطرچی‌های محلی در کلّ عملیات شروع به کارشکنی کردند. جان ویسهارد، مدیر بیمارستان پرسیتیری در تهران، اعتقاد داشت که این قاطرچی‌ها به تحریک و عقاظ متعصب، نگران از دست دادن وسیله معاش خود بودند. همین‌طور هنگامی که ناصرالدین شاه برای احداث راه‌آهن تهران به حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) با شرکتی بلژیکی قرارداد بست، گاریچی‌های ترسیده از رقابت کمرشکن، ملایان مخالف با نفوذ خارجی، و زوّار برانگیخته از مرگ زائری در زیر موتور بخار، دست به دست هم دادند تا راه‌آهن را خراب کنند (ص ۶۶).

ج. ایران معاصر

بخش سوم کتاب در سه فصل تحت عناوین «سیاست توسعه ناموزون»، «مخالفتان» و «انقلاب اسلامی» مطرح شده است.

۱. سیاست توسعه ناموزون

۱-۱. تثبیت قدرت (۱۳۳۲-۱۳۴۲)

نویسنده معتقد است که پس از کودتای ۲۸ مرداد، شاه از طریق گماردن رهبران کودتا در

۱. نخست‌وزیران شاه در این دوره، زاهدی، علاء، اقبال، امامی، امینی، علم و منصور بودند.

بُست‌های حسّاس، راه‌اندازی ساواک، برقراری حکومت نظامی، محاکمه‌های نظامی، ممنوعیت مسلک اشتراکی، خاتمه منازعه نفتی با انگلستان، افزایش عواید نفتی (از ۳۴ میلیون دلار در ۱۳۳۲ به ۴۳۷ میلیون دلار در ۱۳۴۲)، افزایش نیروهای مسلح (از ۱۲۰ هزار در ۱۳۳۲ به ۲۰۰ هزار در ۱۳۴۲)، تشکیل دو حزب فرمایشی مردم (به دبیری عَلَم) و ملیون (به دبیری اقبال)، مهار اعتصاب‌های دانشجویی و بخش‌های صنعتی (از ۷۹ مورد در ۱۳۳۲ به سه مورد در ۱۳۳۴ - ۱۳۳۶)، جلوگیری از اتحاد خانواده‌های بزرگ مالک و بازاری (اشراف)، تساهل و تسامح با طبقه متوسط سنتی و بازاریان و برخی فعالیت‌های به ظاهر مذهبی (سفر به عتبات عالیات، برخورد شدید با حزب توده در جایگاه مخالفان اسلام و...)، کنترل نسبی بحران اقتصادی دهه ۳۰، اصلاحات ارضی و راه‌اندازی انقلاب سفید، به تثبیت نسبی قدرت خود موفق شد.

۲-۱. توسعه اجتماعی - اقتصادی (۱۳۴۲ - ۱۳۵۶)^۱

به گمان نویسنده، شاه در فاصله زمانی ۴۲ - ۵۶ به طور چشمگیری برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی خود را توسعه داد. پشتوانه اصلی این برنامه‌ها عایدات نفتی بود که از ۵۵۵ میلیون دلار در ۱۳۴۲ به ۲۰ میلیارد دلار در ۱۳۵۵ رسید. وی معتقد است که هرچند از این عایدات، «مبالغ هنگفتی در دربار، تجملات شاهانه، مصارف بوروکراتیک فساد علنی، تأسیسات هسته‌ای و تسلیحات بسیار پیچیده‌ای که حتی برای بسیاری از کشورهای عضو ناتو هم گران بود، به هدر می‌رفت» (ص ۳۹۰)، بسیاری از این عایدات همچنین به برنامه‌های سوم، چهارم و پنجم توسعه اختصاص داده شد. فقط برنامه‌های سوم و چهارم توسعه بالغ بر ۹/۵ میلیارد دلار هزینه برد که از این میان، ۳/۹ میلیارد دلار صرف امور زیربنایی (از قبیل سدهای دزفول، منجیل و کرج، نوسازی بندر انزلی، شاهپور، بوشهر، خرمشهر و تأسیس بندر چاه‌بهار، احداث ۸۰۰ کیلومتر راه آهن، بیش از ۲۰ هزار راه شوسه و آسفالت، افزایش ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی و...)، ۱/۲ میلیارد دلار به امور کشاورزی (در توزیع ناعادلانه میان سه طبقه از کشاورزان)،^۲ ۱/۹

۱. نخست‌وزیران شاه در این مدت، امینی، علم، منصور، هویدا آموزگار، امامی، ازهراری و بختیار هستند.

۲. این سه طبقه عبارت بودند از:

میلیارد دلار صرف منابع انسانی (شامل سرمایه‌گذاری در بیمارستان‌ها، مراکز آموزش عالی و آموزش و پرورش، افزایش جمعیت و...) شد. این برنامه‌ها به تشکیل چند طبقه به شرح ذیل انجامید:

۱. طبقه اعیان: تعدادش به بیش از هزار نفر نمی‌رسید و شامل خانواده‌های پهلوی، اشراف (امینی، علم، بیان، قراگوزلو، مقدم و...)، اشراف بازرگان (فرمانفرمایان، تیمورتاش، اسفندیاری و...)، ۲۰۰ سیاستمدار، بازرگانان قدیم و برخی بازرگانان جدید می‌شد. این خانواده‌ها نه تنها مالک بسیاری از شرکت‌های بازرگانی عمده، بلکه صاحب حدود ۸۵ درصد مؤسسه‌های بزرگ خصوصی فعال در بانکداری، تولیدات صنعتی و... بودند که پیش‌تر آن‌ها مسلمان و برخی بهایی و یهودی بودند.

۲. طبقه متوسط متمول: شامل یک میلیون خانواده از سه گروه بازاریان (نیم میلیون)، بازرگانان شهری و روحانیان. این گروه که نیروی سنتی عمده‌ای شمرده می‌شدند توانسته بودند مقدار فراوانی از قدرتشان را حفظ کنند. بازار، نصف تولیدات یدی، دوسوم معاملات خرده‌فروشی و سه‌چهارم معاملات عمده‌فروشی را در دست داشت و صنوف و مشاغل مستقل خود را حفظ کرد و حتی نفوذ خود را در روستاها نیز گستراند. روحانیان نیز همچنان اداره تشکیلات بزرگی هرچند نامتمرکز شامل حدود ۵۶۰۰ مسجد شهری، موقوفات متعدد، تعدادی حسینیه و شش مدرسه علوم دینی در قم، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و یزد را در دست داشتند. در واقع، دوران پررونق اقتصادی دهه ۱۳۴۰ به تشکیلات مذهبی کمک کرد؛ زیرا این رونق به بازاریان پردرآمد

۱. کشاورزان غایب، شامل خانواده سلطنتی، املاک وقفی، طرح‌های کشت و صنعت از جمله شرکت‌های چندملیتی و گروهی از اربابان قدیم که جمعاً بیش از ۳/۹ میلیون هکتار (بیش از ۲۰ درصد زمین‌های زیر کشت ایران) را در تصرف خود داشتند.

۲. کشاورزان مستقل، شامل مالکان روستایی سابق و کسانی که بر اثر اصلاحات ارضی صاحب زمین شده بودند که جمعاً ۷۶ درصد روستاییان را تشکیل می‌داند.

۳. مزدوران (کارگران) روستایی که اصلاحات ارضی شامل حال آن‌ها نشده بود و جمعاً شامل ۱/۱ میلیون خانواده بودند.

۱. شامل ۹۰ هزار نفر (۵۰ آیت‌الله، ۵ هزار حجت‌الاسلام، ۱۰ هزار طلبه و تعداد نامعینی ملایان محل، مدرسان مکتبخانه‌ها، پیش‌نمازها و نوحه‌خوان‌ها).

اجازه داده بود تا هزینه گسترش مدارس و حوزه‌های علمیه را تأمین کنند. در نیمه دهه ۱۳۵۰ تشکیلات مذهبی آن قدر گسترده بود که بتواند شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران به طور منظم به آبادی‌های پراکنده و روستاهای دورافتاده، واعظ و مبلغ بفرستد.

۳. طبقه متوسط حقوق‌بگیر: از ۳۱۰ هزار در ۱۳۳۵ به بیش از ۶۳۰ هزار نفر در ۱۳۵۶ رسیدند. پروژه‌های توسعه چنان کمبود شدید نیروی کار ماهر ایجاد کرد که دولت تعداد بسیاری تکنسین خارجی استخدام^۱ و زنان را تشویق به کار در اداره‌ها و حرفه‌های گوناگون به ویژه تدریس و پرستاری کرد.

۴. طبقه کارگر: طبقه کارگر در دوره بین سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۶ به پنج برابر افزایش یافت. طبقه مزدبگیر که فقط ۱۶ درصد نیروی کار را در دهه ۱۳۲۰ تشکیل می‌داد، بالغ بر ۳۴ درصد نیروی کار را در اواسط دهه ۱۳۵۰ تشکیل می‌داد. رضاشاه طبقه جدید کارگر را پدید آورده، و محمدرضا شاه آن را چنان رونق داده بود که بزرگ‌ترین طبقه در ایران معاصر شود.

۳-۱. توسعه نیافتگی سیاسی

نویسنده معتقد است که شاه، همچون پدرش به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرتش را بر چهار رکن نیروهای مسلح و امنیتی^۲، حمایت دربار^۳، بوروکراسی عریض و طویل دولتی^۴ و دولت تک‌حزبی (حزب رستاخیز)^۵ استوار کرد. وی می‌نویسد:

۱. تکنسین‌های خارجی به ویژه امریکایی و اروپایی از کم‌تر از ۱۰ هزار نفر در ۱۳۴۵ به بالغ بر ۶۰ هزار نفر در ۱۳۵۶ افزایش یافت.

۲. جتعداد نیروهای مسلح از ۲۰۰ هزار در ۱۳۴۲ به ۴۱۰ هزار در ۱۳۵۶ افزایش یافت؛ به گونه‌ای که ایران در ۱۳۵۶ بزرگ‌ترین نیروی دریایی در منطقه خلیج فارس، پیشرفته‌ترین نیروی هوایی در خاورمیانه و دارای پنجمین ارتش بزرگ جهان بود. در حالی که تعداد نیروهای ارتش دو برابر شده بود، بودجه ارتش از ۴۹۳ میلیون دلار در ۱۳۴۲ به ۷/۳ میلیارد دلار در ۱۳۵۵ (یعنی به بیش از ۱۴ برابر) رسید. سیستم امنیتی (ساواک، سازمان بازرسی شاهنشاهی و سازمان رکن دوی ارتش) نیز گسترش کمی و کیفی یافت (ص ۳۹۸ و ۳۹۹).

۳. منابع مالی دربار عبارت بود از زمین‌های رضاخانی، بالغ بر ۲ میلیون دلار سهمیه از عواید نفتی که مستقیماً به حساب دربار واریز می‌شد، تجارت (از طریق وام‌های بسیار کلان و خارج از نوبت)، بنیاد پهلوی (ص ۲۰۰-۲۰۱).

۴. تعداد وزارتخانه‌ها از ۱۲ وزارتخانه با ۱۵۰ هزار کارمند در ۱۳۴۲ به ۱۹ وزارتخانه با ۳۰۴ هزار کارمند، و تعداد استان‌ها از ۱۰ تا به ۲۳ تا در اوایل دهه ۱۳۵۰ افزایش یافت (ص ۲۰۱).

۵. حزب رستاخیز که به منظور تثبیت هرچه بیش‌تر قدرت شاه، در سال ۱۳۵۴ جایگزین دو حزب فرمایشی

در توضیح علل بلندمدت انقلاب اسلامی، دو تحلیل مختلف عنوان شده است: تحلیل اول که هواداران رژیم بدان معتقدند، می‌گوید؛ علت وقوع انقلاب آن بود که نوسازی شاه برای ملت‌ست‌گرا و عقب‌مانده بسیار سریع و بسیار زیاد بود. تحلیل دیگر که مخالفان رژیم عنوان می‌کنند، علت بروز انقلاب را در این می‌داند که نوسازی شاه به قدر کافی سریع و گسترده نبود تا بر نقطه ضعف اساسی وی که پادشاهی دست‌نشانده سیا در عصر ناسیونالیسم، عدم تعهد و جمهوری‌خواهی بود، فایز آید. ... هر دو تحلیل نادرست است یا بهتر بگوییم، هر دو نیمی درست و نیمی نادرست است که انقلاب بدان سبب روی داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی نوسازی کرد و بدین‌گونه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در سطح دیگر یعنی سطح سیاسی دست به نوسازی زند و این که این ناتوانی ناگزیر به پیوندهای بین حکومت و ساختار اجتماعی لطمه زد، مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و توده مردم را مسدود ساخت، شکاف بین محافل حاکم و نیروهای جدید اجتماعی را عمیق‌تر کرد و خطیرتر از همه، اندک پل‌هایی را که در گذشته تشکیلات سیاسی را با نیروهای اجتماعی سنتی به ویژه بازاریان و مقامات مذهبی ارتباط می‌داد، ویران کرد. ... کوتاه سخن، انقلاب [اسلامی] نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه به علت توسعه‌نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناموزون رخ داد (ص ۳۸۹ و ۳۹۰).

وی تنش‌های سیاسی ناشی از فعالیت‌های حزب رستاخیز و پنج برابر شدن ناگهانی درآمد نفت را تشدید کننده این شکاف بین توده و حکومت می‌داند. به گمان وی، وعده‌ها، ادعاها و دستاوردهای رژیم با خواسته‌ها، داشته‌ها و انتظارات مردم که به علت پنج برابر شدن ناگهانی درآمد نفت افزایش یافته بود، همخوانی نداشت (ص ۴۰۹). از سوی دیگر، افزون بر فقدان توسعه سیاسی متوازن، خود توسعه اقتصادی و اجتماعی هم که صورت می‌گرفت، بر اصل تبعیض قومی و طبقاتی و نابرابری منطقه‌ای استوار بود و این امر بیش از پیش به شکاف میان توده و حکومت دامن می‌زد و از اعتماد مردم به برنامه‌ها و وعده‌های دولت می‌کاست.

قبلی (حزب ایران نوین به دبیری هویدا و حزب مردم به دبیری علم) شده بود، با متزلزل کردن اوقاف، ساواکی کردن برخی ملایان، مستمری دادن به روحانیون طرفدار حکومت، انحصار چاپ و نشر کتب دینی، تشکیل سپاه دین بر اساس الگوی سپاه دانش، ملی کردن مذهب، تغییر تقویم اسلامی به شاهنشاهی و... باعث مخالفت حوزه‌های علمیه، روحانیت مبارز و توده مردم دیندار شد و هرچه بیش‌تر منجر به تزلزل پایه‌های قدرت شاه شد (ص ۴۰۷ و ۴۰۸).

۲. مخالفان

نویسنده، سه دسته از مخالفان را برای حکومت شاه شناسایی می‌کند: احزاب سیاسی (۱۳۳۲ - ۱۳۵۶)، روحانیان مخالف (۱۳۴۲ - ۱۳۵۷) و سازمان‌های چریکی (۱۳۴۹ - ۱۳۵۶).

۱- ۲. احزاب سیاسی

در سال‌های پس از کودتای ۱۳۳۲، ایران «در آرامش به سر می‌برد و برخوردهای اجتماعی، جای خود را به مهندسی اجتماعی داده بود. شاه این آرامش را مشروعیت رژیم خود تعبیر می‌کرد. از سوی دیگر، مخالفان، آن را آرامش پیش از طوفان می‌دانستند» (ص ۴۱۳). نویسنده معتقد است که فضای سیاسی پس از ۱۳۳۲ بر خلاف قبل از آن، به جز سال‌های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲، فضایی مختنق و سرکوب‌گر بود؛ از این رو، وی به تحلیل چگونگی زوال قدرت احزاب سیاسی مخالف، به ویژه حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی می‌پردازد:

ا. حزب توده

آبراهامیان پنج دلیل برای زوال قدرت سیاسی حزب توده پس از کودتای ۱۳۳۲ برمی‌شمارد (ص ۴۱۴ - ۴۱۷):

- حساسیت رژیم: پس از کودتای ۱۳۳۲ و ممنوعیت فعالیت اشتراکی، در حالی که اعضای بلندپایه دیگر احزاب، به ویژه جبهه ملی چند ماه یا چند سالی زندانی می‌شدند و پس از مدتی هم بخشیده می‌شدند،^۱ اعضای عادی حزب توده از مشاغل خود برکنار و سال‌ها زندانی یا تیرباران می‌شدند. این شدت خشونت ضد حزب توده همچنان تا آستانه پیروزی انقلاب ادامه داشت.

- تبلیغات روانی: رژیم، با استفاده از متخصصان خارجی، جنگ روانی سختی ضد حزب توده راه انداخت. بر اساس این تبلیغات، برخی از اتهام‌های حزب توده عبارت بودند از: پشتیبانی از ادعاهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۶ استالین درباره امتیاز نفت شمال، مخالفت

۱. فقط دکتر فاطمی اعدام شد.

با نهضت ملی کردن نفت جنوب در سال‌های ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹، پدیدآورنده جمهوری مستقل آذربایجان در ۱۳۲۵ و طراح جمهوری‌های مشابه آتی و تجزیه ایران به چند دولت کوچک وابسته به شوروی، عضویت تعداد بسیاری از یهودیان و مهاجران قفقازی در حزب، مخالفت با قرآن، اسلام، سلطنت و مالکیت خصوصی، یاری دادن سلطنت‌طلبان در کودتای ضد دولت مصدق، وعده برخی از اعضای حزب در خصوص همکاری با ساواک، کشتن اعضای مردّد حزب به وسیله اعضای ثابت آن و...

- صنعتی شدن کشور: دگرگونی‌های ناشی از نوسازی سریع، بسیاری از کارگران و دهقانانی را که می‌توانستند حامیان حزب توده باشند، در جرگه نیروی کار شهری و صنعتی وارد کرد و رشد سریع نظام آموزشی باعث شد تا فرزندان آنها نیز بسیار سریع در جرگه روشنفکران درآیند.

- فقدان رهبری منسجم: رهبری حزب توده در نتیجه مرگ رهبران، سستی حاصل از کجولت و کناره‌گیری آنان تضعیف شد. رهبران باتجربه مثل روستا، کامبخش و نوشین در تبعید مردند و بقیه به ویژه اوانسیان، بقراطی و امیرخیزی به علت بیماری قادر به کار نبودند و برخی دیگر مثل بزرگ‌علوی و کشاورز خود را از فعالیت حزبی کنار کشیدند.

- انشعاب‌های داخلی: حزب توده در فاصله سال‌های ۱۳۴۳ - ۱۳۴۵ سه انشعاب

یافت که به شدت حزب را تضعیف کرد:

انشعاب نخست در ۱۳۴۳ با جدایی محفل کوچکی از روشنفکران گرد و احیای حزب دموکرات کردستان ایران که از سال ۱۳۲۵ به بعد راکد مانده بود، با شعار «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان»، صورت گرفت و اعضای آن خواستار جمهوری فدرال مانند یوگسلاوی برای ایران شدند و نقدهایی را بر حزب دموکرات کردستان پیشین وارد کردند. نقد اساسی این گروه بر حزب توده، کم اهمیت دادن به مسأله ملیت و رد مبارزه مسلحانه ضد رژیم بود.

انشعاب دوم به وسیله دو تن از اعضای ارشد کمیته مرکزی به نام‌های قاسمی و فروتن و به نام «سازمان مارکسیست - لنینیست توفان»، در سال ۱۳۴۴ همزمان با آغاز مناقشه‌های چین و شوروی صورت گرفت. نقدهای اساسی این گروه بر حزب توده،

رفورمیست شدن آن‌ها و تلاش برای ارائه تئوری مارکسیسم در قالب ایدئولوژی غیرانقلابی فرصت طلبانه، پذیرش کورکورانه نظریه شوروی مبنی بر همزیستی مسالمت آمیز سرمایه داری و سوسیالیسم، رد استالین در مورد کیش شخصیت، بدون سنجش همه شواهد و امتناع از بهره گیری آموزه های مانو در چگونگی سازمان دادن به روستائیان برای مبارزه مسلحانه توده ای بود.

انشعاب سوم در ۱۳۴۵ با کناره گیری اعضای بخش جوانان حزب توده صورت گرفت. آنان همان اتهام های گروه توفان را بر حزب توده تکرار کردند و «سازمان انقلابی حزب توده در خارج» را تشکیل دادند و خود را مائوئیست می دانستند.

با همه این اوضاع و زوال تدریجی حزب توده، هرگز حزب توده تا سال های پس از پیروزی انقلاب به طور کلی نمرود و محو نشد. حزب در دهه ۱۳۴۰ از طریق رخنه تدریجی در اتحادیه های حکومتی، اشاعه ادبیات ضد شاه، راه اندازی اعتصاب های دانشجویی، حمایت از روحانیان مترقی و به ویژه حضرت امام علیه السلام، طرح شعار جمهوری دموکراتیک و راه اندازی نشریات مردم، دنیا و نوید در تهران و شعله جنوب در خوزستان و نیز بهره برداری از ۱۶ آذر و پاسداشت دو شهید از سه شهید ۱۶ آذر که در اعتراض به ورود نیکسون معاون رئیس جمهور وقت امریکا به ایران کشته شده بودند، و... به توفیقاتی ضد رژیم دست یافت.

ب. جبهه ملی (نهضت مقاومت ملی)

برخی از رهبران جبهه ملی که پس از کودتای ۱۳۳۲ مخفیانه با مصدق در ارتباط بودند، در اواخر ۱۳۳۳ با نام جدید نهضت مقاومت ملی ظاهر شدند. شخصیت های برجسته این نهضت، سنجابی^۱، حسینی، زیرک زاده، زنگه، اصغر پارسا، شاپور بختیار، داریوش فروهر، خلیل ملکی^۲، مهدی بازرگان^۳ و محمود طالقانی^۴ بودند. این نهضت در عرض چهار سال بعد به کلی از هم پاشید؛ زیرا:

۱. سخنگوی اصلی حزب ایران و استاد پیشین دانشکده حقوق که در واپسین کابینه مصدق، وزیر فرهنگ بود.
۲. روشنفکر مارکسیست که پس از کودتای ۱۳۳۲، نام نیروی سوم را به «جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران» تغییر داد.
۳. نخستین رئیس دولت (موقت) پس از پیروزی انقلاب.
۴. نخستین امام جمعه^۱ ران پس از پیروزی انقلاب.

- در ۱۳۳۵ رژیم تقریباً همه رهبران نهضت را به این دلیل که مخّل سلطنت مشروطه هستند، دستگیر کرد.

- شکافی متدیک و تئوریک دامنگیر رهبران نهضت شد. برخی مثل بازرگان و طالقانی خود شاه و کلّ رژیم را فاقد مشروعیت می دانستند و برخی دیگر مثل اعضای حزب ایران، به دنبال فتح کرسی های بیش تر در مجلس و در موضع اپوزیسیون قرار گرفتن بودند و برخی مثل خلیل ملکی حمایت از «جناح لیبرال طبقه بالا در برابر ملاکین مرتجع تر» را مطرح کردند.

- اعضای مذهبی نهضت، بر خلاف رادیکال های لیبرال نهضت، سخت به ضرورت ائتلاف با عالمان معتقد بودند.

در سال های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲ با سست تر شدن سلطه پلیسی، سنجایی، فروهر و خلیل ملکی به ترتیب احزاب ایران، ملت ایران و جامعه سوسیالیست ها را بازسازی و سپس جبهه ملی را از نو و با نام جبهه ملی دوم دایر کردند. جناح دیندار نهضت مقاومت ملی (بازرگان و طالقانی و همفکران آنها) نیز سازمانی به نام نهضت آزادی^۱ را تأسیس و آن را به جبهه ملی دوم ملحق کردند و روزنامه «باختر امروز» را بار دیگر انتشار دادند.

جبهه ملی دوم در ۱۳۴۴ به دو گروه انشعاب یافت: گروه نخست که بیش تر اعضای حزب ایران بودند، نام جبهه ملی دوم را برای خود حفظ کردند و فعالیت خود را بیش تر میان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا ادامه دادند. همچنین انتشار باختر امروز را پی گرفتند و خواستار برقراری دولتی دموکراتیک و غیر مذهبی شدند. گروه دوم که بیش تر اعضای نهضت آزادی، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست ها بودند، نام جبهه ملی سوم را بر خود گذاشتند و ضمن انتشار دور روزنامه «ایران آزاد» و «خبرنامه»، فعالیت خود را بیش تر میان دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه و امریکای شمالی ادامه دادند و کوشیدند تا ارتباط مؤثری با رهبران مذهبی به ویژه امام خمینی رهبر برقرار کنند.

چ. نهضت آزادی

نهضت آزادی (یکی از گروه های وابسته به جبهه ملی) به رهبری بازرگان و طالقانی و

۱. برخی اصول موضوعه منشور نهضت آزادی؛ ایرانی، مسلمان، مشروطه خواه، مصدقی و... است.

شرکت اعضای فعالی چون یدالله سبحانی، عزت‌الله سبحانی، حسن نزیه، عباس شیبانی، صادق طباطبایی و... در مقایسه با گروه‌های دیگر همسوی خود در جبهه ملی، بهتر توانست به فعالیت سیاسی‌اش ادامه دهد و این «موفقیت خود را بیش‌تر مدیون ارتباط نزدیکی بود که با آیت‌الله خمینی ایجاد کرد و تا حدی مرهون توانایی بازرگان و طالقانی در جذب شماری از متخصصان جوان و تکنوکرات‌های رادیکالی که در صدد تلفیق اسلام با علوم غربی بودند» (ص ۴۲۴) بود. نهضت آزادی را در امریکای شمالی محمد نخبش،^۱ ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و عباس امیرانظام، و در فرانسه صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر و دکتر شریعتی رهبری می‌کردند.

۲-۲. روحانیان

در سال‌های پس از قیام ۱۳۴۲، سه گروه سیال، متداخل و در عین حال مشخص درون تشکیلات مذهبی پدید آمد:

گروه اول که بزرگ‌ترین گروه بود، از عالمان غیرسیاسی به زعامت آیت‌الله خویی، خوانساری و مرعشی نجفی تشکیل می‌شد که قائل بودند باید از کار پلید سیاست پرهیز کرد و به مسائل معنوی و تربیت طلاب پرداخت. این گروه در سال‌های ۱۳۵۴ به بعد به دلیل بی‌بندوباری اخلاقی رژیم، عملاً به جنبش انقلابی پیوستند.

گروه دوم، روحانیان مخالف میانه‌رو به زعامت آیت‌الله گلپایگانی، میلانی، شریعتمداری، زنجانی و... بود که هرچند با برخی عملکردهای دولت مثل حق رأی زنان، اصلاحات ارضی و... مخالف بودند، براندازی سلطنت را مطالبه نمی‌کردند؛ بلکه به امید نظارت پنج فقیه جامع‌الشرایط بر مصوبات مجلس، صرفاً خواستار اجرای کامل قانون اساسی مشروطه بودند و معتقد بودند نباید باب مذاکره با شاه را بست.

گروه سوم به رهبری امام خمینی ره در عراق و شاگردان فعالش در ایران، مثل آیت‌الله منتظری، بهشتی (هوشمندترین سیاستمدار عضو گروه)، مطهری (متفکر عمده گروه)،

۱. از اعضای پیشین حزب ایران و مؤسس «نهضت خدابهرستان سوسیالیست» و «حزب مردم ایران» و نخستین ایرانی که برای تلفیق اسلام با سوسیالیسم اروپایی کوشید.

هاشمی رفسنجانی (سازمان‌دهنده اصلی گروه)، سید علی خامنه‌ای (جوان‌ترین سازمان‌دهنده گروه) و... گروهی رادیکال سازش‌ناپذیر و انقلابی بود که خواهان اصلاحات نبود؛ بلکه انقلاب می‌خواست. آیت‌الله خمینی علیه السلام در ابتدا معتقد بود باید دولت‌های سلطنتی را به صورت شریک لازم تحمل کرد؛ ولی در سال‌های ۱۳۴۰ به بعد، معتقد بود سلطنت با اساس اسلام در تضاد است و باید حکومت اسلامی جایگزین آن شود.

۳-۲. سازمان‌های چریکی (۱۳۴۹-۱۳۵۶)

«جنبش چریکی در زمان رفاه طبقه متوسط که حقوق‌های بالا و فرصت‌های شغلی برای فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها شروع شد؛ بنابر این آنان نه به علت محرومیت اقتصادی، بلکه به دلیل نارضایتی اجتماعی، رنجش اخلاقی و سرخوردگی سیاسی اسلحه به دست گرفتند» (ص ۴۴۳). سرآغاز این جنبش، واقعه سیاهکل^۱ (۱۳۴۹/۱۱/۱۹)^۲ بود که به تشکیل سازمان‌های چریکی متعددی به شرح ذیل انجامید:

- سازمان چریک‌های فدایی خلق (فدائیان مارکسیست)؛

- سازمان مجاهدین خلق ایران (مجاهدان اسلامی)؛

- انشعاب مارکسیستی از مجاهدین (مجاهدین مارکسیست)؛

- گروه‌های کوچک اسلامی (گروه ابوذر در نهاوند، گروه شیعیان در همدان، گروه الله

اکبر در اصفهان،... گروه الفجر در زاهدان)؛

- گروه‌های کوچک مارکسیست (گروه توفان، سازمان انقلابی حزب توده، حزب

دموکرات کردستان، گروه اتحاد کمونیست‌ها و...).

از میان این گروه‌ها، دو گروه ازل (فداییان و مجاهدین) بیش‌ترین فعالیت و دوام را داشتند.

۱. فداییان

ریشه گروه فداییان، دو گروه کوچک مربوط به سال‌های نخستین دهه ۱۳۴۰ است. گروه

۱. ۱۳ مرد جوان مسلح به پاسگاه ژاندارمری روستای سیاهکل در کناره جنگل‌های گیلان حمله کردند.

۲. بعد از تاریخ، «روز بیدایی جنبش چریکی» مطرح و نام‌گذاری شد.

نخست که بیش‌تر آن‌ها اعضای پیشین حزب توده بودند، در سال ۱۳۴۲ به وسیلهٔ بیژن جزینی، عباس سورکی، علی‌اکبر صفایی فراهانی، محمد صفاری آشتیانی و حمید اشرف و گروه دوم که بیش‌تر از جبههٔ ملی بودند، به وسیلهٔ دو دانشجوی مشهدی به نام‌های مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان با تفکری برآمده از اصول مارکسیستی تأسیس شد. این دو گروه در ۱۳۴۹ در هم ادغام شدند و گروه اول، «تیم روستایی»، و گروه دوم، «تیم شهری» سازمان جدید شدند. گروه اول بر اهمیت تشکیل سازمانی ماندگار، و گروه دوم بر خودجوشی توده‌ها و اقدام‌های قهرمانانه تأکید داشتند. تز اصلی هر دو گروه فدائیان، «نبرد چریکی» بود؛ به همین علت آن‌ها بر برخی سازمان‌های سیاسی دیگر از جمله جبههٔ ملی و نهضت آزادی که بیش‌تر دگرگونی مسالمت‌آمیز را توصیه می‌کردند، خرده می‌گرفتند و به آن‌ها لقب «سازمان‌های کاغذی خرده‌بورژوازی» می‌دادند. آن‌ها همچنین ضمن تجلیل از برخی شیوه‌ها و افکار حزب توده، نقدهای بسیاری نیز بر آن داشتند.

نه ماه پس از واقعهٔ سیاهکل که فدائیان موجد آن بودند، ساواک فروپاشی کامل این گروه را اعلام کرد؛ اما به رغم کشته و زندانی شدن بسیاری از رهبران این گروه، باقی‌ماندگان مثل حمید اشرف توانستند در شهرهای گوناگون، هسته‌های جدیدی را تشکیل دهند و راه اسلاف خود را با انتشار دو تشریح زیرزمینی «۱۹ بهمن» و «نبرد خلق»، سرعت از بانک‌ها، ترور، انفجار بمب و... ادامه دهند. در سال ۱۳۵۵ که مبارزهٔ فدائیان با رژیم به بن‌بست رسیده بود و هم ساواک و هم فدائیان خسته شده بودند، برای برون‌رفت از این بن‌بست، فدائیان به دو گروه تقسیم شدند: عده‌ای به رهبری اشرف بر ادامهٔ مبارزهٔ مسلحانه تا برانگیختن خیزش توده‌ای و عده‌ای با پرهیز از درگیری مسلحانه به افزودن کار سیاسی میان کارگران و برقراری ارتباط با حزب توده تأکید ورزیدند. گروه دوم در نیمهٔ ۱۳۵۵ به حزب توده پیوستند و نظریهٔ «تبلیغ با عمل» را انحراف از مارکسیسم اعلام کردند و «گروه منشعب، سازمان چریک‌های فدایی خلق وابسته به حزب توده ایران» را تشکیل داد که به اختصار، فدائیان منشعب نامیده شد. هر دو گروه در آستانهٔ پیروزی انقلاب اسلامی بار دیگر مشتاق درگیری مسلحانه با رژیم شدند.

ب. مجاهدین

سابقه مجاهدین همانند فدائیان به اوایل دهه ۱۳۴۰ می‌رسد؛ اما بر خلاف فدائیان که به طور عمده از جناح توده‌ای و مارکسیست جبهه ملی تشکیل شده بود، مجاهدین به طور عمده از جناح مذهبی جبهه ملی به ویژه نهضت آزادی نشأت می‌گرفت. اعضای اصلی این گروه محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، محمود عسکری‌زاده، عبدالرسول مشکین فام، علی اصغر بدیع‌زادگان و احمد رضایی بودند.

مشکین فام و بدیع‌زادگان و چهار عضو جدید دیگر برای آموزش چریکی نزد سازمان آزادی‌بخش فلسطین به اردن فرستاده شدند و حنیف‌نژاد و رضایی با عنوان «گروه مباحثه» و به تأسی از نهضت آزادی به تفسیر دوباره اسلام پرداختند و به نتایجی شبیه نتایج شریعتی رسیدند. «در واقع نظرات شریعتی و مجاهدین چنان نزدیک بود که بسیاری نتیجه گرفتند که شریعتی الهام‌بخش مجاهدین بوده است؛ اما مجاهدین نظرات خود را پیش از آن که شریعتی در سال ۱۳۴۶ به حسینیه ارشاد بیاید، مدون کرده بودند. به هر حال، رابطه دقیق این دو، هرگونه که باشد، در این تردیدی نیست که در سال‌های بعدی، شریعتی غیرمستقیم با آثار برابر خود در خصوص جنبه‌های انقلابی تشیع به مجاهدین یاری داد» (ص ۴۵۲).

مجاهدین عملیات نظامی خود را در مرداد ۱۳۵۰ و در اعتراض به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی آغاز کردند و در ادامه، فعالیت‌هایی از قبیل بمب‌گذاری (از جمله در آرامگاه رضاشاه)، هواپیماربایی، یاری دادن به حسینیه ارشاد، انتشار نشریه «جنگل» و... داشتند. اکثر اعضای مجاهدین مثل فدائیان از روشنفکران نسل جوان به شمار می‌رفتند با این تفاوت که بر خلاف فدائیان که بیش‌تر از شهرهای شمالی کشور بودند، مجاهدین از شهرهای مرکزی بودند. افزون بر این، برخلاف فدائیان که بیش‌تر از خانواده‌های غیرمذهبی و در برخی موارد غیرشیعی و غیراسلامی بودند، مجاهدین اغلب به خانواده‌های مذهبی تعلق داشتند؛ با وجود این، هرچند مجاهدین در نخستین اثر عمده تئوریک خود^۱ و نیز در معرفی‌نامه رسمی خود، ایدئولوژی اسلام را به صورت

۱. نهضت حسینی، به قلم رضایی.

ایدئولوژی انقلابی برتر پذیرفته بودند (ص ۴۵۲ - ۴۵۳)، در ادامه، سیر مارکسیستی یافت و هرچه بیشتر به فدائیان نزدیک شدند تا حدی که «رژیم برجسب مارکسیست‌های اسلامی به مجاهدین زد و گفت که اسلام پوشش و سرپوشی برای پنهان کردن مارکسیسم آن‌ها است» (ص ۴۵۴). مجاهدین در پاسخ به رژیم نوشتند که «البته مارکسیسم و اسلام یکی نیستند؛ با این حال، اسلام قطعاً به مارکسیسم نزدیک‌تر است تا به پهلویسم. اسلام و مارکسیسم هر دو یک درس واحد می‌دهند؛ زیرا با بیدادگری مبارزه می‌کنند. اسلام و مارکسیسم هر دو یک پیام دارند؛ زیرا الهام‌بخش شهادت، مبارزه و ایثارند» (ص ۴۵۵).

مجاهدین پس از ۱۳۵۱ بیش از پیش به مارکسیسم گرویدند و کم‌کم به مطالعه انقلاب‌های مارکسیستی کوبا، ویتنام، چین و روسیه روی آوردند تا جایی که در اوایل ۱۳۵۴ از نیاز به تلفیق اسلام با مارکسیسم سخن راندند و سرانجام در همین سال به پذیرفتن مارکسیسم و اعلام مارکسیست - لنینیست شدن سازمان رأی دادند و در جزوه‌ای با عنوان «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» رهبری مرکزی اعلام داشت که «پس از ده سال زندگی مخفی، چهار سال مبارزه مسلحانه و دو سال بازاندیشی شدید ایدئولوژیک، به این نتیجه رسیده‌اند که مارکسیسم و نه اسلام، فلسفه راستین انقلابی است» (ص ۴۵۵). بر اساس این اعلامیه، علت رسیدن به چنین نتیجه‌ای آن بود که آنان دریافته بودند اسلام ایدئولوژی طبقه متوسط است؛ در صورتی که مارکسیسم، رهایی طبقه کارگر شمرده می‌شود (ص ۴۵۵)؛ البته گروهی از مجاهدین همچنان به اعتقادات اسلامی خود پایبند ماندند و این امر باعث انشعاب و دودستگی آنان شد؛ بدین سبب، از ۱۳۵۴ به بعد، دو گروه رقیب مجاهدین هرکدام به طور مستقل برنامه‌های خود را ادامه دادند. در اوایل ۱۳۵۵ هر دو گروه در تاکتیک‌های خود تجدیدنظر کردند و بیشتر بر فعالیت‌های دانشجویی خود افزودند. آثار سازمان و شریعتی را انتشار دادند و با انجمن اسلامی دانشجویان در امریکای شمالی و اروپای غربی ارتباط برقرار کردند.

هرچند جنبش چریکی مانند سازمان‌های مخالفی که پیش از آن به میدان آمده بودند نتوانستند رژیم را براندازند، هر چهار سازمان چریکی (فدائیان، فدائیان منشعب طرفدار

حزب توده، مجاهدین اسلامی و مجاهدین مارکسیست) در آستانه انقلاب، دوباره شبکه‌های زیرزمینی دست‌نخورده خود را فعال کردند و به جذب و سازمان‌دهی دوباره پرداختند.

۳. انقلاب اسلامی

در حالی که شاه وانمود می‌کرد رژیم در دهه ۱۳۵۰ به ثبات و پایداری محکمی رسیده است، دولت با دو بحران جدی روبرو بود: یکی بحران اقتصادی به شکل تورم، و دیگری بحران سیاسی و تشکیلاتی حاصل از فشارهای خارجی^۱ بر شاه برای کاهش سیطره پلیسی و رعایت حقوق بشر. شاه برای حل بحران نخست، از آن‌جا که به مسائل اقتصادی هم به شیوه نظامی می‌نگریست، به گرانفروشان اعلان جنگ کرد. وی ابتدا سوداگران بزرگ و سپس سوداگران خرده‌پا را هدف قرار داد. نتیجه این جنگ، این مطلب را القا کرد که «انقلاب سفید کم‌کم به صورت انقلاب سرخ درمی‌آید» (ص ۴۶۰)، و نیز باعث شد تا پیوند بازار با متحد همیشگی اش یعنی روحانیان مستحکم‌تر شود. شاه برای حل بحران دوم، به کاهش سلطه پلیسی روی آورد. وی نمایندگان کمیسیون بین‌المللی صلیب سرخ، کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان، سازمان عفو بین‌الملل و... را برای نظارت بر ایران پذیرفت. جمشید آموزگار (تکنوکرات لیبرال تحصیل‌کرده امریکا) را به جای هویدا به نخست‌وزیری گمارد و...

کاهش سلطه پلیسی به مخالفان جرأت حضور بیشتر و پررنگ‌تر داد. مخالفان برای نخستین بار در تاریخ مبارزه خود، نهضت نامه‌پراکنی به راه انداختند و قریب به ده نامه سیاسی هشداردهنده از جانب نویسندگان، سیاسیون، مذهبیین، توده و... به مقام‌های عالی کشور به ویژه شخص شاه نوشتند (ص ۴۶۳ - ۴۶۵). برخی نهضت‌ها و گروه‌های مخالف جدید مثل نهضت رادیکال^۲ و شیوه‌ها و متدهای جدید مثل جلسات شب شعرخوانی کانون نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران، آلمان و دانشگاه آریامهر

۱. برخی از فشارها از طریق سازمان عفو بین‌الملل، کمیته مبارزه با سرکوب در ایران، کمیته آزادی هنر و اندیشه در ایران، روزنامه ساندی تایمز، نمایندگان کنگره امریکا، جیمی کارتر و... برای رعایت حقوق بشر در ایران به شاه وارد می‌شد.

۲. گروهی از فعالان غیرمذهبی مرتبط با آیت‌الله شریعتساری و با دبیری مقدم مراغه‌ای.

راه‌اندازی شدند. در برابر اعتراض‌های روزافزون مردم، رژیم، «استراتژی دشوار سه‌وجهی» را به کار گرفت.

نخست با راه‌اندازی نیروی اقدام مخفی، موسوم به «سپاه پایداری»، به ارباب فیزیکی (کتک، ربودن و بمب گذاشتن) مخالفان غیرمذهبی پرداخت و بر آنان سخت گرفت تا جایی که شاه در مصاحبه‌ای مطبوعاتی رسماً اعلام کرد: «جبهه‌مملی حتی خائن‌تر از حزب توده است» (ص ۴۷۰).

دوم آن‌که با روحانیان و بازاریان، سیاست اعتدال را در پیش گرفت و هرچه بیش‌تر به امور مذهبی اهمیت داد. با تبلیغات فراوان به زیارت امام رضا علیه السلام رفت. ارتشبد نصیری را از ریاست ساواک برکنار و سپهد مقدم (افسری خوشنام از نزدیکان آیت‌الله شریعتمداری) را به جای وی گماشت و...

سوم آن‌که از هزینه‌های فزاینده زندگی معیشتی مردم با کندن کردن پویش اقتصاد کاست. بسیاری از هزینه‌های کشوری به ویژه برنامه توسعه به شدت حذف شد؛ به طور مثال، از بیست مجتمع هسته‌ای پیش‌بینی شده در برنامه توسعه، هیجده مجتمع را حذف کرد.

این استراتژی که در آن دولت مجبور به باج دادن و عقب‌نشینی شده بود تا حد فراوانی کارساز شد و موج انقلاب تا تابستان ۱۳۵۷ تا حدی آرام گرفت. دو واقعه بعدی (کشته شدن مردم در تشییع جنازه^۱ مرحوم کافی در مشهد و کشته شدن مردم در سینما رکس آبادان^۲) خشم جدیدی را برافروخت و دوباره رژیم به عقب‌نشینی و باج دادن دوباره مجبور شد. آموزگار برکنار و شریف امامی نخست‌وزیر شد. گارد نظامی از دانشگاه‌ها برچیده شد و نمایندگان اجازه یافتند تا از حزب رستاخیز کناره گیرند. تقویم شاهنشاهی، و وزارت امور زنان لغو، و به جایش وزارت امور مذهبی تأسیس شد. ۵۷ قمارخانه بنیاد پهلوی تعطیل، و طرح مذاکره با روحانیان میان‌رو پیشنهاد شد و...

به رغم عقب‌نشینی‌های مکرر رژیم در برابر مردم، وقایع انقلاب هر روز بیش‌تر و دولت به عقب‌نشینی بیش‌تر مجبور می‌شد. فقط در ۱۶ و ۱۷ شهریور ۵۷ بود که

۱. در تاریخ ۱۳/۴/۱۳۵۷.

۲. در تاریخ ۲۸/۵/۱۳۵۷.

شعله‌ای خاموش نشدنی از انقلاب ایجاد شد و عقب‌نشینی دولت هیچ تأثیری در ادامه حرکت مردم ایجاد نکرد.

برخی از علل ناکارآمدی و عدم کامیابی سیاست‌های کاهش سلطه پلیسی و عقب‌نشینی‌های مجدد عبارتند از:

- مذاکره رژیم با احزاب مخالف غیرمذهبی به دلیل پشتوانه مردمی نداشتن آن‌ها سودی نبخشید و آن‌ها فاقد اهرم‌هایی برای کنترل احساسات عمومی بودند.

- توقف ناگهانی برنامه‌های توسعه، باعث بیکار شدن خیل کارگران صنعتی شد که به زودی به جرگه مخالفان پیوستند.

- هرچه تعداد کشته‌گان بیشتر می‌شد، به همان نسبت امکان توفیق رژیم در مهار حرکت انقلابی کاهش می‌یافت.

- امام خمینی علیه السلام هرگونه سازش با رژیم را در هر وضعی خیانت به اسلام شمرد. شکست لحظه به لحظه رژیم باعث شد تا علی‌امینی نخست‌وزیر هم همراه مردم بگوید «تا کناره‌گیری شاه، بحران فروکش نخواهد کرد» (ص ۴۷۸)، و نیز شاه خود متوجه عمق قضیه شود و برخلاف موارد مشابه پیشین که در برابر اعتراض‌های مردمی، یکی از نوکران درباری خود را منجی اصلاحگر معرفی می‌کرد و تقصیر را به گردن نوکر قبل از آن می‌انداخت، این بار مجبور شد خود پا به میدان اصلاحگری گذاشت و تقصیرها را شخصاً بپذیرد و رسماً از تلویزیون ملی اعلام کند که او «صدای انقلاب» را شنیده است و در صدد است تا «اشتباهات گذشته را جبران کند» (ص ۴۸۰). شاه مجبور شد بر خلاف میلش، هویدا و نصیری را دستگیر، و حزب رستاخیز را منحل کند؛ سانسور مطبوعات را پایان دهد؛ زندانیان سیاسی را آزاد، و تبعید شدگان و از جمله حضرت امام را به ایران دعوت کند، کارگران را ببیند؛ به امور معنوی اهمیت دهد^۱ و ... با این همه، پیام امام خمینی این ترندها را هم ناکارآمد معرفی کرد. امام علیه السلام فرمود:

اگر شاه واقعاً صدای انقلاب را شنیده است، باید فوراً استعفا دهد و در دادگاه اسلامی حاضر شود. [امام همچنین اعلام کرده که] جایی برای سازش نیست و هر کس از رژیم جانبداری کند،

۱. شاه این بار، شهبانو را با تبلیغات گسترده‌ای عازم کربلا کرد!

به اسلام خیانت کرده است. مردم باید به مبارزه ادامه دهند تا سلطنت متفوره به زباله‌دان تاریخ افکنده شود (ص ۲۸۰ - ۲۸۱).

دیدار^۱ و ائتلاف سنجابی و بازرگان با امام خمینی^۲ و نیز ماه محرم آینده که باعث شد برای نخستین بار تعداد بسیاری روستایی هم به جمع تظاهرکنندگان پیوندند، به ناکارآمدی برنامه‌های شاه استمرار بخشید. این امر به همراه علل ذیل باعث شد تا شاه روز به روز تضعیف شود:

- مخالفان، با تظاهرات، اعتصاب‌ها و به دست گرفتن برخی اداره‌ها و کارخانه‌ها، کشور را فلج کردند؛^۳

- ارتش دیگر مایل به کشتار هموطنان خود نبود. سربازها از پادگان‌ها فرار کردند و افسران، دیگر به اجرای فرمان‌هایشان به وسیله نیروهای تحت امرشان اعتماد نداشتند؛ - بنا به گزارش‌های گوناگونی که به واشنگتن داده می‌شد، واشنگتن دیگر حاضر به دفاع از شاه نبود.

شاه به مذاکره با رهبران جبهه ملی متوسل شد و به سنجابی پیشنهاد ریاست دولت داد که وی از قبول آن ابا کرد؛ ولی بختیار (یکی دیگر از رهبران جبهه ملی) آن را پذیرفت. بختیار برای ایجاد آرامش، ضمن قطع فروش نفت به اسرائیل و انحلال ساواک و «گاندی ایران» خواندن امام خمینی^۴، مردم را تهدید کرد که در صورت مخالفت با دولت، او به شیوه شیلی، نوعی دیکتاتوری نظامی برقرار خواهد کرد. آیت‌الله شریعتمداری از بختیار حمایت کرد به خلاف امام خمینی^۵ که اطاعت از وی را اطاعت از شیطان تلقی کرد. تضعیف روزافزون روحیه ارتش در نتیجه ۱۶ ماه برخوردهای خیابانی، ۶ ماه تظاهرات و ۵ ماه اعتصاب‌های فلج‌کننده، و سرانجام، خروج شاه در ۲۶ دی از کشور، پیروزی مخالفان را قطعی کرد. کم‌کم در برخی شهرهای بزرگ، نیرویی شبه‌نظامی که بعد «پاسداران انقلاب» نامیده شدند، کنترل شهرها را در دست گرفتند.

۱. در اواسط آبان ۱۳۵۷ در پاریس.

۲. ائتلافی که بیش‌تر یادآور اتحاد مذهبی - غیرمذهبی دوران مشروطه (۱۲۸۴ - ۱۲۸۸) بود.

۳. برای مثال، کارگران شرکت نفت گفتند ما فقط وقتی نفت صادر خواهیم کرد که شاه و ژنرال‌هایش را صادر کرده باشیم.

در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ امام خمینی به ایران آمد و شخصاً رهبری انقلاب را در دست گرفت. آن چه باعث توفیق امام خمینی شد، عبارتند از شخصیت بی‌همتای وی (سازش‌ناپذیر، زاهد، شجاع، باثبات، فسادناپذیر و...)؛ هوشمندی و موقعیت‌شناسی وی؛ استفاده از ادبیات انقلابی شریعتی که نزد بسیاری از جوانان و روشنفکران محبوب بود.

□ نقد و ارزیابی

۱- □ تعمیم کلیشه‌های غربی برای تحلیل انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام علیه السلام و با اصولی برآمده از تفکر ناب اسلامی (آن هم به شکلی که نه در شیوه و متد و نه در مبدأ و مقصد خود هیچ اشتراکی با سایر نظام‌های موجود نداشت و نیز محتوایی کاملاً خارج از سلطه و سیطره دو قطب حاکم بر دنیای سیاسی آن روز داشت) به تعبیر حسنین هیکل، نویسنده مصری مشهور و معاصر، دنیای شرق و غرب را متحیر کرد.^۱ آنان در ابتدا تصوّر می‌کردند که خواب می‌بینند و پس از مدتی که این رؤیای خود را صادقانه یافتند به خیال این‌که موجی گذرا و موقتی است نشستند. گسترش روزافزون انقلاب و تحکیم هرچه بیشتر پایه‌های آن، دشمن را گرفتار کابوس بس خطرناکی کرد. آنان برای این‌که خود را راحت کنند، در صدد برآمدند تا با طرح عوامل فرعی و غیرواقعی، بر عامل اصلی پیروزی انقلاب (مذهب و مکتب) سرپوش بگذارند؛ به همین علّت، سخت کوشیدند تا بتوانند انقلاب اسلامی را در قالب یکی از تئوری‌های انقلاب در غرب بگنجانند. در کتاب مورد بحث نیز «نویسنده با توجّه به اندیشه‌های غیردینی مسلط، به تبیین‌های اجتماعی در غرب بعد از رنسانس و مطرح شدن نظریه‌های فلسفی دربارهٔ تحوّل طولی تاریخ (که طبق آن برداشت، در دورهٔ معاصر، عمر زندگی به پایان می‌رسد و هیچ‌گاه با توجّه به تکاملی بودن تاریخ عود

۱. حسنین هیکل، امام خمینی را به شمع تشبیه کرده است که در حال سوختن و رو به خاموشی است؛ و بی قدرت هزار بمب هسته‌ای دارد. مطبوعات عربی از وی چنین یاد کردند: «ان الخميني حَيَّرَ المشرق و اعجز الغرب و احرج العرب و شغل العالم»؛ به راستی که خمینی شرق را در حیرت افکنده و غرب را به لرزه درآورده و عرب را در تنگنا قرار داده و افکار همه جهانیان را به خود مشغول ساخته است (منوچهر محمدی: **انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها**

نخواهد کرد)، با لطایف الحیل تلاش فراوان نموده است تا ماهیت انقلاب ایران را هر چیز، غیر از مذهب معرفی کند. او همانند سایر اندیشه‌پردازان غربی معتقد است که انقلاب ایران، همانند سایر انقلاب‌ها با مضمونی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اتفاق افتاد؛ اما شکل مذهبی به خود گرفت. این تناقض تنها به امری موقتی به نام امام خمینی برمی‌گشت که توانست مسیر انقلاب را منحرف کند. انقلاب‌کنندگان در واقع بازاری‌های ناراضی از سیاست‌های اقتصادی رژیم، روشنفکران ناراضی از سیاست‌های سیاسی رژیم و طبقات کارگری بودند؛ اما فایده موقتی را نیروهای دینی بردند. برداشت نویسنده، با گرایش مارکسیستی او هم کاملاً متناسب است. اندیشه‌های مارکسیستی هم در کلان‌نظریه‌های تاریخی خود، جایی را بر عوامل غیرمادی و غیراقتصادی در تحولات اجتماعی باقی نمی‌گذارد. به نظر می‌رسد نویسنده به گونه‌ای تحت سیطره پیش‌فرض‌های خود قرار گرفته است که نتوانسته به صدها پدیده سیاسی-اجتماعی ایران که هیچ‌گاه نمی‌توان تفسیری درباره آن‌ها ارائه کرد، مگر این‌که آن‌ها را در گفتمان بومی-دینی نگریست، مستقلاً بنگرد. قدر متیقن در تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران این است که سه جریان فکری، درون سه گفتمان جدا از هم، این مبارزات را به عنوان نیروهای اجتماعی فعال رهبری کرده‌اند. بدون تردید، مبارزات سیاسی-اجتماعی در قالب ایدئولوژی‌های لیبرالیستی و مارکسیستی امری وارداتی بوده است و ریشه در تاریخ این مرز و بوم نداشته و بدون تردید، جریان مبارزاتی‌ای که با ایدئولوژی اسلامی فعال بوده، از ریشه عمیق بومی برخوردار بوده است.^۱

۲-۳) فقدان تحلیل گفتمان مذهبی در تحلیل انقلاب اسلامی

نویسنده، در تحلیل بسیاری از رخدادها و نتایج آن‌ها به نظریه‌های مادی و غیرمعنوی متمسک می‌شود و به نقش دین و مذهب در تحریک احساسات، آگاهی بخشیدن و ایجاد حرکت اشاره نمی‌کند یا این‌که برای آن، اصالت و اولویت قائل نمی‌شود. برای تأیید این مدعا به طور نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. محمود شفیعی: تناقض یا هارمونی؟ درسی که باید آموخت، بگانه حوزه، ش ۳۷، ص ۹.

ا. نادیده گرفتن جایگاه واقعی نیروهای مذهبی

نویسنده، مخالفان رژیم پهلوی را در سه دسته احزاب سیاسی (حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی)، روحانیان، گروه‌های چریکی (مجاهدین، فدائیان و...) تقسیم می‌کند؛ اما در این میان، از گروه‌های مذهبی غیرروحانی که بیشتر در قالب هیأت‌های مذهبی (مشخصاً مثل هیأت‌های مؤتلفه) ظاهر می‌شدند و در بسیاری از جریان‌های سیاسی نقش کلیدی ایفا می‌کردند، هیچ سخنی به میان نیاورده است. از مخالفان روحانی نیز فقط به شاخص‌های فکری آن‌ها مثل حضرت امام علیه السلام، شریعت‌مداری، طابلقانی و... اشاره کرده است و از خیل فراوانی از روحانیان ممنوع‌المنبر (آیت‌الله غفاری، فلسفی، واعظ طبسی، و...) و موج خروشان دینی که پای منابر آن‌ها پدید می‌آمده، هیچ سخنی به میان نیاورده است. این در حالی است که نویسنده خود می‌نویسد:

در واپسین روزهای پیش از انقلاب، دولت همه احزاب سیاسی را از میان برده و ارگان‌های اصلی آنان را خاموش ساخته بود؛ اما هنوز نتوانسته بود بر مساجد و منبرهای مساجد فایق آید (ص ۴۹۲).

در عین حال، این‌گونه اعتراف می‌کند:

بنابراین، جای تعجب نبود که بازار، هسته مرکزی انقلاب شد! (ص ۴۹۲)

و این به روشنی نشان می‌دهد که نویسنده در نادیده گرفتن نیروهای مذهبی تعمّد دارد. نویسنده، خود، ناخواسته اعتراف کرده است که در کوران‌های مهم بحران‌ها، رژیم بنا به ماهیت دینی انقلاب و نفوذ قابل توجه رهبران مذهبی، مجبور بوده است تا به امور مذهبی توجه نشان دهد (ص ۴۵، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۸۰، و...)، کوشیده تا هرگاه دولت مجبور بوده است در برابر مطالبات مخالفان کوتاه بیاید و از طریق آزاد کردن زندانیان سیاسی یا مذاکره، به مردم باج دهد، شخص آزاد شده یا طرف مذاکره را یک یا چند تن از رهبران مخالف غیر مذهبی یا نهادی بیرون از نهاد روحانیت و حوزه‌های علمیه قرار دهد. (ر.ک: ص ۴۷۰، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۹۲ و...) و یا هرگاه دولت مجبور بوده با مخالفان برخورد کند، رهبران دستگیر و زندانی شده را از غیرمذهبی‌ها معرفی کند. (ر.ک: ص ۴۶۹، ۴۷۶،

۴۷۸، ۴۷۹ و...). به عبارت دیگر، نویسنده با مطرح کردن مکرر فعالان و مخالفان غیر مذهبی و سکوت گذاشتن فعالیت‌های نیروهای مذهبی و رهبران دینی، رهبری و نقاط ثقل انقلاب را از حوزه مذهب به حوزه‌های خارج از آن هدایت کرده است.

نویسنده در جاهای گوناگون به زندانیان سیاسی غیر مذهبی - غیر روحانی و نقش آن‌ها در تهییج افکار عمومی اشاره کرده است و بدین ترتیب، وانمود می‌کند که «نه روحانیت، بلکه روشنفکران بودند که توده مردم را در برابر قدرت حاکم سازمان دادند» (ص ۴۹۰). در مقابل، از زندانیان سیاسی مذهبی و روحانی که اتفاقاً تعداد آن‌ها بسیار زیاد بوده، هیچ سخنی به میان نیاورده است. وی حتی در شمار دستگیری‌های مهم و زیاد پس از ۱۹ دی ۱۳۵۶ و دستگیری‌های ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ هیچ اسمی از روحانیان و مذهبی‌ها نمی‌آورد! (ص ۴۶۷ و ص ۴۷۶).

وی می‌کوشد تا در ذهن خواننده بی‌اطلاع این سؤال را ایجاد کند که «چگونه ممکن است حوزه‌های علمیه و روحانیون که هیچ نقشی در انقلاب نداشتند، میراث‌خواران اصلی آن شدند» و یا این‌که «چرا انقلاب ۱۳۵۶ - ۱۳۵۸ که مضمون آن عمدتاً اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود، شکلی عقیدتی که بی‌شک مذهبی بود، به خود گرفت»؟ (ص ۴۹۰) و پس از یک مقدمه چینی طولانی، به این نتیجه می‌رسد که اساس و ماهیت انقلاب اسلامی، یک رخداد بی‌همتا (ص ۴۸۹)، پارادکس (ص ۴۸۹) و یک استثنا بر قاعده است و در آینده، «به محض این‌که نیروهای غیر مذهبی خود را باز یابند و در میان طبقات ناراضی به ویژه در بین روشنفکران، پرولتاریای شهری و طبقات پایین روستایی نفوذ کنند، روحانیت، به تدریج، انحصار تشکیلاتی خود را از دست خواهد داد» (ص ۴۹۶ و ۴۹۷).

ب. نادیده گرفتن اعلامیه‌ها و پیام‌های رهبران مذهبی به ویژه حضرت امام علیه السلام

نویسنده، یکی از علل سرعت بخش انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ را نهضت نامه‌پراکنی‌های سیاسی می‌داند. وی به بیش از ده مورد از نامه‌های سیاسی که با امضای گروه‌های متفاوت سیاسی و سرشناس به مسؤولان رده بالای رژیم از جمله خود شاه نوشته شد و نتایج سیاسی سنگینی را بر رژیم تحمیل کرد، اشاره می‌کند (ص ۴۶۳ -

۴۶۵)؛ اما از خیل اعلامیه‌ها و پیام‌های رهبران مذهبی (به ویژه اعلامیه‌های حضرت امام علیه السلام) که در دست بسیاری از آحاد جامعه می‌گشت و تأثیر بسیار زیاد آن‌ها در تهییج و آگاهی بخشیدن به مردم ضد رژیم) هیچ سخنی به میان نیاورده است.

ج. جرقه آغازین انقلاب، شب شعر کانون نویسندگان

نویسنده از آن‌جا که نتوانسته یا نخواسته است به نقش و تأثیر مسائل معنوی در بسیج توده‌ها و حرکت‌آفرینی اجتماعی آن توجه داشته باشد، سرآغاز جنبش‌های مداومی را که به پیروزی انقلاب انجامید، حمله نیروهای رژیم در ۲۵ آبان ۱۳۵۶ به سلسله جلسات شب شعر کانون نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان و دانشگاه آریامهر معرفی می‌کند (ص ۴۶۶)؛ اما - همان‌گونه که بسیاری از محققان بدان اشاره کرده‌اند - حقیقت این است که اگر بخواهیم بهانه جرقه نخستین تظاهرات خیابانی مداوم و همه‌گیر را معرفی کنیم، انصاف حکم می‌کند که مقاله توهین آمیز روزنامه اطلاعات ضد روحانیان و شخص حضرت امام علیه السلام در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ را ذکر کنیم. این مقاله، روحانیان مخالف رژیم را با عنوان ارتجاع سیاه یاد کرد و آنان را به همکاری پنهان با کمونیسم بین‌الملل برای محو دستاوردهای انقلاب سفید متهم ساخت و نیز مطالب توهین آمیز دیگری درباره شخص حضرت امام در آن نوشته شده بود. نتیجه این مقاله، خشم مردم قم و تظاهراتی با شعارهای بسیار انقلابی از قبیل «ما حکومت یزید را نمی‌خواهیم»؛ «ما خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی هستیم» و... در تاریخ ۱۹ دی شد که در آن ۷۰ نفر کشته و ۵۰۰ نفر زخمی شدند. چهلم کشتار قم در ۱۲ شهر از جمله تهران، قم، اصفهان، رشت، مشهد، اهواز و... و از همه مهم‌تر در تبریز همراه با تظاهرات و کشتار گسترده مردم برگزار شد. چهلم کشته‌های تبریز در ۵۵ شهر که خونین‌ترین آن‌ها در یزد بود، برگزار شد و... همین‌طور مراسم چهلم‌ها ادامه داشت تا به پیروزی انقلاب انجامید.

نویسنده از این‌که سرآغاز جنبش‌های انقلابی را به مسأله‌ای معنوی نسبت دهد، ایا کرده است و برای این نقطه آغاز، از میان دو واقعه مقاله روزنامه اطلاعات و مراسم شب شعر، دومی را بر می‌گزیند. وی از آن‌جا که انقلاب اسلامی را انقلابی طبقاتی می‌داند و

برای هر طبقه‌ای جایگاه اعتراض سیاسی خاصی قائل است، نتیجه می‌گیرد که «این دو حادثه [=مقاله روزنامه اطلاعات و مراسم شب شعر] نه تنها حاکی از پیچیدگی‌های کل انقلاب است، بلکه تجلی آن دو نیروی ناهمسو است که در جنبش انقلابی حضور داشت؛ طبقه متوسط حقوق‌بگیر و جایگاه اعتراض سیاسی آن، یعنی دانشگاه‌ها و طبقه متوسط متمول و مراکز سازمان‌های اجتماعی - سیاسی آن، یعنی حوزه‌های علمیه و بازارهای سنتی» (ص ۴۶۷)؛ در حالی که اگر نویسنده، از تعصب تئوریک طبقاتی خود بیرون می‌آمد و تحلیلی مذهبی - معنوی از انقلاب ارائه می‌داد، هرگز مجبور نبود از هماهنگی نیروهای دانشگاهی با توده مردم، با عنوان «هماهنگی نیروهای ناهمسو» یاد کند.

۳-۳) هم‌عرض‌سازی و بدیل‌سازی برای تنزل جایگاه امام خمینی

بر محققان منصف پوشیده نیست که رهبری انقلاب اسلامی و ساماندهی نیروهای انقلابی، به طور مستقیم زیر نظر حضرت امام و شاگردان وی بوده است. حضرت امام اصول تفکر انقلابی خود را به بسیاری از شاگردان روحانی خود آموخته بود و با گسیل داشتن آن‌ها به نقاط مختلف کشور و نیز ایراد سخنرانی، نوشتن اعلامیه و صادر کردن فتوای دینی - انقلابی به توزیع اندیشه‌های آرمانی و انقلابی خود می‌پرداختند. دیگر گروه‌های مخالف رژیم، از سال ۱۳۴۲ به بعد، پیشوایی حضرت امام علیه السلام را پذیرفتند و کوشیدند تا حد امکان برنامه‌های خود ضد رژیم را با برنامه‌های معظم‌له هماهنگ کنند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهی تلاش کردند تا از طریق بدل‌سازی و هم‌عرض‌سازی، نقش کم‌تر و ضعیف‌تری را برای امام در پیروزی انقلاب اسلامی قائل شوند. نویسنده در جهت همین هدف، دو تن از شخصیت‌ها را که یکی حوزوی (آیت‌الله شریعتمداری) و دیگری دانشگاهی (شریعتی) است، در برابر حضرت امام مطرح کرده است:

۱. هم‌عرض‌سازی شریعتمداری با حضرت امام علیه السلام

آبراهامیان، در بسیاری از موارد، هنگام طرح دیدگاه عالی‌ترین مقام علمی، دینی و سیاسی مخالف شاه، یا فقط به ذکر دیدگاه آیت‌الله شریعتمداری پرداخته است (ر.ک.:

ص ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۷۸ و...)، و یا دیدگاه حضرت امام را پس از دیدگاه وی و در رتبه ثانوی مطرح کرده است و گاه آن را در حاشیه و به صورت فرعی و کم‌اهمیت نقل می‌کند (ر.ک: ص ۴۳۸، ۴۷۱، ۴۸۰ و...). این شیوه نویسنده چنین توجیه شود که چون حضرت امام در این ایام در خارج از ایران و به صورت تبعید به سر می‌برد، طبیعی بوده است که عکس‌العمل وی پس از عکس‌العمل آیت‌الله شریعتمداری صورت گرفته باشد و نویسنده از آن‌جا که به تحولات داخل ایران به ترتیب وقوع تاریخی آن می‌پرداخته، اغلب دیدگاه حضرت امام را پس از دیدگاه آقای شریعتمداری آورده است. در پاسخ به این توجیه باید گفت؛

اولاً واقعیت تاریخی، این ادعا را که «موضعگیری‌های حضرت امام غالباً پس از موضعگیری آقای شریعتمداری بوده است» تأیید نمی‌کند؛ چه در بسیاری از موارد، یا آقای شریعتمداری موضع‌گیری نکرده یا پس از حضرت امام موضع گرفته است^۱ اما نویسنده، حتی در یک مورد هم دیدگاه حضرت امام را مقدم بر دیدگاه آقای شریعتمداری نقل نمی‌کند.

ثانیاً حتی در برخی موارد تاریخی که حضرت امام به علت تبعید بودن، پس از آقای شریعتمداری موضع گرفته است نیز به علت تأثیرگذاری فوق‌العاده آن میان توده مردم و نیز در مواضع دربار، زینده بود که یا دیدگاه‌های آقای شریعتمداری در مقابل امام مطرح نشود یا پس از آن بیاید.

ثالثاً نویسنده با ذکر مکرر دیدگاه‌های آقای شریعتمداری به ویژه در مواردی که مقتضی ذکر دیدگاه‌های رهبران اصلی مخالفان است، به روشنی به خواننده بی‌اطلاع، رهبری او را القا می‌کند؛^۲ به ویژه که نویسنده، هیچ اشاره‌ای به خیل اطلاعاتیه‌ها و

۱. برای آگاهی از اطلاعاتیه‌ها و بیانیه‌های آقای شریعتمداری در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷، ر.ک: مرکز اسناد انقلاب اسلامی: **اسناد انقلاب اسلامی**، ج ۱.

۲. دفاع از آیت‌الله شریعتمداری و معرفی او در جایگاه رهبری بلامنازع انقلاب اسلامی، افزون بر تحریف واقعیت تاریخی، با توجه به ضعف‌های اساسی وی (برخلاف حضرت امام) می‌تواند مقدمه و بستر خوبی برای نقد ماهیت انقلاب اسلامی از منظر رهبری آن باشد. برای اطلاع از نقش آیت‌الله شریعتمداری در انقلاب اسلامی

بیانیه‌های سایر آیات عظام از قبیل آیات عظام گلپایگانی، مرعشی نجفی، میلانی، خوبی، شاهرودی، حکیم، شیرازی، و... نمی‌کند؛^۱ البته نویسنده در برخی موارد نیز از دیدگاه‌های آیت‌الله طالقانی به صورت جایگزین در برابر دیدگاه‌های حضرت امام استفاده کرده است (ص ۴۳۰، ۴۸۰، ۴۸۲ و...).

ب. بدیل‌سازی شریعتی با حضرت امام علیه السلام

یکی از شخصیت‌های دانشگاهی که نویسنده بسیار کوشیده است تا آن را هم عرض حضرت امام معرفی کند، دکتر شریعتی است. شریعتی یگانه شخصیتی است که نیستند، حدود ده صفحه از کتاب خود را به معرفی وی و افکارش اختصاص داده است. وی او را «روشنفکر اصلی انقلاب اسلامی و حتی قانون این انقلاب» معرفی می‌کند (ص ۴۲۸). از نظر آبراهامیان، «شریعتی بر ایند همه افکار و متدهای انقلابیون موقی چون سارتر، چه‌گوارا، جی‌اچ‌اچ، فانون و... می‌باشد (ص ۴۲۸). وی حتی پا را از این هم فراتر می‌گذارد و معتقد می‌شود که حتی حضرت امام بخشی از توفیق خود را مرهون شریعتی بوده است:

سومین علت موفقیت [آیت‌الله] خمینی در میان طبقه متوسط جدید، شهرت و محبوبیت شریعتی در بین جوانان روشنفکر بود. اگرچه در آثار شریعتی نگرش ضد روحانیت فراوان دیده می‌شود، [آیت‌الله] خمینی با حملات مستقیم و صریح به سلطنت، خودداری از پیوستن به روحانیون مخالف حسینیه ارشاد، حمله علنی به علمای غیرسیاسی و هوادار رژیم، تأکید بر مضامینی چون انقلاب، ضد امپریالیسم و پیام اساسی محترم و استفاده از اصطلاحاتی قانون‌وار چون مستضعفین وارث زمین خواهند بود؛ کشور به انقلاب فرهنگی نیاز دارد و مردم استشارگران را به زباله‌دان تاریخ خواهند افکند و... در مصاحبه‌ها و گفتارهای عمومی خود توانستند پیروان او را به سوی خود جلب کنند. در اواخر سال ۱۳۵۷ محبوبیت [آیت‌الله] خمینی میان هواداران شریعتی چنان بود که آنان (نه روحانیان) گامی برداشتند که احتمال کفر

۱. همکاری وی با رژیم، و تلاش رژیم برای جهانی کردن وی به جای حضرت امام، ر.ک: مرکز اسناد انقلاب اسلامی: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۶۲؛ سید حمید روحانی: شریعتداری در دادگاه تاریخ؛ نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۷۴۵ - ۷۹۶.

۲. برای اطلاع از نقش این آیات عظام و اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های آن‌ها در خصوص انقلاب، ر.ک: مرکز اسناد انقلاب اسلامی: اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵.

در آن بود و به [آیت‌الله] خمینی لقب امام دادند که در گذشته ایرانیان شیعه فقط مختص ۱۲ امام معصوم (علیهم‌السلام) می‌دانستند. پیروان شریعتی که هم علائق الاهیاتی علما و هم باریک‌بینی‌های جامعه‌شناسانه معلّم فقید خود را کم داشتند، [آیت‌الله] خمینی را نه یک آیت‌الله عادی، بلکه امامی پرجاذبه دانستند که از طریق انقلاب، آمت را به همان جامعه بی‌طبقه توحیدی معهود رهنمون خواهد شد (ص ۲۹۳ و ۴۹۲).

وی در جای دیگری می‌نویسد:

در سال ۱۳۴۷ وقتی آیت‌الله مظهری از یاران اصلی ایشان [حضرت امام] در تهران از حسینیه ارشاد در اعتراض به سخنرانی‌های ضدّ روحانی شریعتی کناره‌گرفت و از نجف خواست در برابر آن به اصطلاح اسلام‌شناس از او حمایت کند، [آیت‌الله] خمینی با علم به محبوبیت شریعتی، از موضعگیری امتناع ورزیدند. ایشان در این منازعه ساکت ماندند و بی آن‌که از شریعتی نامی ببرند، اصطلاحاتی را که سخنرانی‌های حسینیه ارشاد رایج ساخته بود... همچنان به کار بردند. بسیاری از جوانان روشنفکر با شنیدن این عبارات و بی‌خبر از درس‌های نجف، بلافاصله نتیجه گرفتند که [آیت‌الله] خمینی با تفسیر شریعتی از اسلام انقلابی موافقتند. بدین ترتیب، [آیت‌الله] خمینی عمداً پیام مسیهمی را رواج دادند و از پیشنهادهای خاص خودداری کردند (ص ۴۴۲).

حقیقت این است که هرچند حضرت امام صریح و آشکارا نامی از شریعتی نبرده و با ذکر نام وی به نقد افکارش نپرداخته است، بر محققان منصف پوشیده نیست که معظم‌له بسیاری از افکار التقاطی و انحرافی شریعتی را به نقد کشیده است؛ حضرت امام در برابر حمله شریعتی به عالمان شیعه در عصر صفوی، تز اسلام منهای روحانیت، تفسیر علمی قرآن و... صریح و آشکارا موضع گرفته است.^۱ در خصوص طرح تز اسلام منهای روحانیت که شریعتی آن را مطرح و تبلیغ می‌کرد، حضرت امام علیه‌السلام بدون این‌که نامی از وی بیاورد، بسیار جدی با آن برخورد کرد. عبارات ذیل، برخی از سخنان امام در این خصوص است:

این‌طور نیست که شما خیال بکنید که ما اسلام را می‌خواهیم اما ملا نمی‌خواهیم. مگر می‌شود اسلام بی‌ملا؟ این را از خودتان کنار نزنید بگویید که ما اسلام را می‌خواهیم ملا نمی‌خواهیم.

۱. ر.ک: سید حمید روحانی: نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۳۸۵ - ۴۰۲.

این خلاف عقل است. این خلاف سیاست است. اگر شما بخواهید خودتان باشید و منهای آخوند، تا قیامت هم زیر بار دیگران هستید.^۱

ما بیزار هستیم از آن که بگوید اسلام منهای روحانیت، اسلام منهای روحانیت خیانت است... دانشگاهی‌ها بیدار باشید، تز اسلام منهای روحانیت یعنی لااسلام.^۲

می‌خواهند با تیات فاسد خود و با تز اسلام منهای روحانیت، روحانیت اسلام را که معارض منافع اربابان هستند بگویند. ملت باید توجه به این طور فکر استعماری و حیلۀ مغرضانه غربی داشته باشد.^۳

کوشش می‌کنند اسلام نباشد؛ دیگر هرچه می‌خواهد باشد. در مملکت ما روحانی قدرت نداشته باشد؛ ولو کمونیست قدرت داشته باشد. این‌ها دنبال این هستند. این‌ها از روحانی می‌ترسند؛ چون از اسلام می‌ترسند. از روحانی و اهل محراب می‌ترسند؛ برای این که سروج اسلام است و لهذا نغمۀ این که اسلام باشد منهای روحانیت، معنایش این است که اسلام باشد منهای اسلام. اگر روحانیت نباشد، اسلام را هیچ کس نمی‌تواند نگه دارد.^۴

من این را از اول گفتم که آقا اگر شما آخوند را استثنا کنید از جمعیت خودتان، هیچ کاری نمی‌توانید انجام بدهید برای این که توده‌ها با این‌ها هستند، این‌ها مظهر اسلامند... شما بخواهید مملکتان را اصلاح کنید، منهای آخوند اصلاح برادر نیست.^۵

اگر دیدید که با روحانیت شما موافقت، بدانید که با قرآن هم موافقت. اگر گفتند اسلام منهای روحانیت، بدانید با اسلام موافق نیستند؛ این را برای گول زدن می‌گویند... اسلامی که گوینده ندارد، اسلام نیست. اسلام که توی کتاب نیست؛ کتابش را هم فردا از بین می‌برند. آن‌که روحانیت را می‌خواهد ببرد، کتاب روحانیت را هم می‌خواهد بریزد دور. اگر روحانیت رفت، تمام کتب دینی ما به دریا ریخته می‌شود.^۶

۴-۵) تحریف شخصیت، مواضع و دیدگاه‌های امام خمینی

در کتاب مورد بحث، احساس می‌شود که نویسنده کوشیده است تا همه مؤلفه‌هایی را که

۱. امام خمینی، نجف اشرف، ۱۳۵۶/۱/۱۰ (مسجد شیخ انصاری)، به نقل از: صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.
۲. همو، قم، ۱۳۵۸/۳/۴، به نقل از: صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۸۶.
۳. همو، قم، ۱۳۵۸/۳/۳، به نقل از: صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۶۶.
۴. همو، ۱۳۵۸/۳/۱۱، به نقل از: صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۳ و ۴۴.
۵. همو، پاریس، ۱۳۵۷/۱۰/۳، به نقل از: صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.
۶. همو، صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۶۱ و ۴۶۲.

در مقطع تاریخی دو انقلاب مشروطه و ۱۳۵۷ وجود دارند و برآمده از فرهنگ دینی و ملیت تاریخی کشور ما هستند، یا نادیده انگارد و در حاشیه قرار دهد و یا با استفاده از حریت، تحریف، محوشان کند، و در مقابل، همه مؤلفه‌هایی را که به نوعی از خارج از فرهنگ اصیل ما بر ما تحمیل شده است، بزرگ معرفی کند. نویسنده با همین شیوه قدم به قدم تاریخ یک صد ساله اخیر کشور ما را پیش آمده است تا ناگهان در دهه ۱۳۴۰ به بعد با شخصیتی روبه‌رو می‌شود که احساس می‌کند گویا با همان تازیانه‌ای که شخصیت‌های پیشین را زده است نمی‌تواند او را از سر راهش بردارد. گویی نویسنده خود را در برابر خورشیدی می‌بیند که هیچ راهی برای انکار نور فروزانش ندارد و اگر آن را انکار کند، خوانندگان کتابش بر همه آن‌چه از قبل نوشته است، شک می‌کنند. این خورشید، حضرت امام علیه السلام است که تاریخ چند دهه اخیر کشور ما با او، رنگ و جهت و غنای تازه‌ای یافته، و این تازه‌ها است که نویسنده زبردستی چون آبراهامیان را به حیرت واداشته. حیرانی نویسنده در برابر این شخصیت، او را به طرح این پرسش می‌کشاند که چگونه «انقلاب اسلامی، این نظریه مرسوم را که نوسازی، ناگزیر به مذهب‌زدایی یا غیرمذهبی شدن کمک می‌کند، از میان می‌برد؟» و یا این‌که اساساً «چرا انقلاب ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ که مضمون آن عمدتاً اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود، شکلی عقیدتی که بی‌شک مذهبی بود، به خود گرفت؟» و یا این‌که «چرا طبقه متوسط جدید که در گذشته به روحانیت سخت بی‌اعتماد بود، از آیت‌الله خمینی علیه السلام پیروی می‌کرد؟» (ص ۴۹۲ - ۴۹۳)

آبراهامیان سؤال خود را در خلا مطرح نمی‌کند. یگانه سندی که می‌تواند به آن تکیه کند و استدلال خود را بر شالوده آن پی‌ریزد، آمار به جامانده از رژیم پهلوی است. آمار، گویای رشد اقتصادی - اجتماعی در بسیاری از جهات است (ر.ک: ص ۳۸۳ - ۳۹۸). با این همه، توده مردم کنار حضرت امام هستند نه شاه!

آبراهامیان بسیار می‌کوشد تا راز این انتخاب تاریخی مردم را فاش نسازد. او نیک می‌داند که چرا مردم به حضرت امام روی آورده‌اند و نه شاه؛ اما از گفتن حقیقت در این باره طفره می‌رود. وی به دنبال یافتن نظریه‌ای است که این انتخاب را در قالب یکی از کلیشه‌های روان‌شناسی اجتماعی غرب تحلیل کند. وی از انواع نظریه‌ها استفاده می‌کند:

انقلاب اسلامی معلول نبرد طبقات سیاسی و اقتصادی ناراضی،^۱ انقلاب اسلامی معلول توسعه نامتوازن سیاسی، انقلاب اسلامی استثنایی بر قاعده، انقلاب اسلامی حرکتی موقت و گذرا و...؛ اما خود نیک می‌داند که هیچ یک از این نظریه‌ها نمی‌تواند آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی را تحلیل کند. نویسنده در پایان، ناگزیر است حقیقتی را که سخت از آن می‌گریخت و به شدت می‌کوشید کتمان کند، به قلم آورد، و آن حقیقت این است که از نظر مردم، امام «تجسم سجایای امام علی علیه السلام» (ص ۴۹۲) در زمان معاصر بود و این اعتراف، خود گویاترین سند بر این است که انقلاب اسلامی ایران نه یک انقلاب اقتصادی، سیاسی، طبقاتی و...، بلکه انقلابی دینی و مذهبی است؛ از این‌رو مقایسه برخی افراد ساده‌اندیش بین انقلاب اسلامی و حکومت پهلوی از حیث اقتصادی و اذعان غلط به برتری موقعیت اقتصادی حکومت پهلوی در مقایسه با حکومت اسلامی، مقایسه‌ای غیرمنطقی و مع‌الفارق است؛ زیرا اساساً انقلاب اسلامی، انقلاب اقتصادی نبوده است؛ به همین علت، اگرچه بسیاری از مردم از برنامه‌های اقتصادی حکومت پهلوی و نوع توزیع ثروت در آن که به کاخ‌دار شدن برخی و کوخ‌نشین شدن برخی دیگر انجامیده بود، اعتراض داشتند، حقیقت این است که مردم ما به علت تنگی خیابان‌ها یا فقدان ساختمان‌های آسمان‌خراش، مشتهای خالی خود را در برابر توپ‌های حکومت پهلوی گره نزدند و تا پای جان مقاومت نکردند؛ بلکه آن‌ها به دنبال حاکمیت دین بودند، چیزی که بی‌درنگ پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ با اکثریت قاطع و قریب به اتفاق بر آن مظهر صحّت نهادند؛ پس به جرأت می‌توان اظهار کرد که انقلاب اسلامی، نه یک استثنا بر قاعده، بلکه واقعیتی آمیخته با حقیقت است. این اعتراف، به حقیقت دیگری نیز اشاره دارد، و آن این‌که همه دلارهای امریکایی هزینه شده در

۱. از آن‌جا که نویسنده، انقلاب اسلامی را بر محور طبقات تحلیل می‌کند، معتقد است: نشن مهمی که انقلاب در به هم زدن ساختار اجتماعی ایفا کرد، این بود که در آن، «علفدهای افقی طبقاتی، جانسپین علایق عمودی طایفه‌ای، قبیله‌ای، فرقه‌ای و محلی می‌شد» (ص ۴۹۰).

۲. دقت شود که این جمله، به‌رغم هزینه‌های میلیون دلاری هشت دانشگاه امریکا و سفرهای هشنگانه هیأتی مرکب از ۵۰ نفر، نوشته شده است. و این، سندی است بر این‌که انقلاب حضرت امام علیه السلام قوی‌تر از آن است که به این راحتی تحریف و به حساب رقیب، مصادره شود.

این تحقیق که قرار بود نتیجه صرف آن‌ها به تحریف امام بینجامد، بی نتیجه ماند؛ از این رو است که نگارنده، بهترین وصف از این کتاب را «دلارهای بی نتیجه» می‌داند. اگرچه آبراهامیان ناگزیر به این اعتراف زیبا و پر از حقیقت کشیده می‌شود، این باعث نشده است تا با تحریف زوایای گوناگون رفتاری - فکری حضرت امام، شیرینی این اعتراف را آغشته به زهر نکند. برخی از زوایای حیات و اندیشه حضرت امام که نویسنده آن را تحریف کرده است، عبارتند از:

۱. استراتژی امام علیه السلام، انفعال و ابهام

نویسنده در چند جای کتاب وانمود کرده که حضرت امام برای پیشبرد اهداف خودش، هرگاه لازم می‌دیده، در هاله‌ای از نفاق، از اصول خود کوتاه می‌آمد و با زبان افراد دیگری که تا حدی در مردم نفوذ داشتند سخن می‌گفت؛ به طور مثال، وی می‌نویسد:

وقتی روزنامه‌نگاران پرسیدند: چه نظامی جایگزین سلطنت خواهد شد؟ [آیت‌الله] خمینی (برای نخستین بار) به جای پاسخ همیشگی خود یعنی حکومت اسلامی، اصطلاح جمهوری اسلامی را به کار بردند. ایشان آشکارا سعی می‌کردند به زبان مخالفان غیرروحانی به ویژه مبارزان نهضت آزادی، جبهه ملی و سازمان‌های مختلف دانشجویی که با ورود [آیت‌الله] خمینی به پاریس به سرعت در اطرافشان گرد آمدند، سخن گویند (ص ۴۸۱).

نویسنده، در جایی دیگر به انفعال حضرت امام از شریعتی سخن می‌گوید. وی معتقد است که او نه تنها به مخالفت با شریعتی نپرداخت، بلکه کوشید تا با ادبیات وی با مردم سخن بگوید (ص ۴۹۳).

بدین ترتیب، [آیت‌الله] خمینی عمداً پیام مبهمی را رواج دادند و از پیشنهادهای خاص خودداری کردند (ص ۴۴۲). [آیت‌الله] خمینی به عنوان راه حل، علناً به آثار خود درباره حکومت اسلامی اشاره نکردند؛ برعکس، یاران ایشان بعدها منکر این اثر شدند و گفتند یا از جعلیات ساواک و یا دست‌نوشته‌های یکی از طلاب بوده است. خود [آیت‌الله] خمینی نیز اعلام نکردند که طرح مشخص و برنامه خاصی دارند؛ آن‌طور که خبرنگاری بعدها نوشت: برای

اطرافیان ایشان، عدم صراحت نوعی شیوه زندگی بود. [آیت‌الله] خمینی به جای آن، از کلیاتی مثل بیرون انداختن امپریالیست‌ها، مستقل کردن کشور، تأمین عدل اسلامی برای تهیدستان، کمک به کشاورزان، حمایت از طبقه کارگر، بالا بردن سطح زندگی، ریشه‌کن کردن فساد، تأمین آزادی‌های اساسی و تشکیل یک دولت اصیل اسلامی؛ دولتی دموکراتیک و متفاوت با سایر دولت‌های اسلامی خودساخته، سخن راندند (ص ۴۴۱).

نویسنده اگر منصفانه به تاریخ انقلاب اسلامی نگاه می‌کرد، هیچ‌گاه امام را که خود از آن در جایگاه سیاستمداری سازش‌ناپذیر یاد می‌کند و می‌نویسد: «[آیت‌الله] خمینی مصرانه از هرگونه سازشی، حتی آن‌گاه که ناگزیر و لازم می‌نمود، سربلیندند» (ص ۴۹۱)، تابع و منفعل از دیگران نمی‌دانست؛ بلکه بر عکس، شخصیت معنوی، علمی و سیاسی حضرت امام به قدری بالا بود که به راحتی توانست همه گروه‌ها را در برابر خود به انفعال کشاند و گروه‌های مختلف نیز رهبری او را پذیرفتند.

در خصوص بحث جمهوری اسلامی نیز آبراهامیان خود دچار تناقض‌گویی شده است. وی افزون بر آنچه در صفحه ۴۸۱ ذکر نموده که حضرت امام برای نخستین بار درخواست جمهوری اسلامی را در ۱۳۵۶ آن هم به تبع از خواست نهضت آزادی و جبهه ملی مطرح کرده است، در جایی دیگر می‌نویسد:

قابل توجه است که در این مراحل اولیه انقلاب، هیچ یک از احزاب عمده مخالف، علناً خواهان برقراری جمهوری یا جمهوری اسلامی نبودند؛ برعکس، همگی تأکید داشتند که هدف فوری آن‌ها احیای قانون اساسی است که مبنای مشروطه سلطنتی بود (ص ۴۶۶).

از سوی دیگر نویسنده در ص ۳۸۹ می‌نویسد:

[آیت‌الله] خمینی فقط در اواخر دهه ۱۳۴۰ بود که درخواست اساسی نابودی سلطنت و برپایی جمهوری اسلامی را مطرح کردند.

با توجه به این‌که نویسنده، تاریخ ائتلاف و اتحاد نهضت آزادی و جبهه ملی با حضرت امام را در آبان ۱۳۵۶ ذکر می‌کند (ص ۴۸۱)، اعتراف به مطرح شدن جمهوری اسلامی در اواخر دهه ۱۳۴۰ از سوی امام علیه السلام، خودگواهی روشن بر این است که وی بحث جمهوری اسلامی را تحت تأثیر ادبیات نهضت آزادی و جبهه ملی مطرح نکرده است.

در بحث جمهوری اسلامی، حقیقت این است که مفهوم «جمهوری» در اندیشه سیاسی حضرت امام جایگاهی ندارد؛ بلکه فقط به اقتضای زمان و مکان در نظام سیاسی معظم‌له به وسیله خود او وارد شده است. اندیشه سیاسی امام در سال‌های نجف و در کتاب‌های بیع، ولایت فقیه و... رقم خورده است. در این کتاب‌ها، مفهوم «حکومت» اسلامی مطرح شده است. در آستانه پیروزی انقلاب که لازم بود اندیشه حضرت امام (در جایگاه نظریه پرداز انقلاب) به نظام تبدیل، و نهادینه شود، به اقتضای زمان و مکان، مفهوم «جمهوری» اسلامی وارد ادبیات سیاسی او شد و چیزی بیش از مقبولیت نظام و حاکم اسلامی (و نه مشروعیت آن) را نمی‌توانست تأمین کند.

ب. امام خمینی رحمته‌الله علیه و برقراری رابطه با امریکا

از سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) در سرتاسر دنیا، هر جا نام امام خمینی شنیده می‌شد، در پی آن، فریاد «مرگ بر امریکا» بلند بود. مردم دنیای معاصر، امام خمینی را مظهر مبارزه با امریکا می‌دانند. وی از همان ابتدای نهضت دینی خود در سال ۱۳۴۲، ریشه همه بدبختی‌ها را امریکا و اسرائیل معرفی می‌کرد. و در هیچ مقطعی، رابطه با امریکا را تجویز نکرده؛ بلکه بر عکس، او را به جهانیان، «شیطان بزرگ» معرفی کرده است. امام خمینی از دانشجویان فاتح سفارت امریکا در تهران (لانه جاسوسی) حمایت، و کار آن‌ها را از اصل پیروزی انقلاب مهم‌تر معرفی کرد و... با این همه، نویسنده با زیرکی تمام می‌خواهد این مطلب را به خواننده القا کند که امام خمینی در ابتدا هیچ مشکلی با امریکا نداشته است و لابد فکر مرگ بر امریکا را هم بعد تحت تأثیر برخی یاران افراطی‌اش پیدا کرد! وی می‌نویسد:

[آیت‌الله خمینی] گفتند با سقوط شاه، ایران همچنان به صدور نفت به غرب ادامه خواهد داد؛ با اردوگاه شرق متحد نخواهد شد و مایل به برقراری روابط دوستانه با ایالات متحده خواهد بود (ص ۴۸۴).

به طور مسلم، این گفته، بهتانی بیش نیست و در هیچ یک از منابع قابل اعتماد نیز وجود ندارد. مأخذ نویسنده نیز «واشنگتن پست» است که به ظاهر، منظورشان از درج چنین مطلب کذب، القای محتوای آن بوده است؛ چیزی که هرگز محقق نشد و مورد رضایت حضرت امام نیز قرار نگرفت.

ج. حضرت امام علیه السلام و ویژگی‌های کارزمایی

نویسنده که تحت تأثیر کلیشه‌ها و نظریه‌های حاکم بر دنیای غرب و شرق قرار دارد، کوشیده است پدیده انقلاب اسلامی و رهبری یکتای آن را نیز در قالب یکی از همان نظریه‌ها تحلیل کند. وی یکی از نظریه‌هایی را که برای تحلیل علت توفیق حضرت امام ارائه می‌دهد، نظریه «مشروعیت‌های سه‌گانه ماکس وبر» است که بر اساس آن، یکی از طرق مشروعیت حکومت‌ها، مشروعیت کارزمایی است که در آن، «سلطه بر محور خصوصیات فردی به ویژه روحانی حاکم دور می‌زند. مشروعیت حکومت در این فرض، بر اساس استناد به خداوند مطرح می‌شود. خداوند است که خود نهایی‌ترین مشروع‌هاست. از نظر وبر، چنین سلطه‌ای نمی‌تواند دائمی باشد یا چندان به طول انجامد؛ چون نیازهای روزمره زندگی برای نظم پیوستگی و قابل پیش‌بینی بودن نمی‌تواند با ظهور ثابت و دائمی وحی الاهی سازگار افتد»^۱. نویسنده، علل کامیابی حضرت امام را چهار چیز می‌داند که دو تای آنها (خصوصیات شخصی و موقع شناسی وی) به ویژگی‌های روحانی فردی وی برمی‌گردد و دو تای دیگر (محبوبیت شریعتی و عدم کامیابی رژیم پهلوی در جذب طبقه کارگر) خارج از اراده و بیرون از حوزه رفتاری وی است. (ر.ک: ص ۴۹۱-۴۹۵). نویسنده با این ترفند ضمن ناچیز شمردن مذهب و تأثیر پایبندی به مکتب حقیقی در توفیق انسان، مشروعیت نظام اسلامی را پس از رحلت حضرت امام، با توجه به این که دیگر شخصیت کارزمایی در کار نیست (ص ۴۹۶) تا نظام اسلامی را مشروع جلوه دهد، مورد سؤال قرار می‌دهد.

د. حضرت امام علیه السلام و عوامل انزوای سیاسی وی در دو دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰

آبراهامیان، برای حضرت امام علیه السلام در سال‌های پیش از ۱۳۴۰ روحیه‌ای صوفیانه و منزوی ترسیم می‌کند و می‌نویسد:

ایشان اشعار صوفیانه می‌سرودند و حالات و عوالم عارفانه داشتند که در میان برخی از مجتهدان مذموم بود (ص ۳۸۸).

۱. صادق لاریجانی: مبانی مشروعیت حکومت‌ها، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ص ۱۴ و ۱۵.

وی معتقد است که حضرت امام در مبارزات دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ شرکت نکرده است. از نظر وی، «این کناره‌جویی ناشی از سه عامل بود: هراس از کمونیسم، بی‌اعتنایی ناسیونالیست‌ها (به ویژه مصدق) به مسائل مذهبی و ممانعت حامی ایشان [آیت‌الله] بروجردی که در سراسر دهه ۱۳۳۰ همچنان حمایت‌های شایانی از شاه کرد» (ص ۴۳۸).

در پاسخ به نویسنده باید گفت:

اولاً همان‌گونه که خود او در وصف حضرت امام می‌نویسد که «همچون مرد خدایی عمل می‌کرد که نه به دنبال قدرت دنیوی است» (ص ۴۹۱)، حضرت امام مرد خدا بود و فقط به خداوند متعالی تکیه می‌کرد، نه هیچ کس یا کسان دیگر. او فقط به تکلیفش عمل می‌کرد و خود را «مأمور به وظیفه می‌دید، نه نتیجه». اگر معظّم‌له در مقطع تاریخی مورد اشاره، فعالیت سیاسی چشمگیری نداشته، از این رو بوده است که از سویی اوضاع اجتماعی را آماده نمی‌دیده و از سویی با وجود بزرگان دیگری که برخی از آن‌ها مثل آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله‌علیه حقّ استادی بر او داشتند، احساس تکلیف و وظیفه نمی‌کرده است، نه این‌که به سبب هراس از کمونیسم و همراه نبودن افرادی چون مصدق، گوشه‌گیر و منزوی شود.

ثانیاً اگر عدم همراهی مصدق و امثال مصدق می‌توانست برای حرکت سیاسی - دینی حضرت امام ممانعت ایجاد کند، پس باید در دهه ۱۳۴۰ نیز می‌توانست ممانعت ایجاد کند؛ چه، در این دهه نیز که امام حرکت خود را آغاز کرد، مصدق که همچنان در قید حیات بود، از او حمایت نکرد و حتی اعقاب فکری وی نیز که بزرگ‌ترین میراث‌دار آن، نهضت آزادی بود، در ابتدا با حضرت امام که روحیه‌ای انقلابی داشت، همراهی نکرد و بر شیوه سیاسی خاصّ خود که «سیاست گام به گام» بود پای می‌فشردند^۱ و بعدها در کوران انقلاب و در اوضاعی که موج انقلابی حرکت امام همه‌جا را گرفته بود، از سر ناچاری با معظّم‌له همراه شدند.

۱. این عبارت نویسنده در حق آیت‌الله بروجردی جفا به رسالت سنگین و عمیقی است که معظّم‌له در طول حیات مبارکشان برای احیای اسلام انجام دادند. برای اطلاع از فعالیت‌های زیربنایی معظّم‌له که در حقیقت پیروزی و توفیق حضرت امام تا حدّ فراوانی مرمون آن‌ها بود، رک: علی دوانی: **زندگانی زهم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی.**

۲. رک: علی رضوی نیا: **نهضت آزادی، ص ۲۴ - ۳۱.**

ثالثاً حضرت امام حتی پس از آغاز حرکت سیاسی خود، باز هم اشعار عارفانه خود را می سرود؛ پس روحیه عرفان‌گرایی آن بزرگوار نمی‌تواند عامل و دلیلی برای عدم فعالیت سیاسی وی در دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ باشد؛ چراکه این روحیه را پس از ۱۳۴۰ نیز داشت و از آن‌جا که عرفان حضرت امام عرفانی صوفی‌منشانه نبود، هیچ منافاتی با فعالیت سیاسی او نداشت؛ به همین علت، شاهد هستیم که عارفانه‌ترین اشعار باقی مانده از امام دقیقاً در زمانی سروده شده‌اند که کشور ایران به رهبری معظم‌له در حال جنگ با استکبار جهانی بوده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب‌نامه

۱. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولی‌لایی، اول، تهران، نی، ۱۳۷۸ ش.
۲. _____، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی، سوم، تهران، مرکز، ۱۳۷۹ ش.
۳. ابوالحسنی (منذر)، علی، آخرین آواز قو، اول، تهران، عبرت، ۱۳۸۰ ش.
۴. _____ دیده‌بان بیدار، اول، تهران، عبرت، ۱۳۷۹ ش.
۵. استفورد، مایکل، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، اول، تهران، نی، ۱۳۸۲ ش.
۶. بزرگمهر، جلیل، رنج‌های سیاسی دکتر مصدق، به کوشش عبدالله برهان، دوم، تهران، ثالث، ۱۳۷۷ ش.
۷. تیموری، ابراهیم، تحریم تنباکو.
۸. جعفری، محمدتقی، حقوق جهانی بشر، اول، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، ۱۳۷۰ ش.
۹. دوانی، علی، زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع، آیت‌الله بروجردی، سوم، قم، مطهر، ۱۳۷۲ ش.
۱۰. رضوی‌نیا، علی، نهضت آزادی، اول، تهران، کتاب صبح، ۱۳۷۵ ش.
۱۱. روحانی، سید حمید، شریعت‌مداری در دادگاه تاریخ، اول، قم، دفتر اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۱۲. _____ نهضت امام خمینی، ج ۲ و ۳، دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۱۳. شفیمی، محمود، تناقض یا هارمونی؟ درسی که باید آموخت، نگاه حوزه، ش ۲۷، ۱۳۸۰/۱۱/۶، ص ۷.
۱۴. صحیفه (ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی)، ش ۲۰، ۱۳۶۳/۱۱/۱۵ ش.
۱۵. طبری، احسان، کُزراهه؛ خاطراتی از تاریخ حزب توده، چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
۱۶. لاریجانی، صادق، مبانی مشروعیت حکومت‌ها، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ش ۳ (س ۲، ش ۱)، بهار ۱۳۸۱ ش.
۱۷. محمدی، منوچهر، انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها، اول، قم، دفتر نشر و پخش معارف، ۱۳۸۰ ش.
۱۸. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱ و ۵، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۱۹. _____ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۲۰. _____ خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶ ش.

۲۱. مکی، حسین، زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ش.
۲۲. نجفی، موسی، اندیشه دینی و سکولاریسم در حوزه معرفت سیاسی و غربشناسی، سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷ش.
۲۳. نجفی، موسی، تعامل دیانت و سیاست در ایران، اول، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸ش.
۲۴. ———، متون، مبانی و تکوین اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران، اول، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ش.
۲۵. نجفی، موسی و فقیه حقانی، موسی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، دوم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۱ش.
۲۶. حدایت، مخبرالسلطنه، خاطرات و خطرات، سوم، تهران، زوار، ۱۳۶۱ش.

